ترکیب ساختن روشنائی

سرخ

کهنه سجی آب میدهی بقدر حاجت

۶ گرم

۳ گرم

اول کهنه [illegible] را خوب باریک سائیده امبر بخاید یا هر دو را

[illegible] و میدهی مذکور را تا دو ساعت تر سازد چنانکه آب

سرخ از وی [illegible] در آن کهنه و سجی انداخته بساید فقط

مجرب است

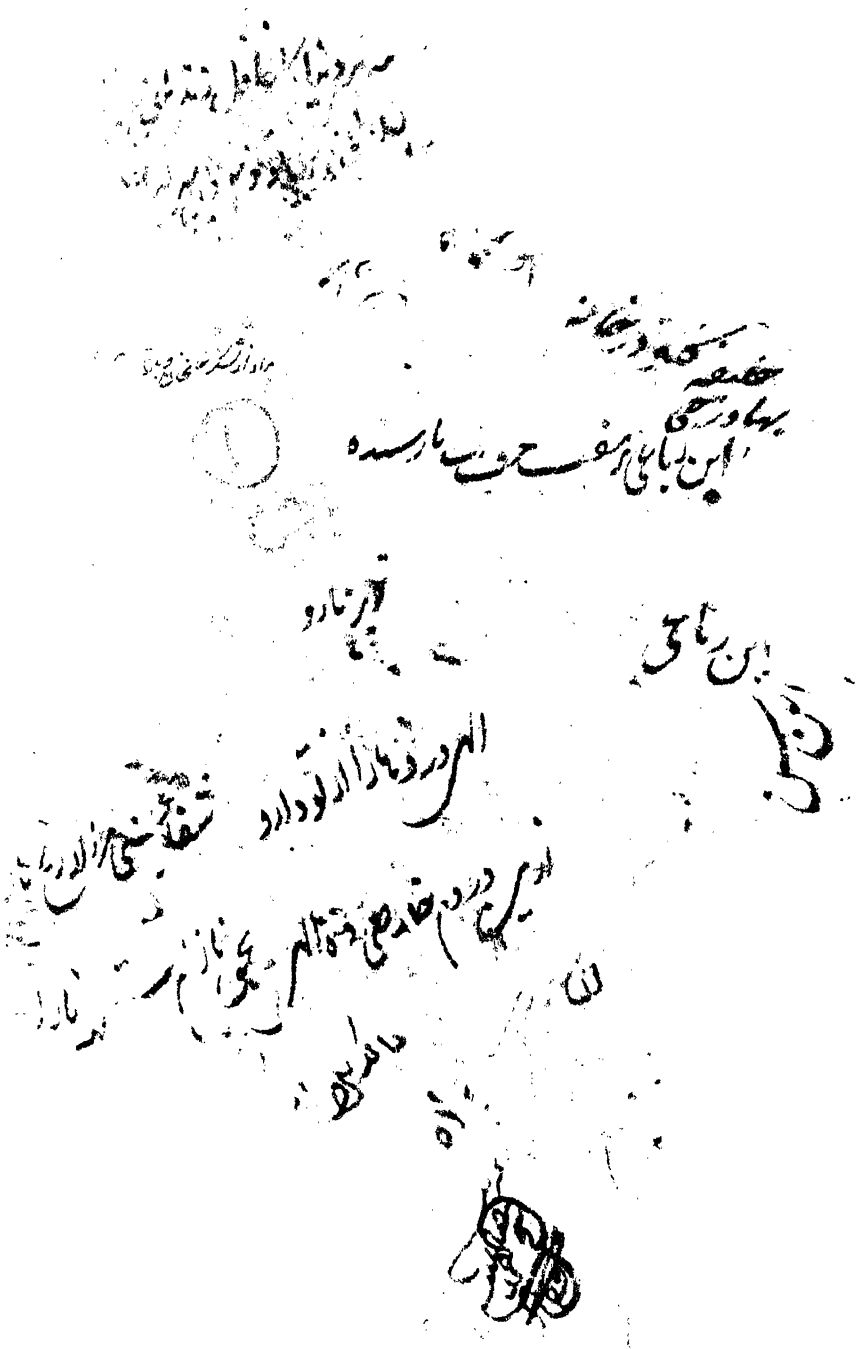

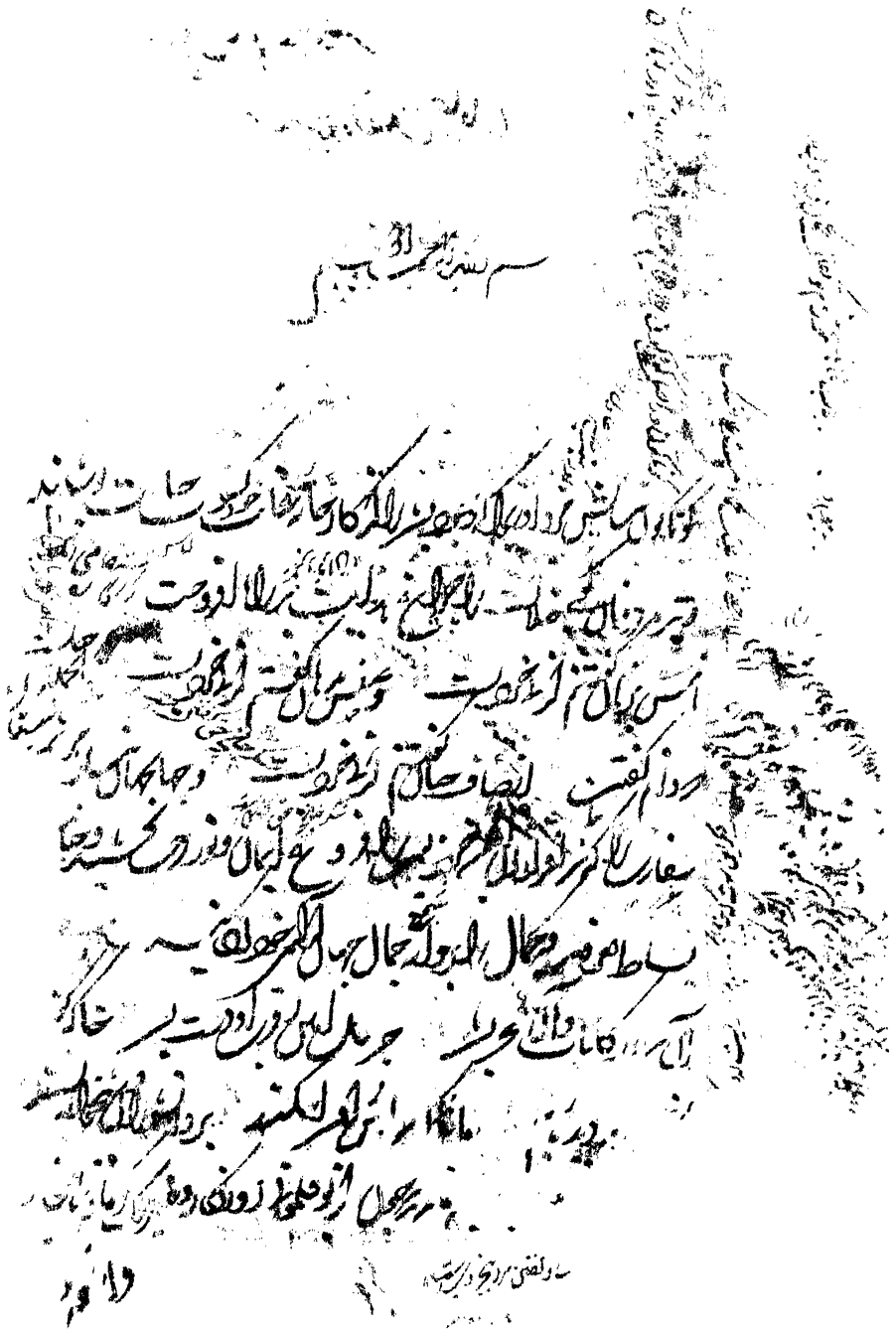

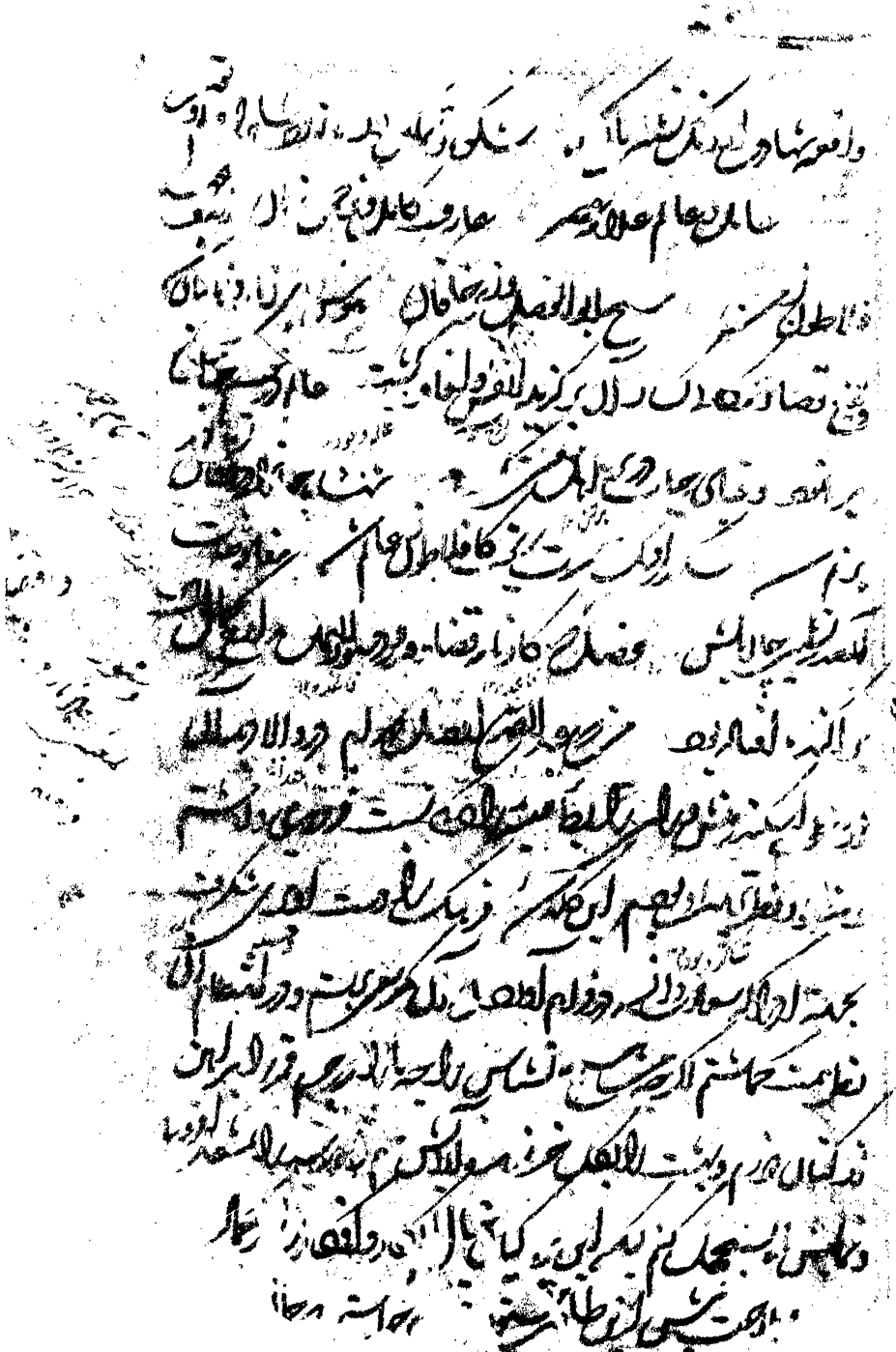

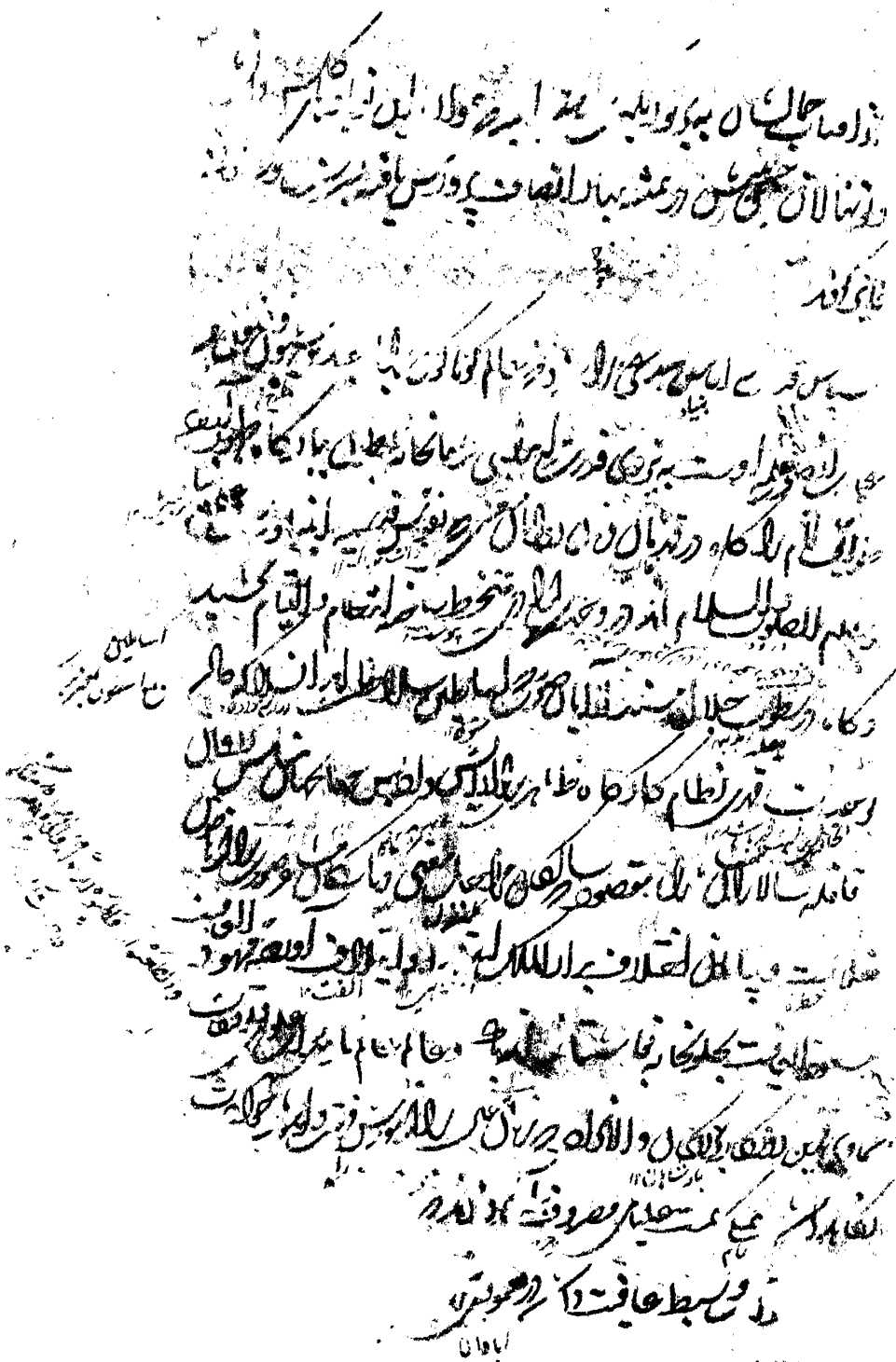

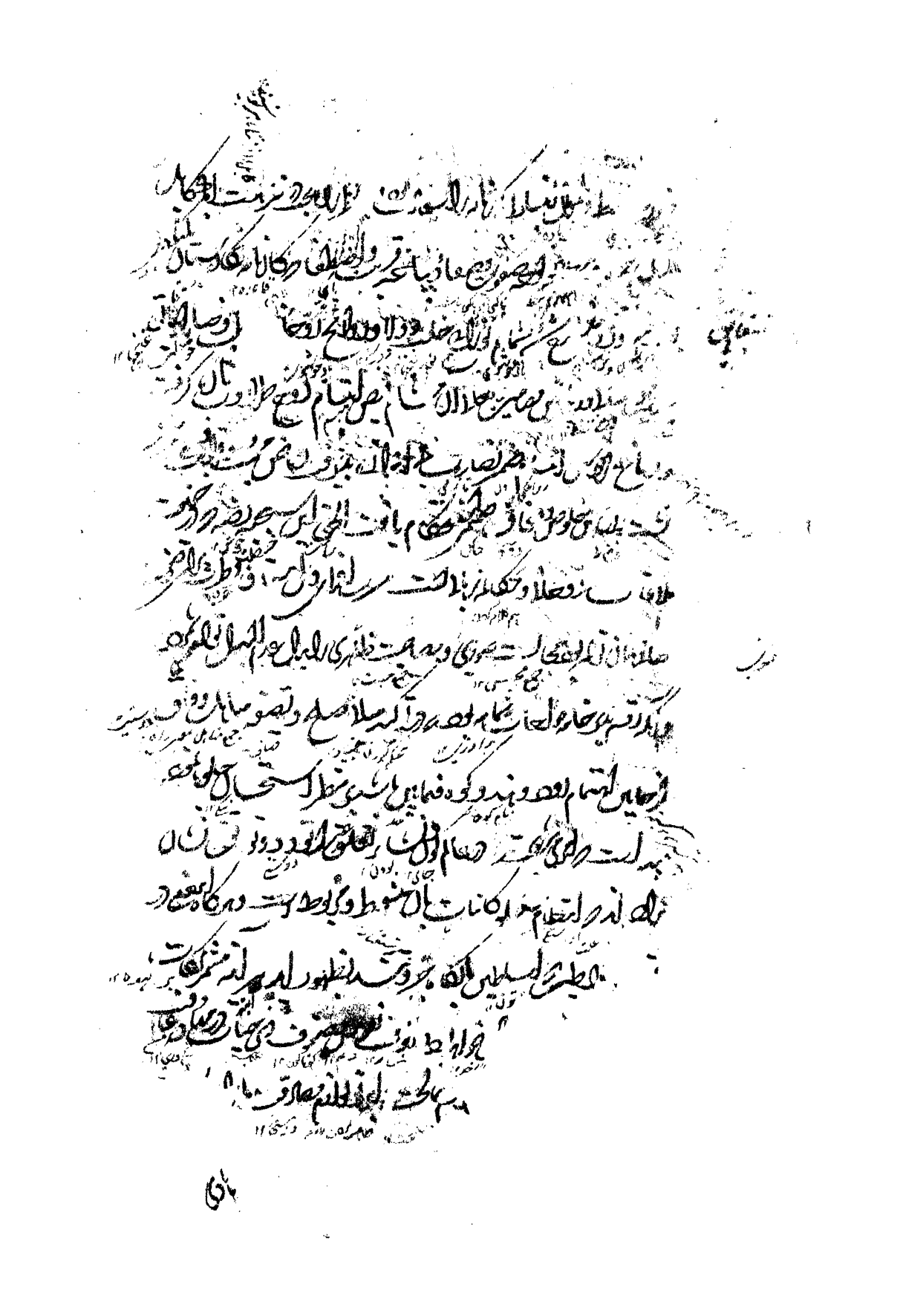

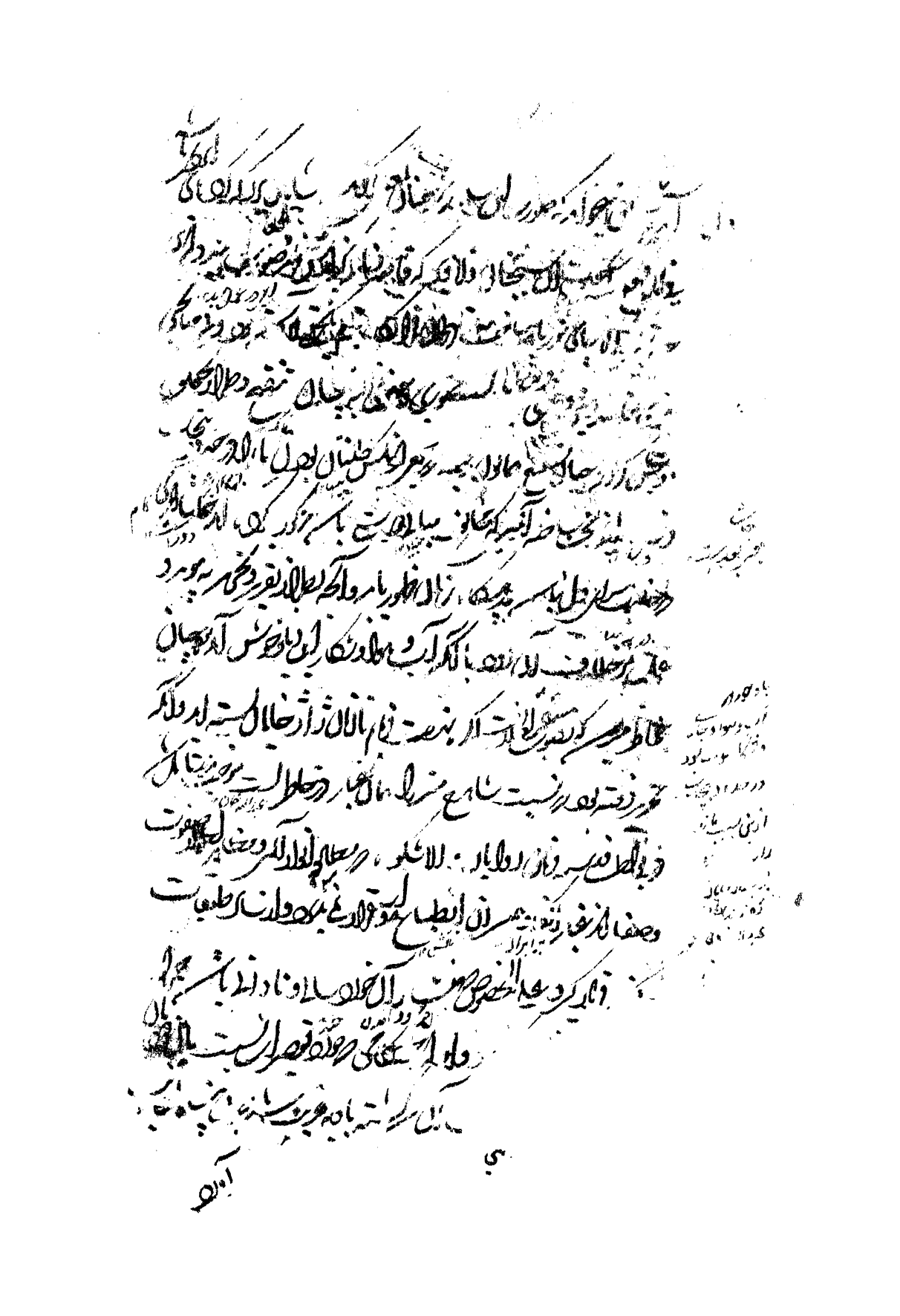

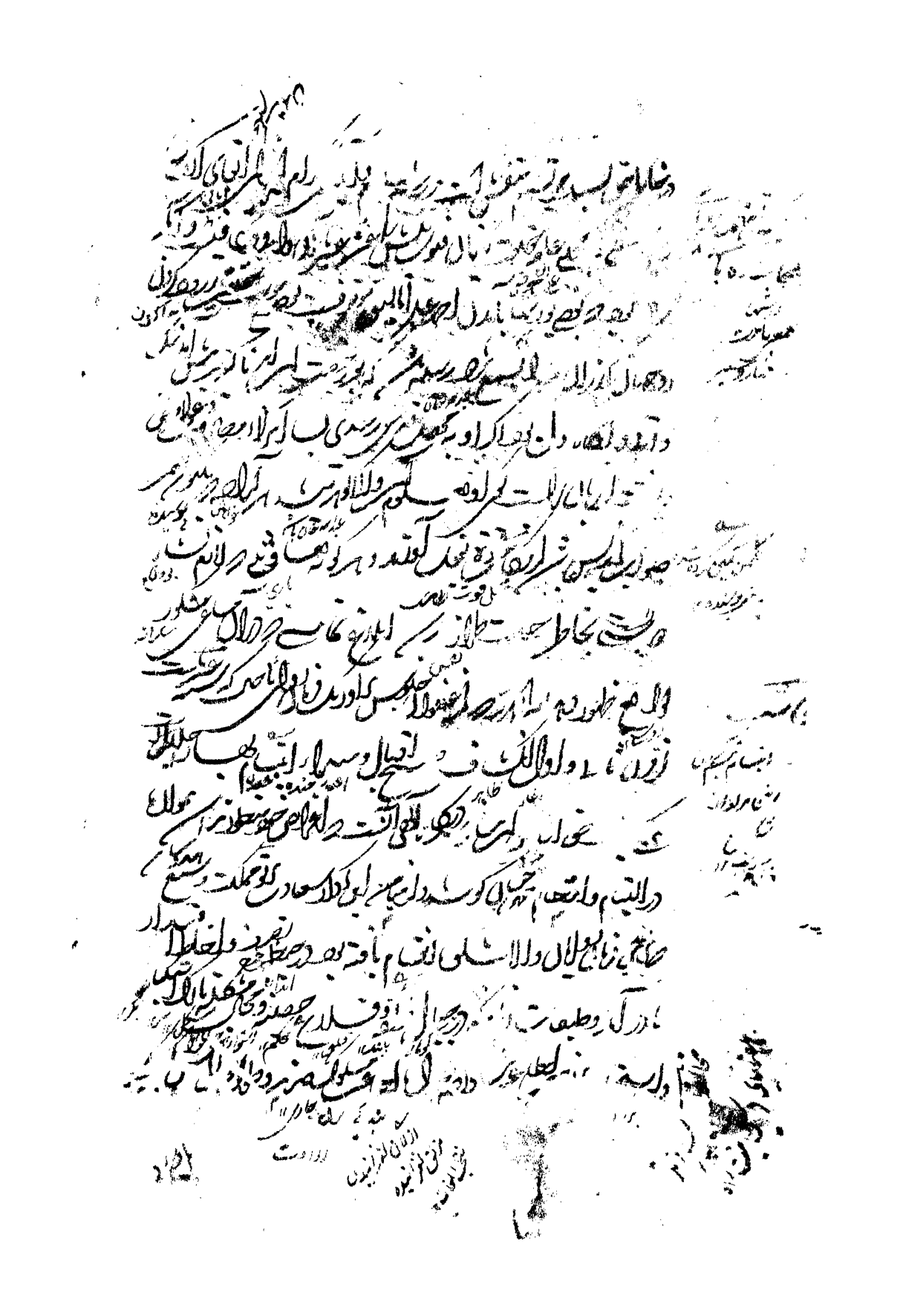

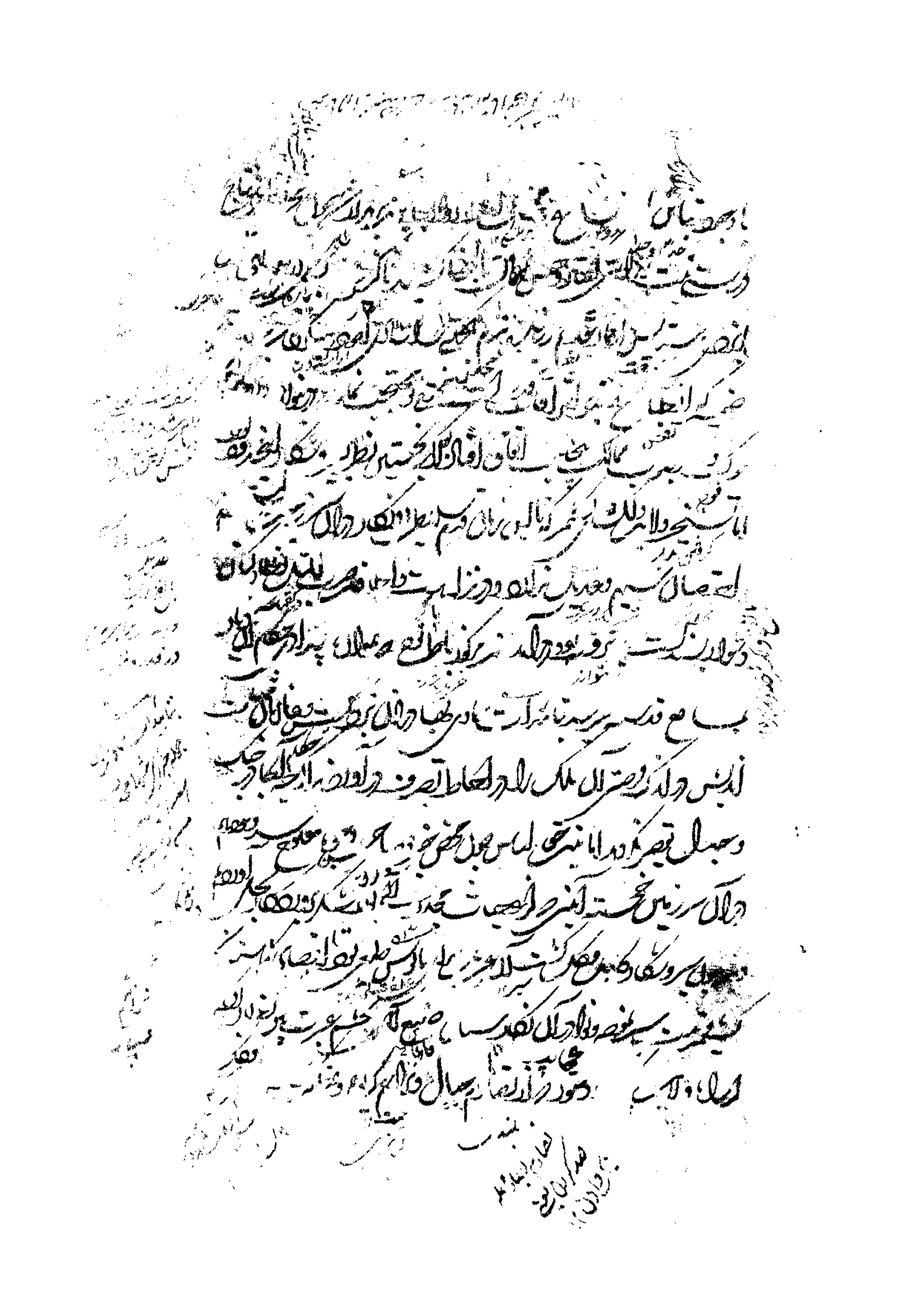

ابواب [illegible] بار [illegible] دولة [illegible] حمد نعمت

که [illegible] نیز [illegible] خاطر [illegible] پرستان [illegible] لشکر [illegible] خود

[illegible] دولت [illegible] درختان [illegible]

[illegible] هوس [illegible] زمان [illegible] که [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] آن ولایت را به ملک [illegible]

[illegible] دلال آن زمان [illegible] پرده [illegible] عقل صلاح اندیش [illegible] دید [illegible]

[illegible] دلستان [illegible] موعظت [illegible] الطاف [illegible] از [illegible]

[illegible] هوشمند [illegible] فرستادیم تا [illegible]

[illegible] در هر گونه [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] جمال [illegible] عالمیان [illegible]

[illegible] نصرت و [illegible] جان [illegible] عهد [illegible]

[illegible] ملکت [illegible] دل [illegible] عادل [illegible]

[illegible] قاهره [illegible] ممالک و [illegible]

[illegible] که [illegible]

از [illegible] سعادت [illegible] پادشاهان ملک [illegible]

ندامت گذشته

ذریعه

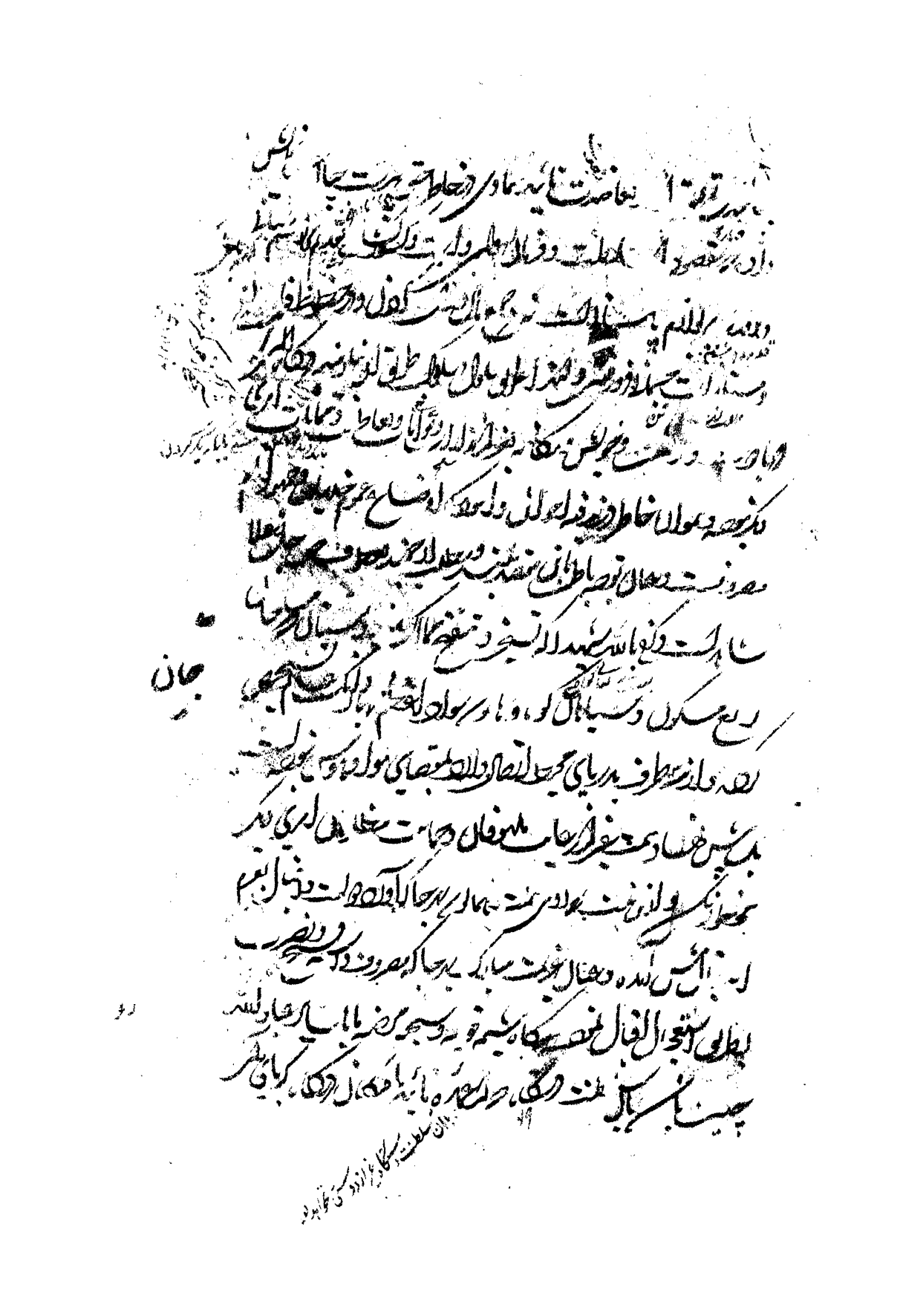

تصرف میان آنها رسیده سلیم و بیش تصاویر آن نظر بلیت بیا

از جهات بلاد خاطر ... بعد مضافات آن

[illegible] حال ... سلطان ... بود

[illegible] ... حدود ... گشته

شد ... لذ ... خویش شد آن ...

نفس ... سلطان ... لذا ... دست ... عود

مقام ... باز ... عقیدت ... لذا ...

البال ... لذا ... لذ ... خاطر ...

سعادت ... یار ... سعادت ... حال

... سلطان ... اقبال ... استقلال

... سعادت ... ذکر ... الحال

سلطان ... والقاسم ...

صورت ... عراق کرد ... الملک ...

... لطایف ... حقیقت ...

... سلطان ... موسوم ...

آن والی العراق

فناه

و زبان وقار امرای عالی وسعت انعام را به مجموعه انانس کند

ابنای آخرت سلسله ... و لجب ... لست رسال ... ب

مولد و ... محفوظ ... بحار ... البطر و ...

ورت بان سلطنت رتق و فتق ... امور ملک ...

سبب اسلوب مصلحت ... برای ضوابط و داد و قواعد لمعاد

... و آل نان ... خراسان ... بر ... ادقات ... اقبال ...

خیام عز و جلال ... سلطنت پناه بر ... عموم ... بان ...

لزوم ... دلالت آل ... جیب الله ... و بعد ... مطلع السعدی ... مجدید

اردو ... واسطه فامه و پیغام ... مستحکم ...

بعضی سخنان و ... آرای ... خاطر ... شرح ...

بندر استعلام ... فیض علی الاطلاق ... مجلس ...

و ... سلسل ... دقایق ... علما ... روزنامه

باشد ... استماع ... خلاصه ... و ... صحبت ... ح

... خلاصه ... ... رسیال ... گزیده ... او ... برکه

بالقاء ... تحقیق ... لعین ... بل ... عموم ... فضل خواهد ...

... لغات ... وقوع ... منظور البلاد ... ارد ...

... بغداد ... لغد السحاب ... اان ... و سلطنت ... الکفف ... ام

از دولت شرقی هندوستان [illegible]

[illegible] آیات کلام الله [illegible]

صاحب [illegible] عنصر دولت ابدی بالنشان [illegible]

[illegible] امروز [illegible] جاه جلیل بدستان [illegible] کابر نسب [illegible]

[illegible] مخصوص در گرد آب [illegible]

[illegible] جاه [illegible] و گزند حالت [illegible]

[illegible] [illegible] الله [illegible] الا [illegible] قدسی [illegible] جناب

[illegible] [illegible] جلیل [illegible] در [illegible] عصمت [illegible]

[illegible] جناب [illegible] باعث [illegible] شوق [illegible]

ارباب [illegible] الا [illegible] للملک [illegible] العقوبات [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] الملک و [illegible] اکرام [illegible] امثال العقوبات [illegible]

و [illegible] [illegible] رضای [illegible]

[illegible] عقیدت [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] دوستان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بر آن [illegible] نافع [illegible] الله [illegible]

والدعا [illegible]

نجات از رنگ در دریای ...

... فرمان عالی ... شود

... انصار ... خصوصی ...

... بخاک پاک ... شنیده ... بعض اولیای ... کنار

... بالخصوص ... آنچه ... خود ... ادنها ... لذا بجانب

... که از ... حضرت ... نظر

... ایشان ... ولایت رعایت جانب ... دولت ...

... علی الخصوص در حقوق ... سابقه درمیان ... حفاظ

... جمع ... بجای ... ملک سلطان روم ...

... ضعف و ... عراق ... نبوت

... لذا ... عراق ... علی

طلب ... عراق

و خراسان ... علی الدوام ...

تمام ... درمیان ... بالاضافه

... اسم ... و ... رسالت

... بسیار ... دولت ...

بخوام

منحول ام از فیلسوف وصول از [illegible]

از ایام شیخ گشته دلالت [illegible] سال شدم [illegible]

رسید و از فضلا کسی جهره کمی گرده [illegible] اب [illegible]

در وصل بجا رفته تا گفته شود الحمد لله پیش وخدا ترسد [illegible]

[illegible] تا ای احمد باشد [illegible] آنحضرت قصه جانی جان کرد [illegible]

فی آمد بال الملک [illegible] [illegible] بند وجود کسی [illegible]

کرد ای خدا خوش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دل [illegible] خواهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وخدا [illegible] [illegible] آن کار [illegible] [illegible] خواهد در [illegible]

او فرو [illegible] نمایند والحال [illegible] ولعاقبت [illegible] ظاهر

در [illegible] اهل عراق وخراسان [illegible] صلاح [illegible] الله [illegible]

بعمل خواهد [illegible] دیگر آنچه از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بموجب فضل و جود ایزد متعال [illegible] گرفته پیمانه [illegible]

[illegible] از طریق [illegible] [illegible] سلوک

[illegible] و آمدن [illegible] بار [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible] جمال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ایشان در تمام ختم رسالت خط [illegible] علیه السلام

ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل جلاله و عم نواله

ایست که جمیع تمام عقول و جمله فهم با جمیع کمالات و افکار علوم [illegible]

آیت [illegible] حمد [illegible] کتاب [illegible] آفتاب خواند [illegible]

دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات [illegible] [illegible]

[illegible] لسان و تعبیر [illegible] [illegible]

پس [illegible] ترک کنند [illegible] جلال صمدیت [illegible]

[illegible] در جلال نعوت کرد [illegible] ذات [illegible]

مرابات نمودند و بامور خاطر خطیر سامان بهجت

ابواب طاعت و عبادت نمودند لشاهی جدید شاهد

[illegible] را گذرانید ولایات دلپذیر کشمیر را [illegible]

تقاطع [illegible] ولایات [illegible] و طریق [illegible] قلعه

جبال [illegible] انجام [illegible] کرده مغاک [illegible] صعود [illegible] ابواب

صعب [illegible] صعب [illegible] و [illegible] توقیعات [illegible]

ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین شکر و حسن

[illegible] حقیقت [illegible] و [illegible] ارشاد [illegible] حالیست [illegible]

[illegible] میرفتند و در قلع [illegible] و قطع [illegible] تفحص [illegible]

و [illegible] سالک [illegible] و [illegible] ولایات [illegible]

و عموم رعایا [illegible] بعدالت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

ولایات [illegible] صعوبت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] اقبال [illegible]

وقطاع

است که مرزا عنایت ... مستعد و متصف بکمال فضل الهی

کمالات صوری شده لیاقت ... اتمام آن با کمال ... دولت ... لیاقت

... خاندان ... بسط ... منتظر ... دولت

بنا شوکت ... عبد الله خان ... آن ... اقبال ...

ساز ... محبت ... اساس ... کار دولت ... ساز

سلسله صلح و صلاح بسر ... دوستی ... گشت چون ...

نصف ... ساحت ... بکریت ... عقل

... بسید ... سخن ... ازاله ...

... اولاد ... اصحاب ... ملک ... ایران و ...

... سلطان ... بلاد ... شهر ... آن حضرت

... کند ... بقای ... خاطر ... مرجع ...

و مقصود ... طریق ... است ... کامل ... حقایق

ابلاغ نماید و امروز ... کار دیده ... حقیقت ...

بسیار کم است . ولله ... کرام ... ملک و ...

جمهور ... در ... کار ... دانست ...

دیده دولت خطا کرد [illegible]

با وزیر [illegible] کار [illegible] جهانگشا و رونق دولت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] صاحب [illegible]

و بعضی جاهل [illegible] و خطای [illegible] اولیای دولت [illegible] و بخت

جای [illegible] عهد و امام [illegible] کل وقت

و بخت [illegible] سلطان [illegible] رفت

از آن [illegible] فرصت دولت [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] بکمال شود و [illegible] نماند [illegible]

قال [illegible] سلطان [illegible] جمیل و

[illegible] صاحب دولت [illegible]

منظور [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] دولت [illegible]

بغی و طغیان [illegible] با سعد و دولت [illegible] سعادت

[illegible] اقبال [illegible]

واز دو بعضی از تمنویات سایل با نجوی بعضی

این طایفه را احتیاج بدانسته شد فعلام کردند [illegible]

و [illegible] ایف المحصلات [illegible] محال معنویات [illegible]

[illegible] تا [illegible] آن فناو خاص از اللطف والقا [illegible]

و [illegible] را [illegible] از [illegible] وصول [illegible]

مؤید [illegible] علم والله

[illegible] بالله المستعین بالذی [illegible] عالم [illegible] الکلی [illegible]

واین [illegible] الملک [illegible] و [illegible] ولا [illegible] ابوی [illegible]

[illegible] آن [illegible] دلان [illegible] آن [illegible] سایی [illegible]

الی [illegible] دلار [illegible]

[illegible] که [illegible] آمد [illegible]

[illegible] اوزخته [illegible] الاو [illegible] اجالة [illegible]

[illegible] الله [illegible] خاص الان [illegible]

در نظر [illegible] شعار [illegible] کربات [illegible]

واو [illegible] نشان [illegible] حنبل [illegible] عوالم بار [illegible]

به یاد خاطر مقدس سید سالک که لطف دریافت و به

گرفته و الحاصل ... از طرق کامل است که ... جهد ... حضرت کردار و

مصر حسب حال گلستان ... به نیازی نمود تصرف اوکیل ... صفا ... زاده و

... نسبت داده ... با شکر صوت کنده ... صحبت و تکمیل شود

از قابلیت هندوستان ... جمع ... تعلیم است ... خراسان ... رسید

مجاهد است ... نامه ... بالله ... تحریر ... چون بار کتب ... رسید

سابق دریافت مقام ... حصول ... شده مطالعات کتب ... کی

... مع ... تدریس ... نید ... جلال ... علامت ... شی و ... نمودی

... کار رسم رسالت ... است ... باعث ... علط ... اتمام ...

... ارشاد ... آن ... کار مقدس آید ... که

... حجم ... جلد ... علیه و ... علیف ... اکردلش ... ان

... سلطنت ... الله ... جان ... باطن قدس

... از ... [illegible] ... خط خوشت

... آنچه ... علت ... آن ... الحمد ... لله ... سازد

و الله ... کار ... وقف ... احوال ... شمع ... رسید ... دولت ... احوال ... ای

... [illegible] ...

و لیکن اقدام ما را از آن خداوندی الله ما راست

... شعر ... بست ... الا ... اعانی ... الحسن ...

... صدق ... نمود ... روز ... ار ... بعد ... اکر

دانش ... معدلت ... حالت ... دولت ... حکمت

تجربه کار ... جهانگیر ... امر و سلطان ولایت ...

کرم داند ... کاران ... سر بلند

... اگر چه از استحال ...

... الخالص ... اکرام ...

جهان ... دولت ... اقبال ... عطای کرده

... السلام

الحمد لله و سلام علی ... المصطفی و ...

سیما ... فالله ... فضل ...

... علما الخالص ... عالم ...

... الحال ...

... المنطا ...

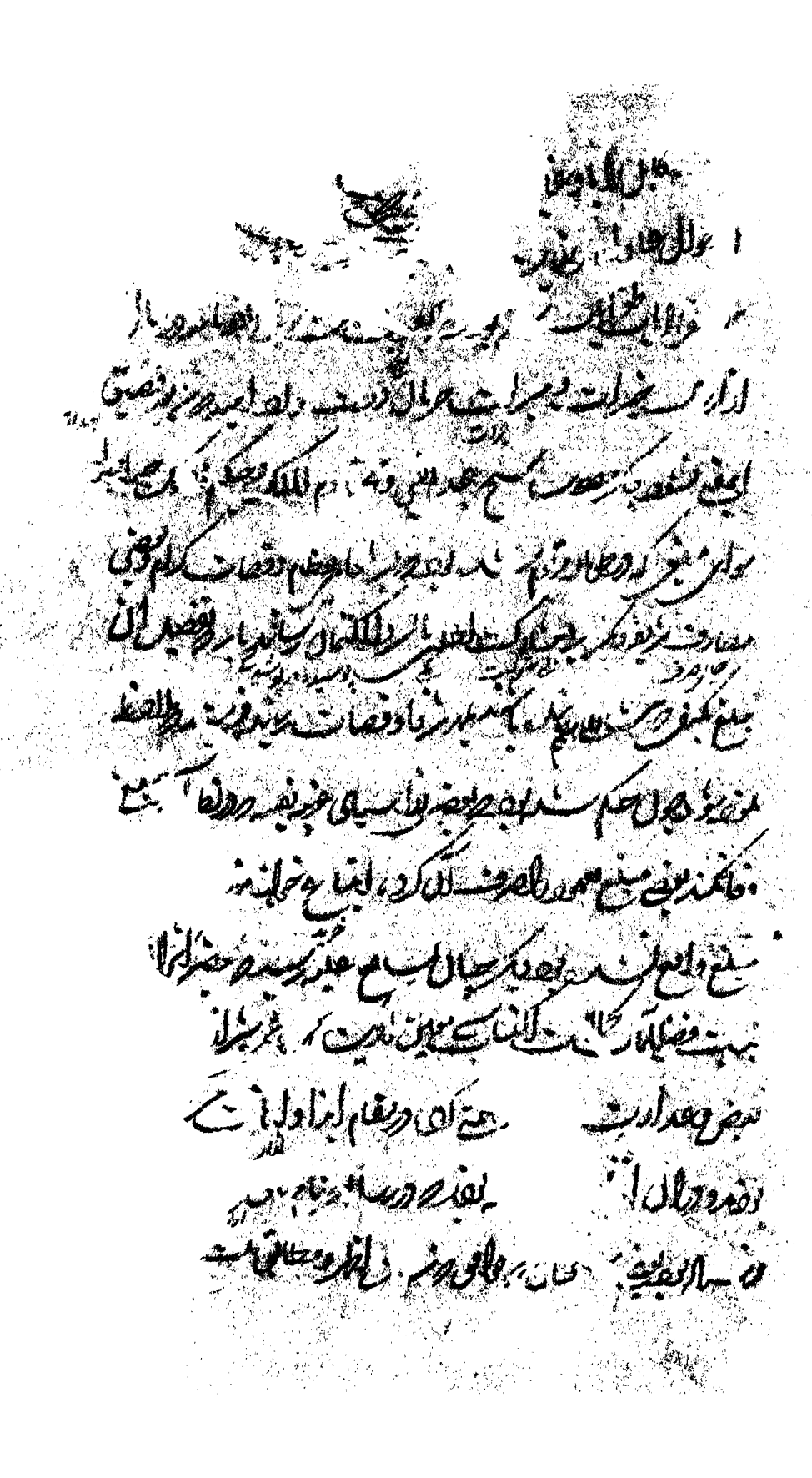

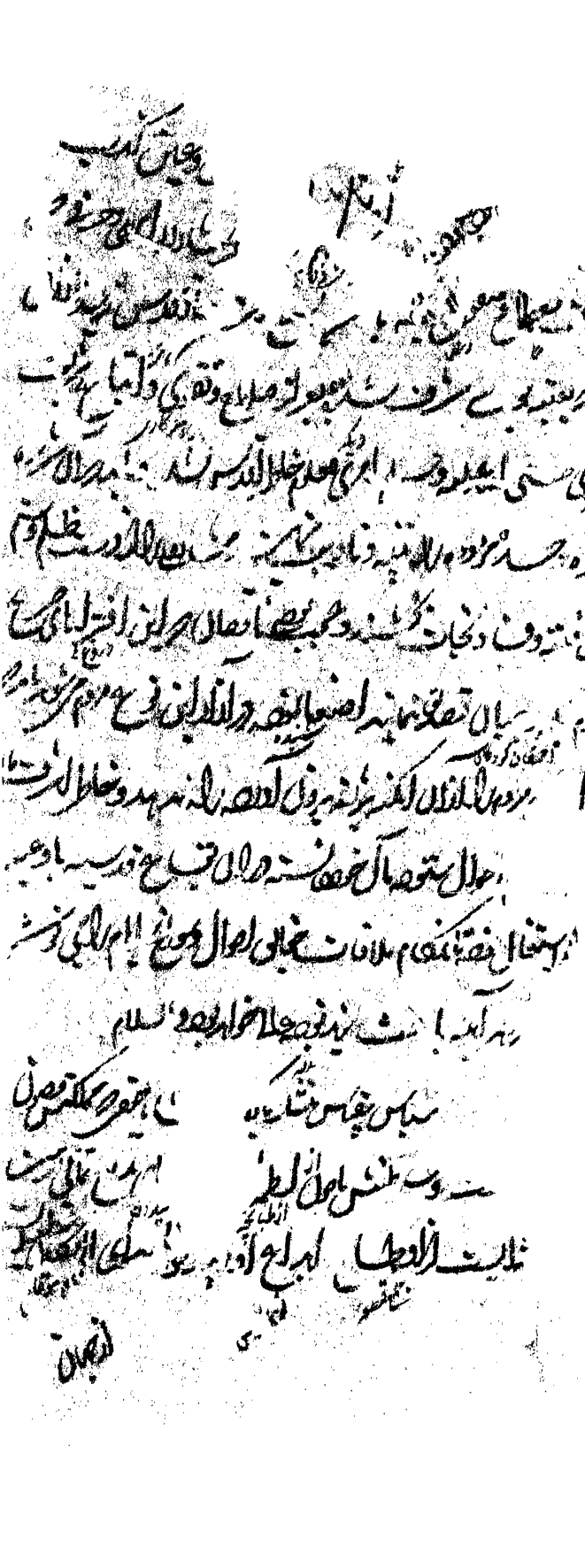

بنام خدا ... بجهان آفرین

نغز

عدالت پیشه بار

مهدی ... بالبت [illegible] ابراهیم [illegible]

راستی [illegible] سر در ادکانات والتی ملکوت ازل [illegible] و دو [illegible]

[illegible] واسطه [illegible] لباو [illegible] رسالت [illegible] الصلح

سبیل لذعوما [illegible] بعد [illegible] انا الدولات و حی

از [illegible] حکمت و ولایت [illegible] کرد [illegible] عالم [illegible] الت

عالم لاهوت [illegible] چیزی [illegible] قالی [illegible] امر [illegible] دولت

لا الی [illegible] الصلاح عالم دل نظام کون [illegible]

در افق [illegible] اللهجال [illegible] عالم [illegible]

[illegible] سلاطین صلح [illegible]

محقق [illegible] علی ذلک [illegible] ملک معروف

روابط [illegible] اوصد [illegible] لنشاط و اتحاد میان عباد

سیما [illegible] خیال [illegible] اتحاد [illegible] دالله [illegible]

ب خلاف [illegible] تجلیات [illegible] العزت لفی لطف والکرم

زیب غزلم گه در بهار اوده در گلستی زمست فردای لا بوعد وجود ا
به خیال او [illegible] باشد اگر یافتهای [illegible] اداند بر سیده رسید و لیکن
به وقت وصل او صد بار به نوک سیاست

و تاج شاهی مدکار تو سراشا [illegible] لالات
لعل لب [illegible] رفت بعد سر [illegible] آن کل در رسته رسید
چه نیست [illegible] از آنچه سر از [illegible] دل دلداده شکر
المر مجای للاصد حق را نهام رفت مخلصان را پای الخلاص ازود دیگر
بالخلاص والصلاح سید [illegible] للعود [illegible] آنکه [illegible] زخم و ریش
شمع و [illegible] آن باد لسان [illegible] وقت رسید [illegible] زبان
راعد الزمان [illegible] وقت یافته بجهم خواهند
بیت از [illegible] بر آنکه [illegible] ظهور این توفیق شایسته در
رسیدن نیر نور از سهیل یمانی خواهد بود این بیت بر زبان قدس [illegible]
در [illegible] جاسم آنکه طالع [illegible] و لا لا [illegible] آمد جو ستاره [illegible]
[illegible] الصلاة الملا [illegible]
داد خواهد [illegible] از اول [illegible]

جبی

چون بابا سلطان از رود پر بند بود نزدیک به کابل آمد [illegible] بنا

بعضی افغانان الحال [illegible] در سلک [illegible] بابا [illegible]

حسب [illegible] حکم [illegible] بار دیگر از [illegible] [illegible] ارکان [illegible]

میرزا نجابت [illegible] و اطاعات [illegible] [illegible]

افغانان تا [illegible] [illegible] [illegible]

اهل [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] والا [illegible]

امرا الله [illegible] [illegible] [illegible]

تا از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گشت

افغان استند افغانستان [illegible] [illegible] [illegible] سود در میان [illegible]

توقف واقع شد در این اثنا [illegible] [illegible]

در [illegible] هندوستان [illegible] [illegible]

رفت [illegible] هندوستانیان [illegible] [illegible] افغان [illegible]

برون [illegible] [illegible] [illegible] آسیب [illegible] گشت [illegible]

همراه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... که نعمت از نعمتی نگذشته بعد ... ملکهای ... باید

گردد ... اللّه ... ضعیف ... ملک غواصی گشت

... بسیار ... که ... آنرا ... از ... وجه ... فی الحال

... ... پادشاه ... ملک ... واقع ... جلوس

نمایند ... الدین ... یافته بخاطر اقدس جهان مرس

... که خفیفی ... دیگر ... انواع ... نمده

... خورشیدی ... انور ... عالم افروز ... باقی نماند

... موجب ... بستان ... بخاطر اقدس ... جهان ... برادر

... ممالک ... بظهور آید ... در ... سکندر ...

... آورده ... بر ... خاطر آورد

الحمد لله ... والی

... سلطنت ... خلافت ... جهانبانی ... بر آسمان ... جلال ...

... بازو ... شاهی ... اقبال ... دشمن ... از آستین ...

... و اقبال ... خلیفه اللهی ... مجمع ... خدا ...

خواهی ... العسکر ... که ... حضرت

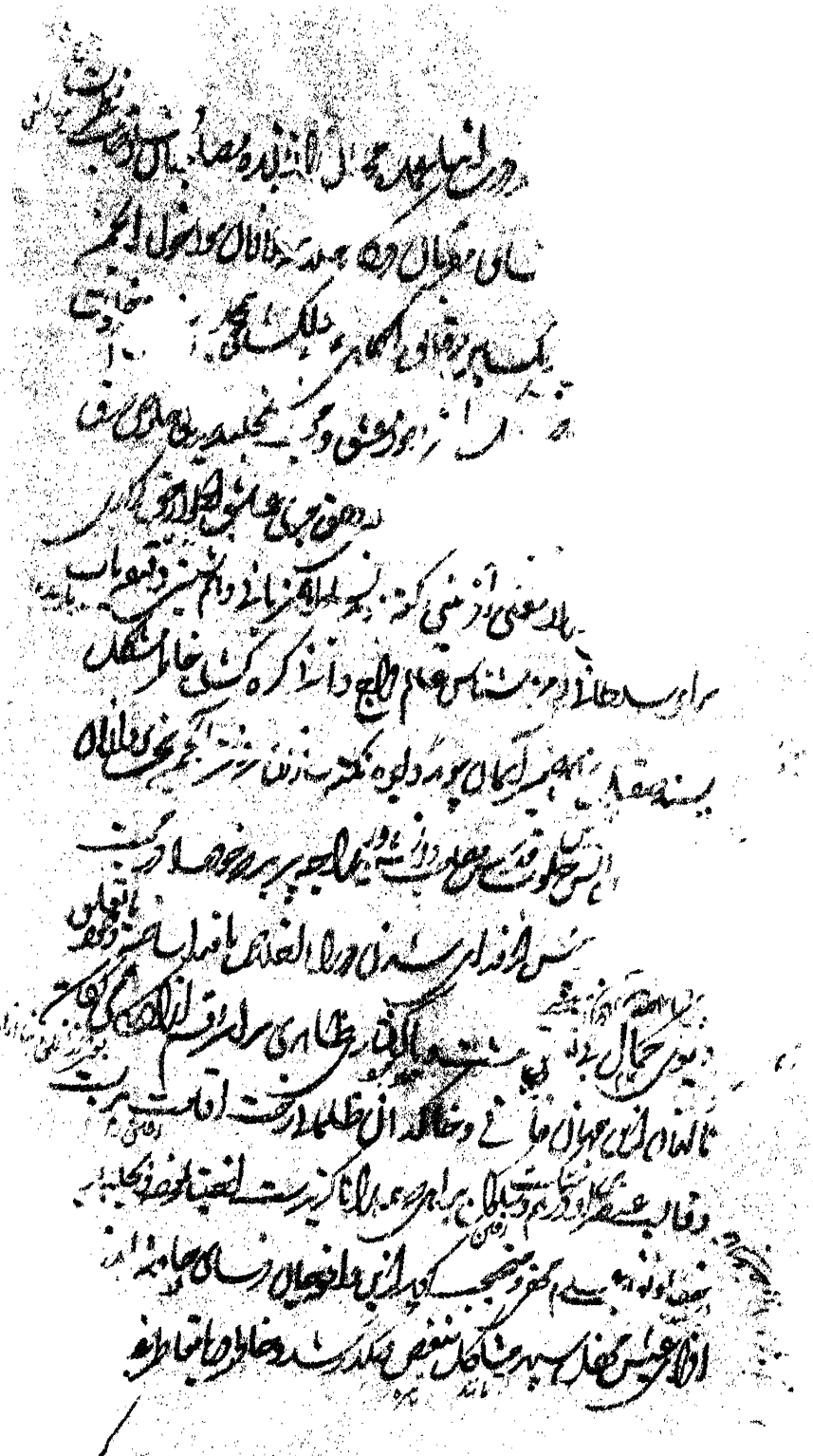

کردند که چون طلوع کرم دولت این شاه ملک وفا و وفا

خورشید ساری و جهان‌ها ... لشکر حشم

از پیشانی ... سپید صبح صادق

از ... برابر اهل خطا ...

با انجمن ... صبح ...

بر ابیات ... [illegible]

در این تجارت‌ها ... این سودا ... در بازار ...

از آن البحر و العلم ... کذلک ... [illegible]

صورت هم سید ... و آن ... که ...

تا ارباب ظاهر را حالت ... و الملفات ... ظاهر

با خلاص فی معتقدت ... الدراجه ... [illegible]

نظر خاطر ... شده است اما جز اعوام کار داده الیم

در دل ... کدام عمل ... کدام دیده ... [illegible]

... و لباسشان ... [illegible]

حال آن ... [illegible]

صورت

از مردم بیسمیل شیخ ... سلیمان و فقهای کار ... نکند ... ظاهر ...

بعد از بیان ... اخلاص ... چه ... گذشت ... وقت ...

... الی العهد ... ابراهیم ... بیت

... در ... یافته ... طلب

... و ... بدید ... آن ... شد

ندم ... وجه ... غلو ... برای ... عهد ... نباید

است ... بدل ... برخی ... بیر ... بیگانه ... نظام ... و ...

و ... تسلیم ... آن ... تمنای ... غیر ... حضور ... در ... شده ... تر ... به ... از آن

از ... السلطان ... آن ... از ... بیت ... چه ... وقت ... در ... برای

و ... نفس ... و ... ساز ... ملک ... با ... است ... که ... خود ... آن ... از ... کرده ... ان

... باشد ... جوی ... در ... ذکر ... سر ... شناس ... حق ... فکر ... به ... و ... جمیع ... نعمت

... در ... بند ... الحقیقت ... سر ... یافته ... نجات ... بلند ... که ... جمع ... اند ... بیدل ...

... عظیم ... لطف ... و ... یاد ... وقت ... هر ... الوجود ... کم یاب ...

... آن ... با ... صحبت ... حال ... در ... و ... بدو ... نجات ... ریاضت ... زیرا ...

... تا ... کار ... دار ... از ... مثل ... بیند ... کند ... خیال ...

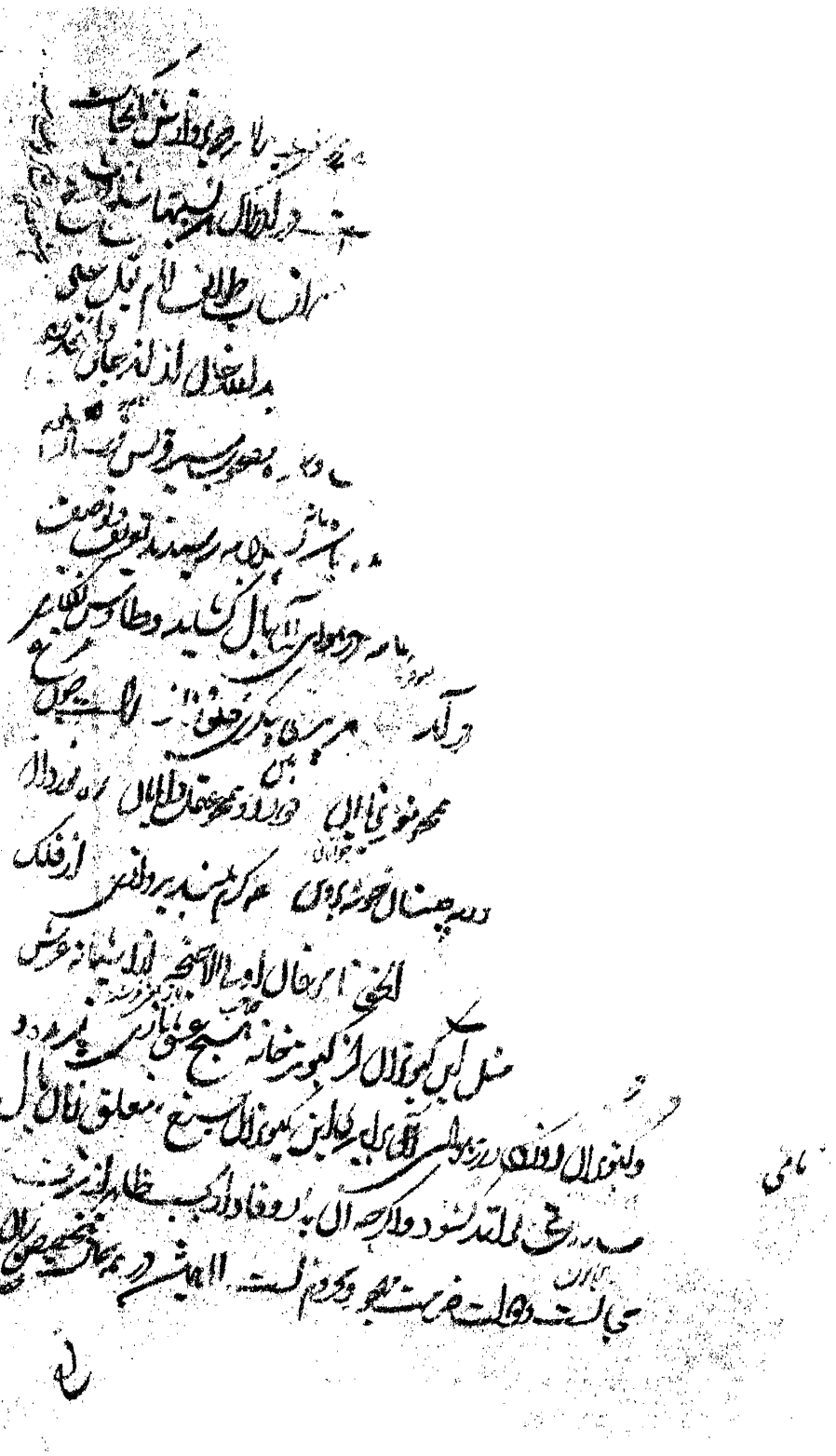

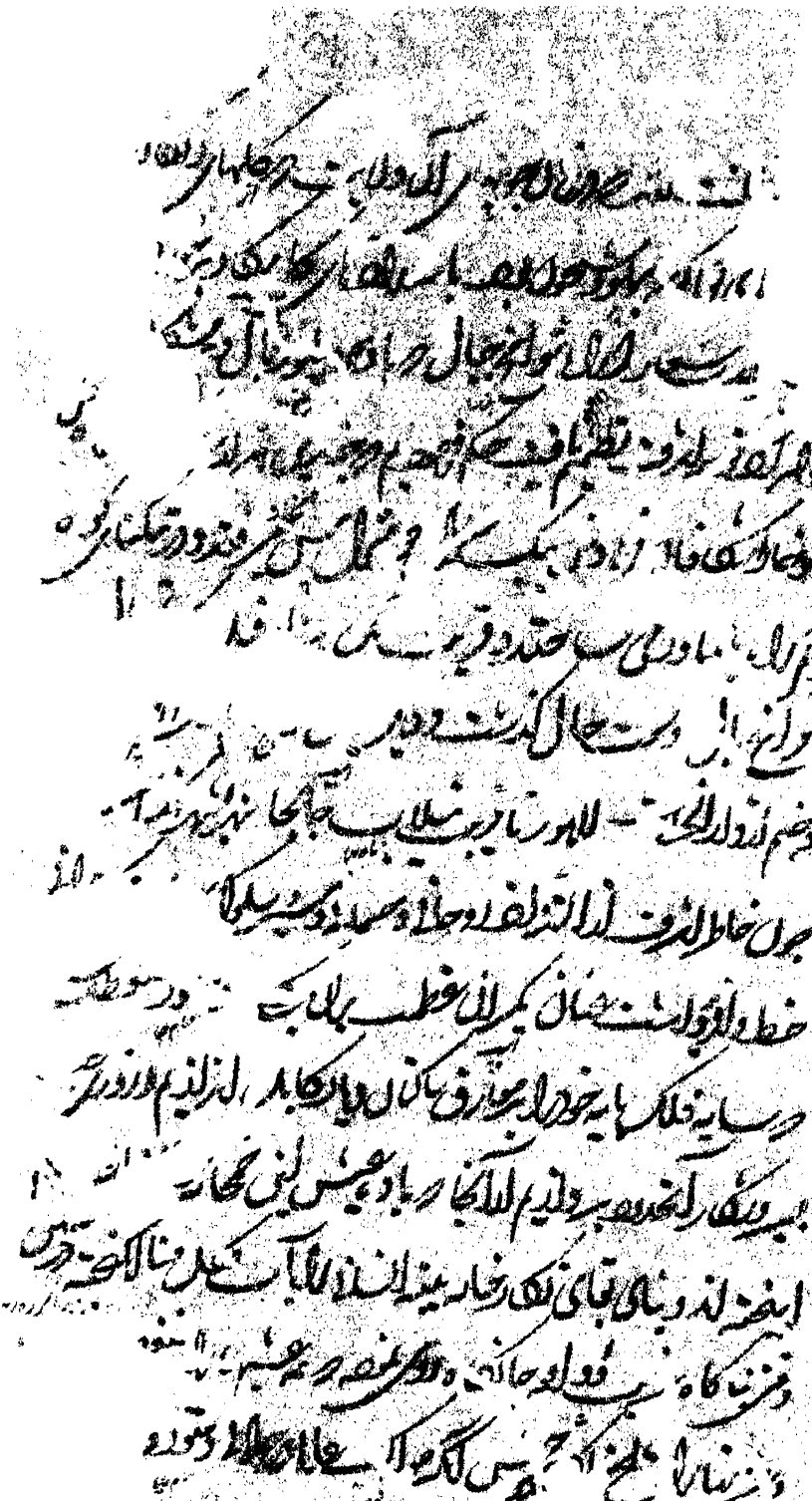

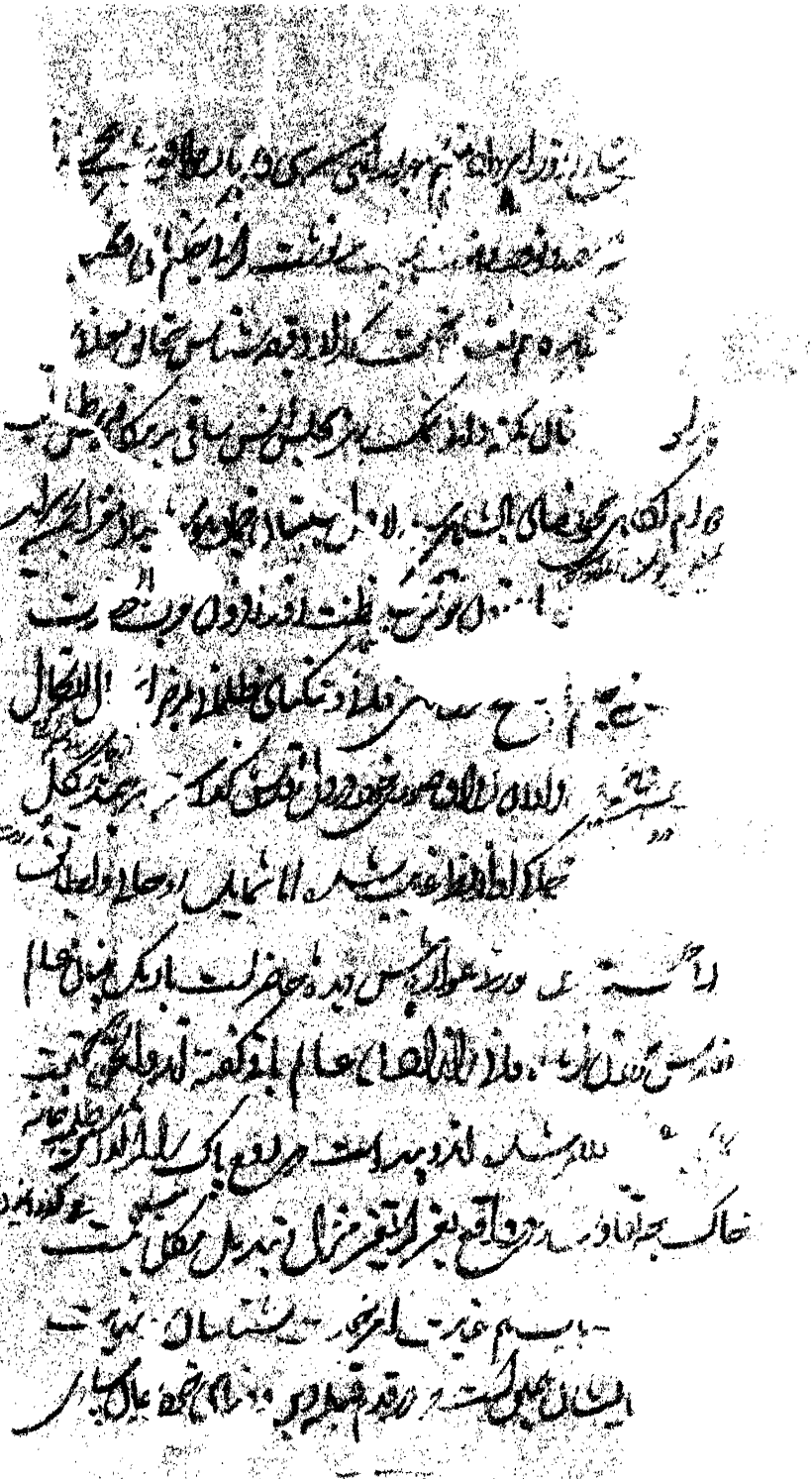

گشت و آن قصه از توقیعات بمنشور القدس باهیبت محمود و کلام آن حکمت

قصه انس و تدبیر و سیاست قصه حکایت سلطان کاه و [illegible]

اسرار پادشاهان هوشمند سعادت بهر استماع این و الفخر [illegible]

[illegible] عادات علوم الناس و آداب [illegible] اعلام امور [illegible]

و [illegible] مستقیم الفنه [illegible] و توجیه [illegible] العقیده [illegible] پیدا کرد

بصاد [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] غم آن [illegible] العود [illegible] [illegible]

حیات الدوله العطایا [illegible] تقدیم [illegible] ساعت

مصایب آکرس [illegible] قصه [illegible] روز و روزی [illegible]

و جهان امر [illegible] مطالع [illegible] الفا

بیان معارف و حقایق و [illegible] علام الابرار [illegible]

حکما [illegible] بصره [illegible] محمود جاوید [illegible]

[illegible] جلال [illegible] فنون [illegible]

[illegible] علوم [illegible] محسوس و مفهوم و مقصود و [illegible]

بیان [illegible] اظهار [illegible] محمود [illegible]

مضمون منشور ازلی مطلب هر شخص را حاجتی و دعا شیئی طلب میکند

جمع کل السعد و علو الفضل و بعبارتی بجا طالب است سر الدین آن صفا

او کامل که او را عبادت آن الفقر شرف است و نسبت او را طلب کرده باب

است با جمیع بلا رضا بجز هدایه الصمد وهاب بدر

نفس مطمئن تعلق نداره بعطا و رضا و صبر در بلیه قریب

و سایر در الله بوفای او حضرت محمد ستوده نیست کز بند کل زنج

بیرون پیمان یافته عزت فقر است او را که الله آن طلب

نفس او را نصیب الفقر در شوق آن معنی قدس بود است

سعادت رخصت طلب نایب است او و انبیا الخطار

را فخر نعمت و محبوب الغنی بالله داده بحجاب او

در مسلک بلا رضای او و الله جمع رفته است و جمله دنیا و آخرت

رنجانم دلداده و سینه بما کر متعذب با خود و جمله بر

بجهان داده حضرت محمد او صفت و نشان صفت و عرفان بصر

کنج فقر نهان باشد سر محبت او و فقر ولایت محبت است

ما را زنجیر بلا کرده بنا رخصت عمل کردن و دم رفتن دفتر

گذارد که لشکر و داعیه حرکت به آن طرف شود و دست از این لعب

بخشند [illegible] به محض حرکت او از آن اصحاب بر دولتم به عبادت وعظ [illegible] اهتمام

بعد از تفصیل صحبت با مهر اوال [illegible] شهر و قصبه در آفاق اهل [illegible]

و عمارات لنگر از آنکه بنیان مسجد را اختیار نماید و در قید کتابت در آورند و بعضی

که هم لنگر و خانه به جابر ضمیمه کرده باشند اگر [illegible] باشد محالات

نهاد و [illegible] محله مور [illegible] آن اسباب [illegible] خانه

به محله [illegible] قالیچه [illegible] و لنگر و زن [illegible] محله

باشد و [illegible] ماه در دین کند و یا آتش انداختن [illegible]

رسند همه به آن در باب عادت آنجا مجبور [illegible]

لعنت [illegible] حاضر [illegible] گناه کار [illegible] خبر [illegible]

و مسجد [illegible] سازد [illegible] کسی را در محله [illegible]

کند و جمعی [illegible] به اسم الله را در صحن مسجد [illegible]

[illegible] را از [illegible] دخل و خرج [illegible]

[illegible] در [illegible] ملاحظه [illegible] و خرج او [illegible]

[illegible] دلالت و جمع [illegible] را از دست [illegible]

و پس ما دش اهل الطعام و الخباز و باعة الغذوه [illegible] بعد از ان

[illegible] بالتعیین کنند هر چه خرید و فروخت اهل العلام [illegible]

[illegible] با اهل العلام خرید و فروخت نکنند چون بدهد و بنام مشتری و بائع در روزنامه

می نوشته باشند و هر چند که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق محتسب

[illegible] و [illegible] تا هر چند که محله و کوچه [illegible] محتسب

[illegible] [illegible] هر کره بر دکان و غیر آن واقع [illegible]

از انها [illegible] هر جنس اسباب که تعلق بایشان داشته باشند اخذ نمایند

و مثل [illegible] و امثال [illegible] با [illegible] و متعرض [illegible]

[illegible] باشند [illegible] باعث [illegible] لزوم [illegible]

و [illegible] مصالح [illegible] و وصول [illegible] در معاملات [illegible]

[illegible] در بازار [illegible] روز [illegible] نظر [illegible] وقت

[illegible] از شراب [illegible] خورنده و فروشنده [illegible] و کشنده

[illegible] باتفاق حاکم [illegible] تنبیه نمایند [illegible] کنند و

[illegible] اوقات [illegible] تعرض احوال [illegible] و [illegible]

تمام نمایند و [illegible] مال [illegible] و [illegible]

و [illegible]

[illegible] عید [illegible] تمام نمایان [illegible] عید [illegible] بهر لیل

نحوی [illegible] عالم [illegible] حمل [illegible] و آغاز ماه فروردین [illegible] دیگر

در ماه مذکور [illegible] شد [illegible] عید [illegible] لیلی [illegible] ماه [illegible]

[illegible] ماه خورداد [illegible] عید [illegible] ماه [illegible] است عید [illegible]

است [illegible] ماه [illegible] بیست [illegible] ششم [illegible] سیوم عید [illegible]

هم بالست عید دیگر [illegible] عیدهای [illegible]

سالی [illegible] ده [illegible] باشند و [illegible] بطوری [illegible]

[illegible] افغان [illegible] اوّل [illegible] صباح [illegible] سید [illegible]

سید [illegible] فرمان [illegible] به ضرور [illegible]

[illegible] غلام [illegible] آب [illegible] [illegible]

ادلّه

چون [illegible] اعتدال [illegible] ابن [illegible]

دیگر [illegible] ابتدای جلوس [illegible] استظلال [illegible]

[illegible] جمع [illegible] و [illegible] مراد [illegible]

[illegible] آیات [illegible] جناب [illegible] پایه [illegible] ظلال عدل و اعتدال

[illegible] و سو جمال نعمه و عطارد بشکر گذاری [illegible] انعم و اتمام

در طلب اللسان وعجز البیان [illegible]

و [illegible] توسط [illegible] بحسب کمال [illegible] امرای [illegible] سلطنت

[illegible] قدوم [illegible] المرتبه [illegible] تحف و هدایا [illegible] قبول [illegible] رسید

[illegible] اطراف [illegible] محروسه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بسند [illegible] منظور نظر [illegible]

[illegible] ربع عالم [illegible] الاقبال [illegible]

[illegible] شفقت [illegible] الملک

[illegible] الدولت البهیه [illegible] الخاقانیه [illegible]

[illegible] العفا [illegible] العنایت [illegible] احسان

[illegible] بساط اقدس [illegible] نظر [illegible]

ارشادی [illegible] عنایت [illegible] حضرت [illegible] تفویض [illegible]

[illegible] بتقدیم رسایل [illegible] است [illegible]

[illegible] عنایت و کمال التفات [illegible]

[illegible] حکومت و جلالت و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط تمامی کار و [illegible]

[illegible]

او [illegible] ذلک [illegible] از سایر حالات [illegible]

و در همین [illegible] بنام [illegible] ابطال [illegible] استقلال [illegible] الملک

[illegible] در [illegible] بکلی [illegible] الدوله [illegible] حصول [illegible]

از راه محافظت سپاهیان [illegible] قانون [illegible]

و قلع [illegible] و استیصال [illegible] و [illegible] طالبان

و [illegible] [illegible] [illegible] نام کار [illegible]

[illegible] سپاهیان و [illegible] صیغه [illegible]

[illegible] الاقصر و [illegible]

و سپاه جاگیرداران [illegible]

صاحب صوبه [illegible] اصلاح و [illegible]

و مطابق قانون [illegible] خواهد [illegible]

جاگیرداران [illegible] حاضر [illegible] حکم جهانبانی [illegible]

[illegible] نفاذ یافته هر کس اصلاح و [illegible]

[illegible] جاگیر او [illegible] داده [illegible]

[illegible] او نصب [illegible] بنام [illegible] و [illegible]

رده را در سلک منتظم است مجلس ... مربوط ... قبله ارباب

م جهان [illegible] ... الخدمت ... کس

سلطنت ... م ... وراثت ... است [illegible]

اولیا ... کمال ... و ... خاطر ... حوالی التوجه

... در ... مشار الیه والا الطاف ... صفات

... با ... چه ... انجم ... نشانها ... نزدیک ... تسخیر

... است ... و البیان الحال ... سالک عقد ... تربیت

... لا ... کن ... اند ... محاربه ... نزد ... نیست

... که ... نزدیک ... بصره

... الیه ... دولت ... موجب ... نزد ... دیوان

... اقبال ... کل السلطنت ... جمیع

... والاان ... حکم ... اقتضا خواهد شد ... در ملک

... خلافت ... در کوه ... وفا ... جمهور ... یاد کنی

... حضرت ... عقیدت ... از اطوار

دولت ... درگاه ... بواسطه ... ساخته ... شد ... بس

[illegible]

داستان غارت [illegible] جنت ممالک [illegible]

[illegible] جلوس [illegible] جهانبانی [illegible]

[illegible] [illegible] بهادر [illegible] اقبال دولت [illegible]

صبح جلال و جمال [illegible] الله [illegible]

[illegible] شعشعه ظهور با فر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بشارت [illegible]

احوال غم و ملال [illegible]

عادل [illegible] شهریار الله دریا دل [illegible]

[illegible] خراج [illegible] نظام [illegible] نصرت و ضبط اقبال [illegible]

[illegible] احوال [illegible] حافظان [illegible] و احوال خلایق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] احوال ارباب صنعت و [illegible] نقود و اجناس

[illegible] و مقومان [illegible] و جواهر نفیس و امتعه لذا [illegible]

آمد و تمامی محامد ... ۱۸۳

... بجناب ... عدالت ... از اجلال ... طلب

دارم ... عادم ... خصوص ... تحقیق

... وو ... بصرف ... اسباب

... دستان ... محاکمات ... منزل ... اضافه

... در ... توسیع ... تکمیل

... فطرت ... حاجات ... از اضافه

... اسباب الغذیه ... دارد ... ملکی ...

... اسباب ... و دارات ... دولت ...

... دکان ... اسباب ... اجناس

... اجناس ... دولت ... معمول ... وزیر ...

... تمامی ممالک محروسه ... ذخیره

... سنگر قند ... انجام

دنیا ... زمان ... اشکال ... معمول ...

ملاحظه ... دست ... بر صفحات ... درد باز

باز

رسید آنچه بآن اشارت رفته بود از امور ملکی و مالی [illegible] خاطر عالی [illegible]

عنایت کرده که ان شاء الله [illegible] عنایت [illegible] آنکه [illegible] است هرگز [illegible]

بجهت آنکه او در [illegible] خاص و عام [illegible] اکنون هم [illegible]

[illegible] عزت [illegible] السلام [illegible]

الا امر [illegible] که [illegible] امثال [illegible] کس [illegible]

نجات الذی [illegible] و [illegible] نجات [illegible]

و عیال مولانا [illegible] کار [illegible]

استحکام [illegible] اکنون [illegible]

مخصوص ایشان [illegible] که از [illegible]

[illegible] ادراک [illegible]

[illegible] ادد

این منشور الادب [illegible] العهد کار [illegible]

از منبع عاطفت [illegible] کارگاه

سلطنت [illegible] بالله [illegible] اقبال [illegible]

لطف [illegible] عاطفت [illegible]

بقصد انتعام از تصانیف تواب ... کرد ... فرمان ... باشد اصل
ابتدا اجمال اگر ... کار ... از ... عادات ... الا ... اجاب ...
... دیگر ... لذت ... لغت ... از استعمال ... کردن ... در آن کار
کند ... آنگه ... صحبت ... باشد ... آن طرز ... [illegible]
... با علم ... بعضی عادت ... طرق ... [illegible]
... در بعضی ... عادت ... رشته العقد ... دست
... کثرت ... بعد از ... صحبت ... کرد
... چون ... صبح ... شام ... عادت
کند و ... ناخوش ... صفوت وصف
... اخلاق ... علوم ... اختلاف ... مصطلحات
و مکلفات ... گشتن ... مشغول کند تا ... عیب
... در ... تولدات ... به ...
... عادات ... تعلق ... الکلام ... مخالف ...
... و ... استعمال ... کتب ... علم
... تحصیل ... و ... مع
دهل

[illegible] نباید غلط کرده باشد [illegible] ازان [illegible] نباید [illegible] رسد

[illegible] نوشته کسی را [illegible] مجهول [illegible] توفیق داده باشد [illegible] زاده

[illegible] مردم در گفتن [illegible] عاجز نباید [illegible] که بذات [illegible] نباید گفتن چه

[illegible] بالا باشد [illegible] ذات [illegible]

[illegible] که مبادا [illegible] بیت [illegible] شمع [illegible] افتد [illegible] نیک

[illegible] زبان [illegible] حکم [illegible] دارد

[illegible] باشد [illegible] کار از [illegible] ناخوش آید [illegible]

[illegible] ناخوش آید گفتن [illegible]

[illegible] داد [illegible] انجام [illegible]

[illegible] طالبان را [illegible] آید [illegible]

می رسیده باشد [illegible] ناخوش آید [illegible] خدمت را

[illegible] نقل کند [illegible] آن [illegible]

[illegible] تفحص [illegible] نیک [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] ازدست [illegible]

[illegible] کار کند [illegible] از [illegible] خود [illegible] خرد

والعذر

[illegible]

والحاصل چهار ماه [illegible] روزانه در میان هجوم غم و غصه ملالت است [illegible]

میداند که الحق صحبت [illegible] کند هر نباشد که [illegible] نقل [illegible] روی [illegible]

تموز [illegible] است مخاطب [illegible] خلاصت [illegible] و [illegible] و ازول [illegible] عادت [illegible]

دستی [illegible] ده از [illegible] والسلام [illegible] [illegible] سال

[illegible] اوقات [illegible] افزون میشود [illegible] [illegible]

[illegible] عنه الله [illegible] الله [illegible] سر [illegible] شود [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] پیش [illegible] خاطر [illegible] و الحمد [illegible]

[illegible] و [illegible] رسیم [illegible] کرد [illegible]

[illegible] رضای [illegible] نماید و [illegible] از [illegible] نمود [illegible]

[illegible] تری [illegible] سوی [illegible] [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] نماید [illegible]

کاه [illegible] کرد [illegible] [illegible] و [illegible] رد [illegible]

[illegible] است [illegible] اند [illegible]

[illegible] نادان [illegible] مخالفت نمایند [illegible] کار [illegible]

[illegible] باشند [illegible] و [illegible] کار [illegible] اکر [illegible]

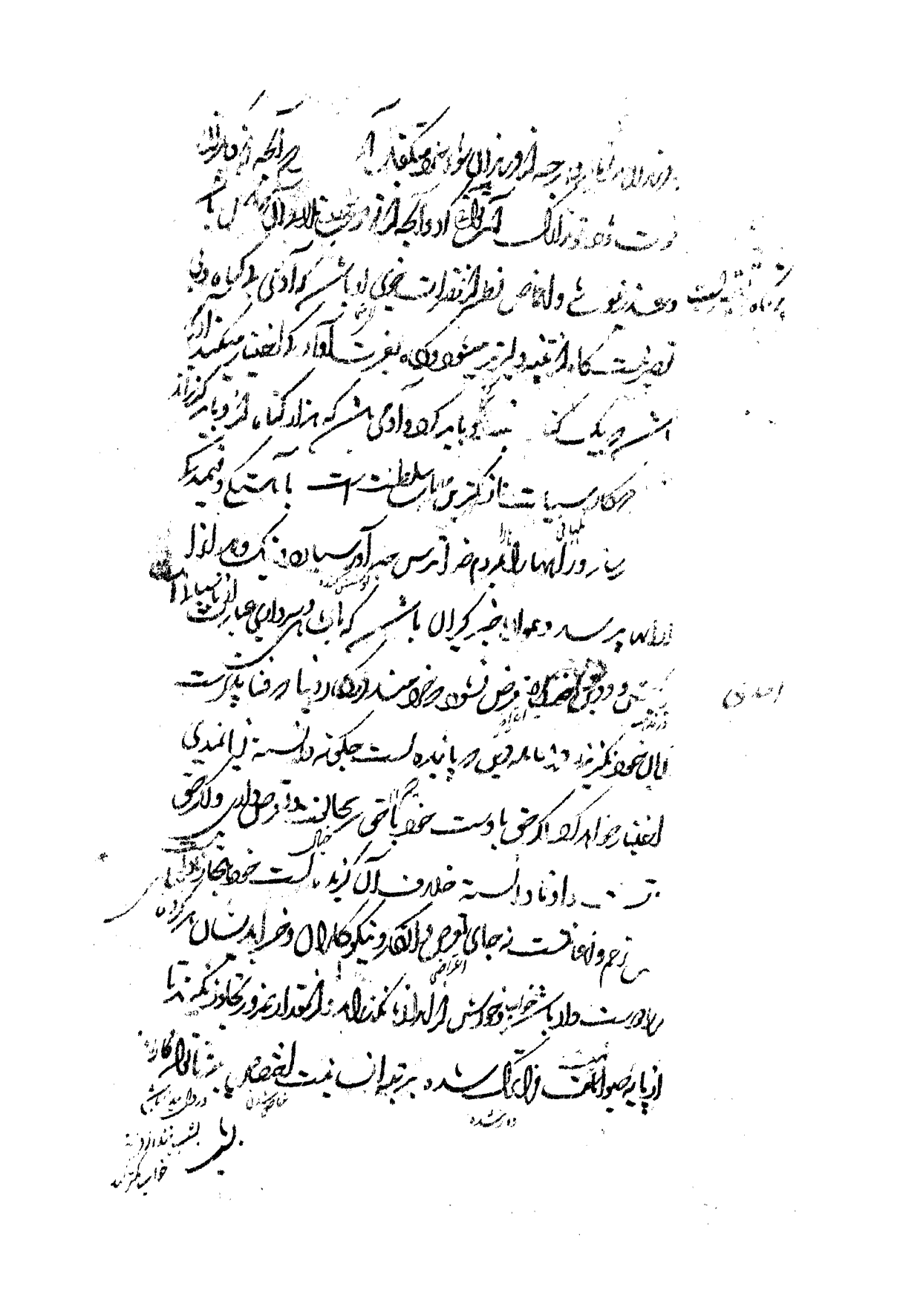

سالہ و درازی عمر دولت و کسب کمال انتها بکار کہ

در وضع ملک دور جہت خاطر انتہا کند حب کمالات آن امر

دو اقیہ مقبول باشد ترجیح کند از دخل کند سر انجام معاملہ در کرد کشتہ

کرد از عمو اذہ [illegible] دخل باشد ا کلفت بر کس خرج را باد

سا وہ چنان تقارب و احمق ہم نبست و طمع آن است

الاد و موالات نو انیست نظر طلب باشد و در وعدہ تخلف اولاد

نقل باشد خصوص با منصبان اشغال سلطنت در

منسوب لطائی و بندہ ق لذائذ باشد و سپاہیان را در ورزش فرمایہ

و بہ کار مشغول باشد و بعد ورزش سپاہیانہ و نشاط خاطر را کرد

از تعلق کاہ کاہ بان را از بدہ و بلیبار بخدمت کار شکار

نیست از انبار سازد و لغار را وقت طلوع و غروب و بزرگ نور بخش

نا بینہ در معنی لغار طلوع از انجا است کہ نور خسرہ باشد

تحویل بر لغط او شیں رحی شد و خیال و ن چال انرت

سر نہند تا جمہور انام کہ دریافت شکر انہ بجا آرند و بکنند را

در عرائض او نظر از رفت کی آید باشد بلکہ کو نوال باشد و ہر آن با کو شہ

لاز

آنجناب [illegible]

[illegible] اطلاعات [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] بار گشت [illegible] عنایت کبری و شکرانه عطیه [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] احکام [illegible] کمال سعی و اهتمام [illegible]

[illegible] آن [illegible] الحق همت [illegible]

خدمات [illegible] حوالات [illegible]

[illegible] ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است و انتظام احوال

[illegible] شغل [illegible] آن [illegible]

[illegible] فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] فتوحات [illegible] نفوس [illegible] اقبال [illegible] احوال

[illegible] انقیاد و اطاعت [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] مخالفت [illegible] قبله [illegible]

ابدی

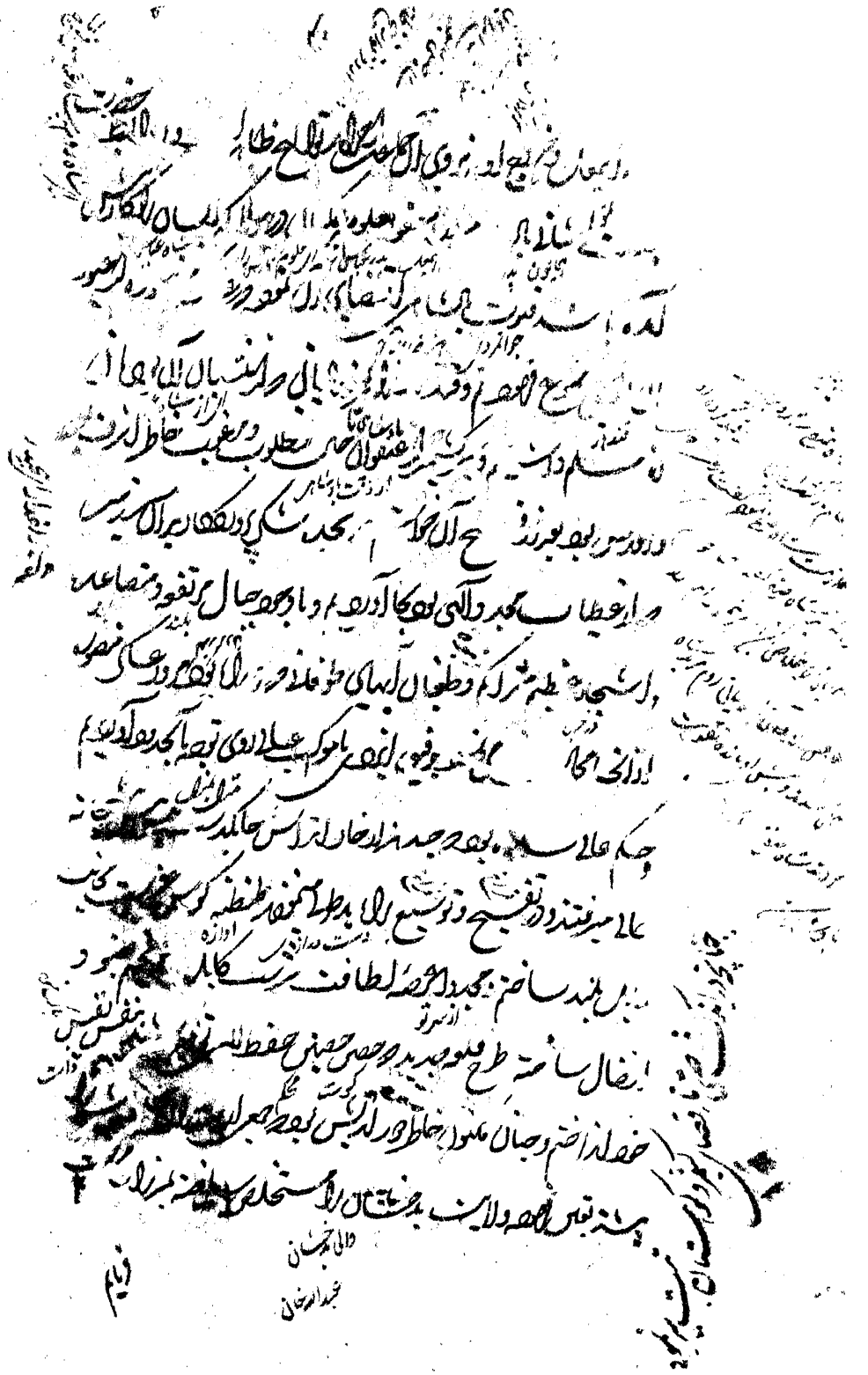

الحال حکومت بمحمد خان شیبانی بولایت غزنی الدوله

هنوز او ... تولای ولایت ... خاص شیبانی

بجز اطراف ... طمع از ... ارباب امر ...

و ... اقبال ... الله که ...

محمد ... استقلال احوال ... رتبه ... شیبانی ...

... جلاله ... که در ... آنحضرت ...

هزار ... سطوت و جبروت ... جلال ... بر بالای ...

میکشند در سمرقند و بخارا و ترکستان بر فرق ...

خاطر ... بالکل جمع شد بمشیت الله تعالی ...

... محمد ... شیبانی ...

دفاع ... اول آنها ... بدار السلطنت ...

... علاء الدوله ...

... لشکر جهان ... سمرقند ...

... کامکار ... و اقبال ...

عظمت و جلال ... التاج ... واسطة العقد ...

زلال ساغر [illegible] ... [illegible] انشاء الکلام [illegible] ... بهار [illegible] و نگار [illegible]

و بور [illegible] سخن [illegible] ... [illegible] بساط [illegible]

[illegible] دقایق الفت [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] الجمع [illegible]

کاتو مثال ما را جمله [illegible] در زلال [illegible] محول شد جست و جوا

کلمات [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

ادنی [illegible] مراتب الطاف [illegible] ... مطالع الطاف [illegible]

نقال [illegible] یافته آن کمال [illegible] مخلصان [illegible] ... [illegible]

دکن علیم [illegible] حکومت [illegible] ... الطاف [illegible]

مشمول الطاف [illegible] ... ملک ... مجید [illegible] ...

این [illegible] است [illegible] شکوه [illegible] دقایق [illegible] ...

ظهور رسانند [illegible] کوتاه اندیشی [illegible] بین اتحاد [illegible]

و عقیده الطاف [illegible] باعث [illegible] آن مخلص [illegible] ...

[illegible] امراء [illegible] ... [illegible] ...

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

اضعاف آن در انعام و احسان آن ولایت که حال مخصوص ... بود
رسانید مست لعل و ... تقدیم ... استیلای ... در ...
مجموعه جاه ... سپاه ... آداب ... الله ...
... الملک ... در مهمات ...
و در رعایت خاطر اشنا قدیم و پیش آمدن اصحاب ... القاب
و در ... و ... باشد ... و در ... ارباب ...
... و ... و ...
و ... که ... باشد که ... اقبال ضعیفا ... بود ... ال
در ... و ... ال ...
بان ... ملک ...
... خلق ...
نصایح ... عادل خان و قطب الملک ... توفیق ...
الله ... الله ... خلاف ... الله ...
... باعث فتوحات ... و ...
شوند ... اطراف ... و ... ال

... حضرت المحسن ... عباک [illegible] ... بر اینه بزم ... باید

... آمد ... که ... نمای ملک ... ایشان ... که ... بالعلی

چون ... عنایات ... عالی ... عظم احوال ... نال ...

و ...

... العنایات ... اقبال رسید از جلوس بر اورنگ سلطنت

... تا امروز ... خلافت ... عاس ... ورق ...

عنوان ... ولینداز ... حدیقه اقبالست ... تصدیق فلک

... تقویت ... استقلال ... با معرفان ... علوم

... علم ... استکمال ... در ... مطالب

... رسیده کامیاب ... صحبت ... لذ ... حکمت ... آن

... که ... جانب ... عظیم القدر ... با من ... الکی

می کماند ... این ... مطالب ... بوصول محفل ...

... مفاخر و معالیت ... کنند در ... مقام ... فضایل

و کمالات ... لغایت الصاف ... جامع الکمالات

جلیلی ... رسید ... اخلاق ...

... الاول

و ملک ... باقبال ... الدین ... نسیب دولت و خاصه شاه الله ...

از تغیر و تبدیل حال چیزی که بدست آمده و تحفه و نثار ولطف بال و کرم ...

زآن بنده حال خود از خزانه عنایت شاه نیکو لطف و الطاف و تربیت ...

[illegible]

بس که هم ... [illegible] ... جای ...

[illegible]

به ... دولت ... سعادت ... از دولت ...

خود لذوه ... بر ... حال ... باد

عرضه داشت ... [illegible]

دولت ... [illegible]

از ... [illegible] ... جان ...

... [illegible] ...

دلالی ... [illegible] ...

... [illegible] ... نماید و از کرم ...

که ... [illegible] ... نظر ... [illegible] ... جامه ...

درحضرت که لالان نزدیک را بای بست لعبت ال کول و... دل بست

نقل صحبت حضرت انعام از فضای وقت کم باشد مهمان را نقل عجایب

بعد انعام خلعت و اسپ و زر و مرحمت بر الوس بدن و مجلس

فهمیدن نزدیک اسنایه کردن منصب از دل و جاگیر و دستگیری دادن

ک حاضر باشد بالتفات یا دادن بنا ران عهد رفتن و مجلس

از نکو دستان بر خ باشد جمیع انبیا بنیت آن ظاهر

و بعضی حیثی دخیل ایشان از تیغ و نام زده باید لذا حضرت الحمد ان

فات تمام خدمت نیکو لازم باید کشیده اند و دیگر بخشیدی از جان

بر راستی و درستی اعتبار داشته باشند و صدور اموال را باید ملاحظه

در خلوت بعوض رسانیدند و اعانت بابی در نظری دل اند و آن زینت

دلجوئی پیش نهاد همت باشد و عمولان نامش کری کفی

نهایت حاجت سیخ نا و الزام و بال در رایشان کنج تیغی اسمعد

و جاگیر تعمل زور از دل ونجات بیدار مخفیات کرده اند لذا کحوا

ادل زور بهم بند ز نعمت به انبیای خالا حاضر میکرد

نیز اندیشه بنا به انجه معقول میداند مروض سید الله و بره کردن است

خالص کردن ... کند

... دانت

زیاده نمی‌بود و مثنوی مولوی معنوی را بعد از هجا [illegible] بر زبان جاری می‌کرد الهی عالم را بشنود

وصایت و صحبت روز افزون باد عرضه [illegible]

حضرت اهل الفضل معاصر ما ملا تا الحرز صوفی گفته [illegible] در رساله‌ای گفته شود

باقی دیگر خواهد گفت [illegible] حضرت [illegible] چه بود کمال [illegible] اوله

[illegible] و [illegible] سعادت ابوزید [illegible] الله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اعتبار [illegible] شاید و دوم [illegible] دل نهاده

از حضرت شیخ [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible] نباید [illegible]

[illegible] اوند [illegible] تصویر [illegible] گفتار [illegible] و [illegible] فاضل و اگر

[illegible] حاصل [illegible] مولانا [illegible] سال [illegible]

در [illegible] کسی [illegible] دل [illegible] اوست [illegible] دل [illegible] الله [illegible]

دو روز کار [illegible] باز [illegible] درویش [illegible]

چهار روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] حضرت [illegible] دیگر [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] است [illegible] تعالی [illegible]

نقل

تحصیل سعادت دارین کوشند و صبا از گلستان اقبال خبر داشت محمود مقصود نمود

و از نسیم باغ و زمین صورت عدالت پیدا از آن باکرم [illegible]

بر ساحل [illegible] نگارش یافت

التفات نامه [illegible] حضرت [illegible] مرزبانان فرو

[illegible] از دولت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از درگاه پادشاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و باید

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بمقتضای خدا [illegible]

دور از دنیا و ما فیها الخ

شیخ مبارک [illegible]

بسلسله و کاشفان [illegible] قدوه ایزد پرستان حقیقت گزین زبده رموز دانان دقایق [illegible]

[illegible] عرض حضرت [illegible] مدظله العالی [illegible] احوال [illegible]

و هم نسخه غلط نظام نموده قدری رحیم دیگر است سیر الاصحاب الطلاب سفرنامه
و به در اوضاع خاص جمع است الا مکاتیب معضلات
صحبت بیست لیکن الا انشا غیر که با ایشان شکوه دارد که
حد است ایشان که کار به نظر باید فعل غفران که لیست در این کار داد
خانات است فعل الیه است که مجد دو بیان دال که
و به اکبر دوای دال امثال الاصحاب نفس خود جمله وجه تصدیع ده الاعلا
هر یک است فوت و قدرت آن اطلاع ی نماید لطالب کتب دیگر
نسخه نظر الانتخاب دیگر الام ذکر فی سفر للعاقبت نا ملی حرر و
و دیگری در واقع است آنست در کتابی که سفر تحویل داده هم اسناد است
از این کسی که از نظر رفته باید در تحویل این نسخه الا ذمت حسب عطا دارد
باشد در اینام سیاهه نمود و احمد امر شود حاجت به بدل که سال
در مدت رعایت به جواب حاجتی باشد و الا اطلاع که تا نظر ان مطالب
چند روز بیاض جمع مکتب باشد نجات باشد تعریف که دلی
هر کسی باید الا که در ین الا نقل که سید این مصری نقل و اعانه
نسخه شرح لکی در این نسخه با حاشیه این نسخه جدا الا است

چه اینه وجه بالله هر امید ... تمیز تا عاقبت ... باد ... فقط

دیگر ... بعد ... فیروز ... بعد از ... تقدیر ... منظور

دست جور دراز کرده خان و مان این مظلوم را به تاراج و بند کار ...

از ... دستی و ... آفاق ... دست ... در ... سال ... زر ...

طوایف ... اهل ... حال ... شد ... خوب ... شیعه ...

... حال و ... حال ... محفوظ ... از ... شیعه ... آن قسم ... را ... محمد

... اصل ... شد ... از ... و ... آل ... از ... اصول ... کجا ...

بار ... ابد ... در ... زیارت ...

متعین ... دیگران میکرد ... به ... این ... مرتب ... لطف ...

از قسم ... باطل ... خواهد ... کار ... باطل ... زند ... بار ... اعمال

... به ... شرایع ... شد ... است ... ایمان ... از اعمال ... و ...

... به ... انعام ... للمال ... اهل ... سالک ...

... و ... این ... نار ... به ... خواهد ... است ...

... تابد ... و ... مطالعه ... دادمه ... سبحان الله ... شاه

... از ... و تصدیع آن ... حیرت ... در ... احمد ... در ... این ...

که از لطافت که ای ... بعد اولی و کتب لغوی

بعد از ... و ... قبله ... نامه

بلند پایه آن قبله گاه ... خصوصا این ... بی

... دولت ... صفات و الا ... در مصر ...

به چهار لطف ... و ... نجات

فضل ... در بین نوع چهار مرتبه محقق ... دو مرتبه ...

در ... بین نوع ... ثابت ... ثابت و ...

ایصال نفع و دفع ... مرتبه ادای حروف ...

در ... و احمد ... نظر ... بین ... مکشوف ...

بحمد الله و المنه که این نسخه را نسبت ... حروف ...

کامله محقق است در زبان نازل الله یازدهم شهر جمادی الاول سنه نهصد و نود و چهار

... حضرت ... مخدوم الا ... قبله گاه ... ظله

العالی ... توجه ... حضرت ... ماجد ... مغفور

... خالد الا ... و ... طلعت ... نیک ...

... و ظله ... نور ... آن ... ان ... سیح ... ای ...

لازوال

آن نقطه دل خاطر لطفی از آثار درگذشت و فرح دل

مطلبی مقصود نظری از اوقات الله

ظاهر است که آن سعادت کارخانه تقدیر بعلی جادو را تمیز مهر

حاصل وجه از الطاف الهیه است الطاف و فیضات الهی

از آثار الطاف آن شب با وجه ما بفعل هر مرحمت عطیات آن کریم

بمقتضای قضا داد از دختر لاجرم در صفت رضا و تسلیم بردار دل

و الصفا انموده لاجرم طیبت دگربار نامه و در دل

صبری و جزع از آثار رود رفته از دل لیما داده باشد و لطف

بدین باب لا الغفلة ادب چون آن حضرت الطافش از غلبه علم

در این باب نموده خیال قصه ذلت و لنا رجا نمود از بیت

لهستی و کند از من و دل بستی و همت آویختی نیست و کام بحست لل

سبب جمع پیاله پیدا ز خدا الهی و لفتن شای در آن قبر صورت و معنی

و مجموعه علم و عمل آنست و در اثبات این حادثه حاکی از رخت

ابنای حیات ... نشستن از حضرت لقای ایشان بعد از آن الا بد صبر نمایی رخت

و طع نظر لا الکریم را بعث صرف کردن و العاقبة قدیر باخدا امر ما

بیت ... بال از عالم قدس ... [illegible] ... مقالات و نجات

ناسوت ... از ضعف بشری گشاید ... الهی مبارک [illegible]

[illegible] ... الله و ... صادرات [illegible]

... [illegible] ... در آن ... [illegible] ... دل [illegible]

... [illegible] ... التعبیر ... [illegible] ... آن الحال [illegible]

ناسوت ... [illegible] ... لکن ... [illegible] ... جان ... [illegible]

نگاهی تا ... [illegible] ... آن جاده ... [illegible] ... خواهند ... [illegible] ... یافته

... [illegible] ... التعدیات ... [illegible] ... مقصود نه

آن ... [illegible] ... خاطر ... [illegible] ... نباید حاشا و کلا

... [illegible] ... رفتن ... [illegible] ... بلکه

مقصود ... [illegible] ... الحمد ... [illegible] ... گشت ... خاطر قدس ... استغراق

دریای ... [illegible] ... یا دل ... [illegible] ... کرده گویا ... [illegible]

که ... [illegible] ... تذکر ... [illegible] ... اقتضای ... طبیعت

و ... [illegible] ... جسم ... آینه ... [illegible]

... [illegible] ... و ... مطلب ... [illegible] ... التعلیق ... خاطر

کلا:

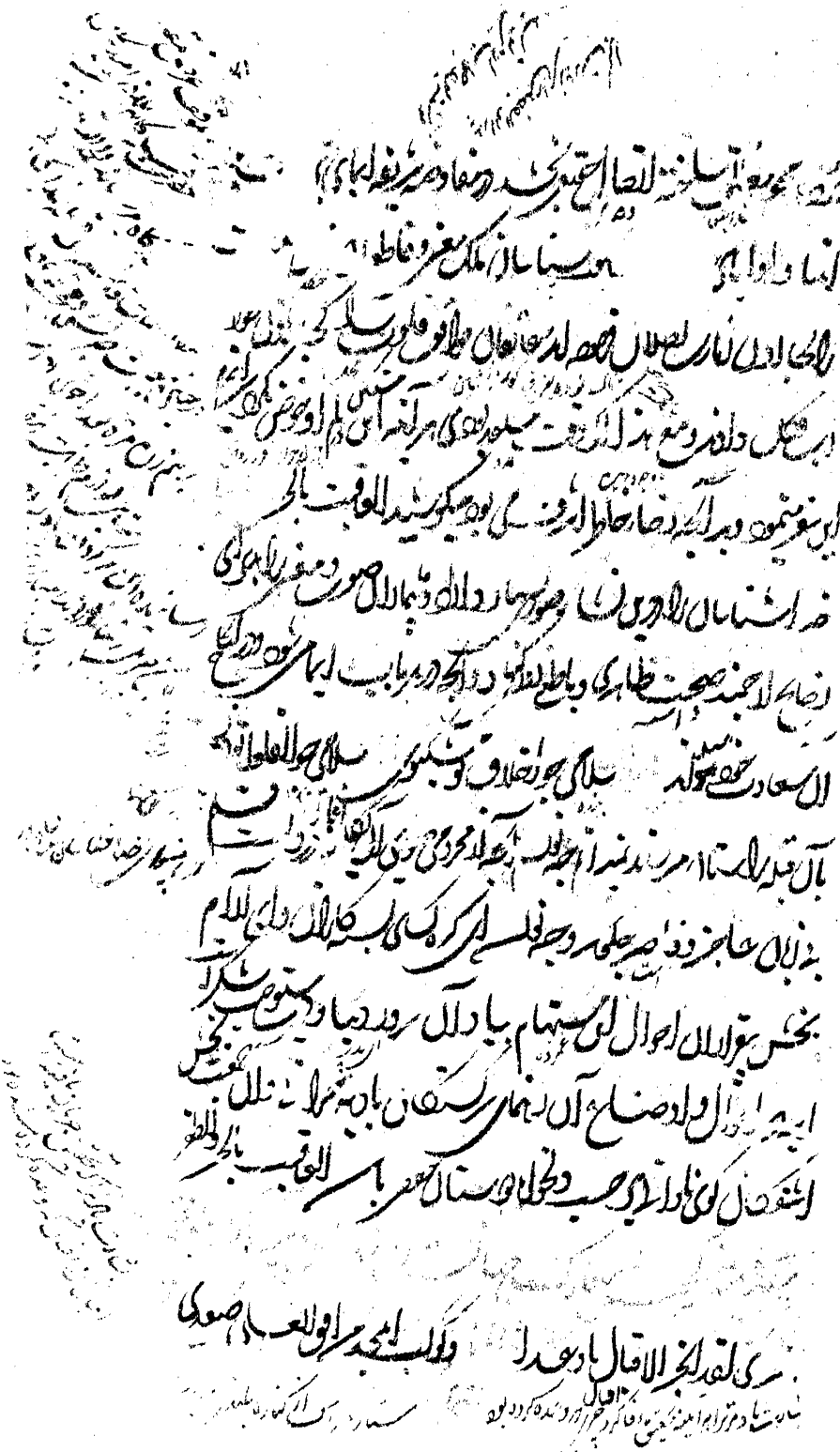

مجد غلام المستغنی سلسله مودت ضمامه کار حلقه و شمائل

معزول الوف تهنیت و مبارکباد [illegible]

دست داده که بهجت خاطر عاطر آن از حضور [illegible] و [illegible] سعادت و [illegible]

[illegible] صفای اللهم خص [illegible] سالکان [illegible] انواع اشتیاق

[illegible] سر [illegible] نسخ نهیت [illegible] و تراکم اطلاع [illegible]

[illegible] انجام و عنایت نه [illegible] نقش خاطر [illegible] صورت بست

و صورت [illegible] حسن نظر [illegible] [illegible] لعل [illegible]

[illegible] بطانت [illegible] که [illegible] عبارت [illegible]

که نوش [illegible] رفع [illegible] آید الله [illegible] الجبار [illegible] الملک

[illegible] غرره [illegible] خاطر فاتر [illegible] [illegible]

[illegible] زغبت تو جلوه [illegible] اقبال

[illegible] [illegible] مال

حضور [illegible] [illegible] [illegible] طرف [illegible]

[illegible] بهار [illegible] تنهای [illegible] بعد

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بهر تسلیه [illegible] اخ تو قد ولهم یشهد بالامر [illegible] الخلاص [illegible] السعود

[illegible] انما [illegible] اعم والم الاد الا

نظر باره عنایت [illegible] الاوان بود

نعمت [illegible] مطالع [illegible] الحال [illegible]

ببندول العبد [illegible] قاصد [illegible] این نقل غیبه و لا [illegible]

[illegible] کان [illegible] رسانده [illegible] عا [illegible]

و تقویت [illegible] اولاد [illegible] وقایع الملال [illegible]

[illegible] قیاس [illegible]

[illegible] مساوات [illegible]

[illegible] احسان [illegible] علی الترتیب [illegible]

[illegible] جلادت [illegible]

[illegible] آفرین و [illegible] خاک [illegible]

[illegible] خاقان الغصن [illegible] استواء [illegible]

[illegible] نعمت [illegible] و دولت [illegible]

[illegible] حال [illegible] جسم [illegible]

این اضافه شیء است که ... طرف صور ... تعالی

... متهار ... بخار ... پیوسته بکل شد

لطافت بحر سیقت ... سنه ... معنی ... حالت

فاسد ... مسعود ... عام الاسود ... اسباب ... حلت

بنا ... الله ... الامام والامام الکل ... بعض ... دیگران

فصل ... بحر ... بدیع ... المعانی مصر ... شدند

... اصحاب ... الامر و ارباب ... ادراک ... معلوم ... است

... باشد ... النظر بالعیان تا باغ

... آن ... لغایة کفته ... الله ...

... رسیده ... العطا الظاهر ... استعداد

عالمانه ... ابدال ... النظر ... علما ... محتجب ... ظاهر

الحد ... ثابت ... اللطف ... عجیب ... المحض

خانا ... ابلغ ... تا صر ... خاطر ... نقوش

تریبا ... التباس ... ساکن ... لیست ...

... ساخته ... تا ... بیاید ... فصیح ...

شد

تکملۀ مباحث النصیحه قوله

در اظهار المعنی مضرتیست و اقسام

عن الروث العدس [illegible] روث [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] تحقیق [illegible] داد [illegible] عبارات [illegible] فرموده

الجمله بعضی از [illegible] العقاب [illegible] اقوال المنتصر [illegible] ناقص [illegible]

[illegible] تعجب کردن مضر [illegible] بظاهر لیست [illegible] الا [illegible]

[illegible] جز سکوت صاحب [illegible] نبرد و بعد از انجام [illegible] کار [illegible]

[illegible] بحیثیت [illegible] بخط الحی [illegible] تا آنکه [illegible] الله

و اصحاب [illegible] الهی [illegible] نظر [illegible] تجدد [illegible] و امثال

آن [illegible] دلالت بر بنیت [illegible] مناظر [illegible] الله

سبحانه [illegible] نظر [illegible] در نظر [illegible]

[illegible] جهت [illegible] غرایب [illegible] مستعد [illegible]

[illegible] کل و [illegible] محال [illegible]

[illegible] النظر [illegible] واجب [illegible]

[illegible] باطل و [illegible] خلاف [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

میرداماد

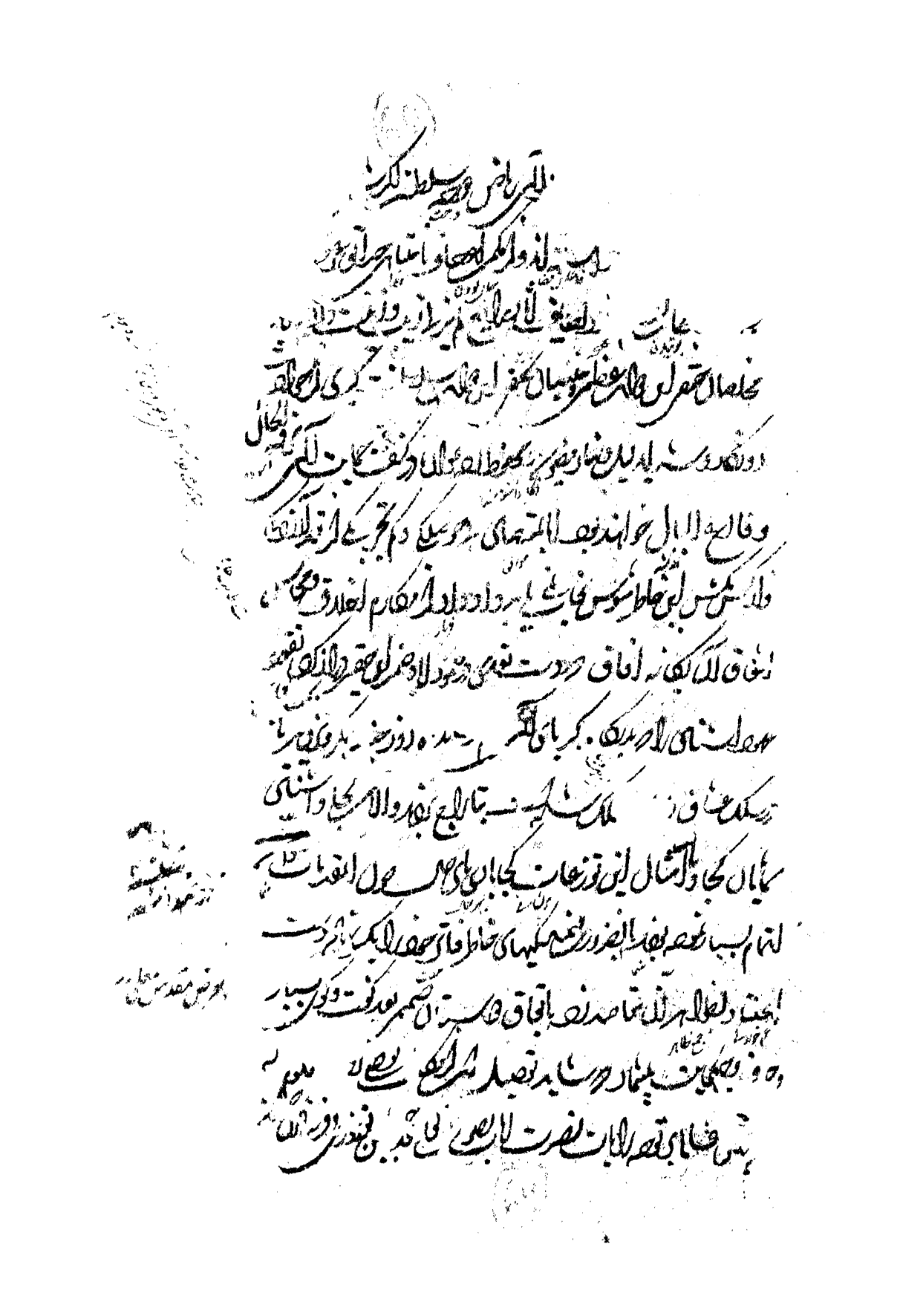

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی نور قلوب اولیائه بانوار ...

شرح ... جمال ... باشد الا ...

... قد انزل ... تجلیات ...

ناطق ... که ... اکنون ... لباس ... و خلعت ...

و ... در نظر ... ... و مخلصان ... لازم

... آمده ... بمفاتیح ... باشد ... خیر ... قدر ...

... حرف ... غیب ... الاقا ...

... سلطنت ... عالم ... علی ... اسلام

... و ... جلال ... العالمین

کلام ... محقق ... الحق ... و ... رتبت ... عالی ... رتبت

... ایات ... و ... است ... عالی ... حقیقت

... کم ... فطرت ... زمانه ... بعرض ... رسانید

... بالغ ... روحانی ... بلند ... وقت ... الهی

... مصدای ... الرشوف بالا ... رسد ... الله

... مصدر ...

... الحمد ... الی ... و ...

بدیع بیستند و مژده فتوحات شان و مسرات بد اولیا

سنت حضرت ابی المعالی الزعیم الاکفد منصور کشت الا ز حال الولد

موسیت دولت آباد در بیات نظام باد دولت ملازم در اقبال بسیار

بوسید [illegible] ستان [illegible] مستمند با کسانی که رنجه با بسته در حصار

که مخلص از وصال این نوید بخت بخشش روح لذات فرح عرض [illegible]

آن موسمی از ابیات ولی تقریب بحال عالی مشغول [illegible] الصلوات

هم تخلص یافته شد مسرور دوای سند بعد الحمیل للبهجت

بالبهجت ابو [illegible] بشارت عالی البشارت رسید و آنند دلکیهای وبرید

بغی مردانه [illegible] شد رفت اگر روز ما زلم تیره [illegible]

[illegible] دل [illegible] یک [illegible] شد [illegible] دل [illegible]

[illegible] شد [illegible] با [illegible] آن [illegible] آن

دل [illegible] چو [illegible] باز آ د

[illegible] حضرت عالی [illegible] ول

اکنون [illegible] بر [illegible] آ شد [illegible] و نصرت [illegible] الحجه

مال [illegible] دلهای [illegible] باش عطف [illegible]

[illegible]

التفات خاطر عاطر حضرت ... ای صاحب القلم نقیب الجناب

بشیر ... صدر صفت ... لا ... و نظر ... دولت خانه ... جناب

و دل اتمام بیان است و بالجمله ... خلوت و جلوت ... الشریف

قدس جلایل حقایق ... سایل ... تعدد ... کمال کلفت

و داغ ... سیار ... فرمودند ... و بلاد و ...

... به حضور متوجه ... شد ...

گرانت متعین ... بعض ... اقدس ... کلم ...

و ... والعلاج ... عقدت ... زیاد ... شد ...

و ... عطوفت ... مجلس ... خانه ...

... ... سلطنت ...

و ... عدالت ... ضابطه الایام ...

که ... خصوصیات ... مهام ... نام ...

... خانخانان ... کردن خلعت ... و ...

... چه قدر ... تقصیر ... [illegible] ...

و ... روز ... مبارک ... تقدیم ... رسیدن ... و حادثات ...

دیباچه ازو نوادر و درجه بر وفق خواص و عوام در لطف و وضع

منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و نصفت کماله قوالیت اسما

و چون ایل الحضر والسفر اختصاص و عز امتیاز داد ... الکرام

بر حال ... شوند و بسبب الانبار ازلال البیان ... شد از

ضمیر الحال ... ان الله سبحانه تعالی قضای الرحال ...

نزدیک بسته ... تمام از مشغل است ... لیکن زبان ...

صدور بلغه بسمت ارسال ... خواهد شد ... لیکن صور ...

تا حسن ... تحقیق ... دوستان ...

حصول ... ایضا ... نظر ...

... بطلاع ... شد ... بمیت ...

... و لله ... حاضر ...

... خوش ... دوستان ...

... عیب نگویند ... وفاق ...

... فواید ... بار ...

... حصول ... عنده ...

جلد

تعجلت سه رشته قبایح روزنامه بعضی بنابر تقبل بار اوله گفتا

صور از نهال اوراق مستند ... الیه ان تحقیق ...

که در مقابل نماید و اصلاح حال ایشان ... گوش ...

نفوس اکثر ابنای ... الذات خصوص در ... عصر ...

اعوان الزمان هرگاه ... جمع این طایفه مرحوم و مظلوم ... الحقیر

کمال ... بر ... گوش ... الله حمید ...

بل ... لیس ... باذلک ... [illegible]

... احوال ... شد ... [illegible]

... باسد تعالی ... این حالت ارباب

فطنت و خبرت ... [illegible]

... الآثار ... الطایفه العلیه ...

... هرگاه ... اصحاب بصیرت و انتباه ...

صوری ... الله وقت سعادت ... استماع ...

... حرف ... حالت ... طاق

... الله کمال ... [illegible]

اما چیست درعکس بروند که انتساب بحث علل نهاده باز

جمع الا که از سعادت محروم است تو هم آن مقصد ایشان به این راه

حواله ست بشنید این اهل النفس ولکن سیم کریمه در مقامات سخن الفاظ

طرق محافظات عملیات مثل باشد و دقیقه از دقایق مرحله بسالم وصول

و فیلانی رشتی باشد بیان مجالست در این عرض الوقت اول فصلی

بعد از بحار حصه حقیقی حالات اهل الباب محل تحلیل اشرف علوم و مقصود بالذات

از جمیع مقاصد علمیه و مطالب حکمیه است در سلک عبارت درآید که رقم سانحه

در ارتجاع بسیط ای الاول حال آنست در لمعی علما و عملا ممنوع شد

است و ثانیا اکسیر نادر حسب انصاف و بدید و بصیرت بلا حفظ ثانیهم

که به … از ابد در وضع نظر التی … مطالب علمیه … عقلای روزگار

از الامور کالطفر خارجه … اگر مسود دیده … … معلوم

اوست بیت ابطال و خذلان دلالت تا آن استعمال آن نماید اگر هر روز

نباشد … که … بفتنه نباشد در راهی باشد در سالک عالم دو قسم

… نوشته … تقویم پاینده … اگر … الصعود … تمیز … نهاد …

پای تصدیع تمیزی دارا … مجالس در حضرت خان … …

… مهور

در شهور ایام سالف چه قدر تفاوت و بعد مسافت بجانب مقصد ... آرزو

ترا اللهم ... ماضی از فرصت بعید ... مجالست امالی ... معین

از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را در ضلال نگذرا

ولیکن ... را ... بتقلب نفس ... داشته اما چه ... کرد

این ... با ... الا ... آنکه ... وقت کم

کرد ... در ... و ... مطلع ... سا ... تصنع ... ده

اما ... نخود ... وقت ... ان ... یاد ... اللهم

آنچه مناسب حال ... کثرت ... التصنیف ... اتفاق ... در ... سلک ...

لذا ... صفا ... ما الدر ... سیم ... بعد ... علیه

جلت حکمة ... آن ... ترنا ... در انتظار ... در ...

... نظم الامر الخلافه ... اسلام صغیر ... یافته ...

نفس متعلق گشته ثبات ... عالم ... ط ... ح ...

بار ... بدست ... ملک ... نفس و ... اول ... طبع ...

... لذت ... ریبت و سعادت ... ال ...

تا ... سو ... ساحت ... زده ... الا ... ملک ... صحبت ...

[illegible] ترتیب دو وظایف انجاید مجلس مالک مملکتی با ولایات و ولات [illegible]

معروض آنکه مدتی بر عهده مجلس تمیز وزارت [illegible] المتکلم [illegible] علاقه متعلق گشته

و مجلس [illegible] شده [illegible] متوجه انجام مهام [illegible]

خاطر جمهور [illegible] تشنیع [illegible] و [illegible] اطلاعات [illegible]

لکن [illegible] شد [illegible] اول [illegible]

امور [illegible] منزل [illegible] اصل و [illegible]

[illegible] نعوذ بالله من الحور بعد الکور [illegible]

[illegible] و تغییر [illegible] اعظم [illegible] انتظامات [illegible]

[illegible] حاضر [illegible] و وضع و [illegible] بوسیله [illegible]

[illegible] هر کس در حاضر یکدیگر [illegible]

شاید خبر [illegible] و صدق الخبر [illegible] کذب [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] الخاص [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام و [illegible]

[illegible] منظور ساخته ابتدا [illegible]

نما احوال اقران سخن و بیان سید موالید و واسطة العقد جوهر ...

وذات لطیف کلام لام محمد بن محمد بن محمد صرف در اعمال الحکم خواجه

نه لذا اعتنی وزیاده حبا و مال بالذات تحمل اشعر و نجم الدین

الصاف سلوک کردن و ذکر تعصب عقول بشر با ایمان ...

دین و روش مذهب او نباشد کسی مغایرت و عداوت

و لذا وی رفیق و مدلولات آثار الله مخالف آن لا یکند و بالذی

استعمال المجلس استکشاف و استبصار استفادت مصلا ...

و بنی حال مخالف ملت و مذهب اولیا بعض نسبت او ولا ...

و احوال او را الذوات تصرف و تعدی ... طور به دل داند ...

حکمت چند خلاصه افادات حکما پیش است ... از فرط ... تا انتظام

احوال کثرات و اجتماعات حکمت علمی مرقوم کلک جواهر سلک

لذو با علی السؤال الا الاسلامی منبع حکمت صواب و ...

ز حضرت آنکه بسمع رضا شنید والحق اعتبار آن امور مذکوره ...

... الحمد ... الا خلاف ... الحکم که ... سال ...

باوست ... که حکیم انور ... الا ...

حسب مقدور باز نمانده است اگر با دهقان ناز حیث گاه با دوستان و کارد

و از آن رو وسیلهٔ تحصیل فخر عام با خود دانسته خوش آمده اند همان بهتر که خود را

از دیدن ایشان معذور دارند اوا مرد را با آن مهذب نمیتوان گشت پس چند کس از

عهد او قسم للتصریع نه بهر عادت است بل عادت و کلمات و قوانات

با ادا ام از مهذب الاخلاق صدور یابد تا شرح آن به بخشید و فایده معتد به یا

تربیت نشود و از حد لطف بیرون آن بسیار شد بحکم قسم الله تعالی

بعض شیت بیفت نمار او را آن بر آن متصد بی القاء وصل رساند

حرمت و الطاف ادب چشم نشده و اما بی ام رز اختصار بار

این حرف و نیز احتیاط در حال احوال نسبت خلط و توزیع متصدی هم رسیده

بود شمول است در حرز الاکشاف آن گذارد باحضور دارد

متاع زد و یافت اسباب جلب ادرار اولیت غفلت بر آمد

بر حالت عقیده شد که خوش آمد و حفظ ارجحات عز و شهرت او را تکلف آلوده

باشد و در هر باب کابنیست حضرت اقبال از انفعال است و بالجمله

در این مقام متصدی بالذات در حفظ رجحات رسمیه نکند و جهت بادی نسیان

علامات افضلیت فتح این وضع نا پسندیده این گرفتار بود آن

مستبعد از او منزلت و قوای عالی را به محل با حصول مجانست

و مراحم [illegible] ناگاه بعضی از تعلقات جسمانی و اخلاق [illegible] مقتضای عموم

تکبر و اندیشی و عموم یار و قریب‌نشینی با موجب [illegible] از خصوص اشیای

در التفات به امر اختصاص نسبت [illegible] با ملاحظه آگاه وحدت و کثرت [illegible]

و الفت [illegible] نفس انسانی بر آید بسمت محبت عالم اعلی [illegible]

موهوم [illegible] با لمع [illegible] که با نسبت الهی [illegible]

حقایق تا آثار آن رسیده باشی حرف [illegible] را که مکان [illegible]

[illegible] بانتساخ [illegible] لاکن پیش اهل بصیرت نکته [illegible]

پس در ساحت بالضرورت این قصد پریشان که هم زلال معقولات

[illegible] هر چند [illegible] علم را مترود [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] الحکم [illegible] بعض سخن را صدق آیین [illegible] تعالی

اما جمال که [illegible] واسطه [illegible] آیین [illegible] ذلت

[illegible] مهجور و محروم ماند بعد احتیاج قوای عالی [illegible]

[illegible] ذلت و هرچند این [illegible] علم الاول [illegible]

اما از تحریر [illegible] این مقالات و تحریر این مقولات [illegible] مقالت [illegible]

از سلالهٔ ابطال معنوی لشکر القصه از روی خود را بگذارد و بخواهد که صد چند از

در عطایات خصوص بوقلمون احوال خود رقم ساخته ضمیمهٔ آن نسخه کرده

تماشای [illegible] سپهر را اقبال [illegible] از استماع سخنان [illegible]

علاوهٔ موجب [illegible] است آن نهالخانه

[illegible] ظاهر [illegible] و مقاومت نفوس [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] در عطایا [illegible] ایام محقق باشد

[illegible] معقولیت و حال [illegible] معنی صورت مصرف

[illegible] نباشد [illegible] سلوک [illegible]

[illegible] ملاحظه [illegible] املا [illegible] ایام مقام [illegible]

[illegible] العینی [illegible] الطیور

در آمده در [illegible] الدراهم والدنانیر

موصوف [illegible] در قید عبارت در آورده [illegible] اظهار ساخته [illegible]

[illegible] در نظر [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] لسان قلم [illegible]

[illegible] طاقت [illegible]

[illegible]

ای ... نه در پاکی ... بخشش نه در ... [illegible] صبری نه که ... استطاعت الا ما بکار

دست نه در افساد آلایش ... پای نه که ... و منتهی ...

و بنای فیض ... خلد و ... [illegible] ... مرده ... گردد

... توانایی و بنا دل اعتقاد دل ... اصلاح ...

... ساعت ... نفس و دست ... [illegible] ... علیل

و شفای علیل ... دل ... شکوه ... [illegible]

و جلال ... خواهد ... [illegible]

بوصلت و نالیدن ... [illegible]

ازل ... ناله کنم و آن ... جلال تو باشی ... [illegible]

دلسوز جان ... [illegible]

این ... دلان ... [illegible]

دهر ... [illegible]

... جمال ... و نسیم دلهای دانش دلان ... و مبادی حلقه اقبال

تا به ... طوطیان معرفت ... دو ... فلکهای ... [illegible]

نشینان شبستان عقل کبریت و متمکنان غیب و شهادت ... [illegible]

منهیات

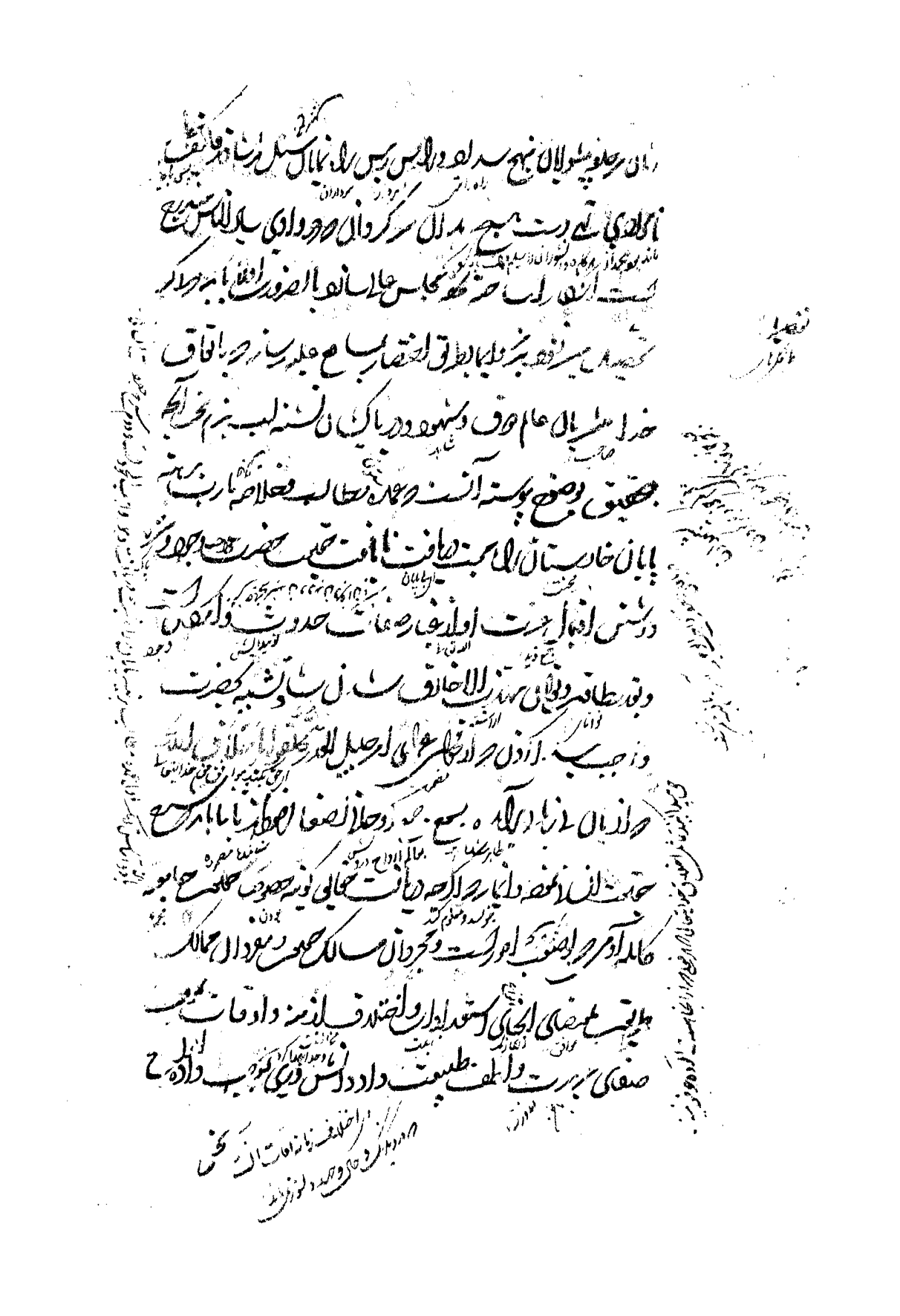

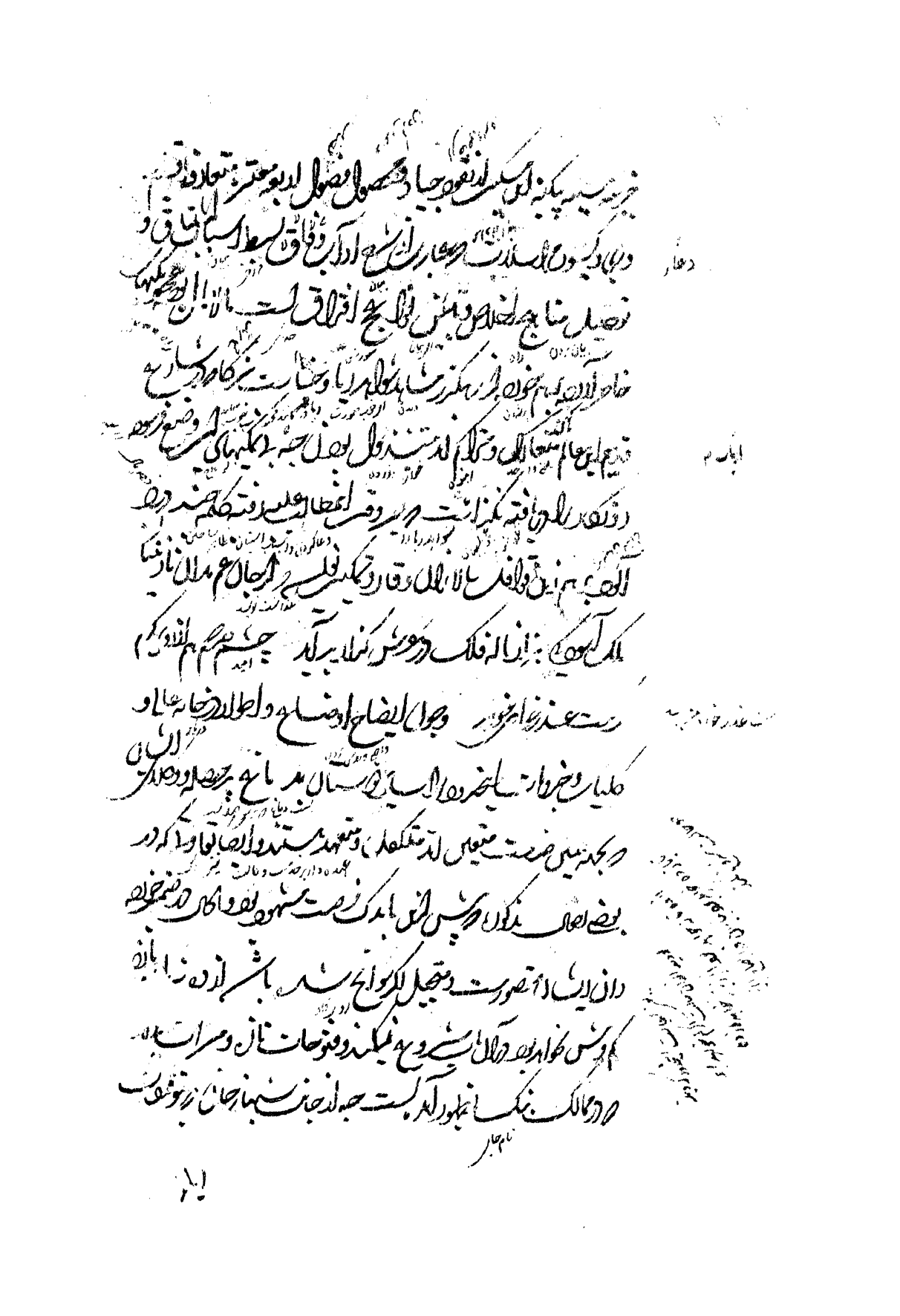

بدان که چون کیفیت فتوحات [illegible] تسخیر در آورده [illegible] ایران آصف [illegible]

به تمام و کمال منصوره سلطنت معهود و ملکوت شد از عصیات [illegible]

خصوص [illegible] از دست خود را در [illegible] و قلاب دریا [illegible] در خراسان

و صاحبقران در امداد [illegible] جلال الله [illegible] تا او [illegible]

بتصرف [illegible] خود [illegible] دست [illegible] آن [illegible] در هندوستان [illegible]

ساخته [illegible] و قلاع و بلاد [illegible] وجه [illegible]

[illegible] افغان [illegible] دولت [illegible]

با [illegible] و [illegible] ابراهیم [illegible]

متوالی مرض الموت محمد حکیم میرزا که در [illegible] و [illegible]

قطع نظر از تبع الطایفه [illegible] و [illegible] شهرت [illegible] زاده

[illegible] آنها [illegible] الله [illegible] را امثال [illegible] است

لا از مسافات بعید [illegible] در قول [illegible] و اتصال آن وفا

[illegible] با اول [illegible] مکرر رخصت [illegible] معانی مقام

[illegible] الخلاص [illegible] و [illegible] صحت [illegible] تا

[illegible] الطاف [illegible] بلاد [illegible]

یعنی خان دوران

ابتهاج

مفصل

و در طی آن اوصاف حالات و مبادی سنوح [illegible] از جنس باشد

بیع الآخر رسید که آن حضرت [illegible] سلطنت بعد عرض شد دیگر

این کار شد که بیع احوال حضرت سبحانی رسید از مجلس و ارشد

حضرت و مجدد اجابت [illegible] خاصه و [illegible] ارسال فرمایند [illegible] عهد [illegible]

[illegible] علامت [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] و تشویق [illegible]

[illegible] ساخته در الصرام مهام [illegible] تا کید بلیغ [illegible] امداد [illegible]

حضرت [illegible] در [illegible] موقوف است جمیع مواعد و مطالب

این [illegible] در [illegible] مستان [illegible] حصل او که سبحان الله [illegible]

[illegible] قطع نظر [illegible] صورت انواع [illegible] و اضعاف

[illegible] شده است در [illegible] انجام [illegible] عهد الملک [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] این [illegible] سوق [illegible]

تمام [illegible] غیب ظاهر [illegible] بموجب [illegible] دو شش [illegible] در ذیل

شده لباس [illegible] بصورت [illegible] ظهور [illegible] کند [illegible] حجاب [illegible]

[illegible] جلد [illegible] سار جالندهر [illegible] تر [illegible] رسید الدین

در [illegible] کلام [illegible] رسید [illegible] [illegible]

اجل

چون بلاغت نه الفیست سمر دریافته الذ بط اگر بحضرت بنوازت [illegible] ثبت

جانکاه نفس لفظ واکی سخن ان قول حالتی قسم نامه لیعد چون فنا هر [illegible]

آن مخصوص زبان دوش باشد [illegible] امام [illegible]

شمع آل الطاهار الامجد [illegible] توان کامل الشیا هر گز

از نوبت و زینت کش عقد مونس ربط المعانی و تامل در لطایف

معوالت امور الاخطار و تقسیمات چو صدر ریاستش مخصوص گردد [illegible]

آن دانش اکبر است [illegible] اگر نظر حالیست [illegible]

افتد در مشاهده لطایف این صنعت و عجایب اسرار [illegible] نتایج

ازان بدایع عبارات المرغوب و محظوظ باید [illegible] و خصایل ازو که

در ساحت عرش [illegible] ساطع [illegible] دارد [illegible] که [illegible]

میرود و بدل [illegible] کز اندرون [illegible] و شکایت [illegible]

منه بیان دوری است [illegible] هر چند [illegible]

مشاهده احوال بر اعتدال [illegible] ارسال المقیمات ناموس کی لیدر

زان احوال این دوری خصوصا [illegible] که [illegible] در معانی فتح

و دلال از آن [illegible] بنیاد [illegible] اعمال [illegible]

... رساله لیس سبحان ... کلفت خاطر ... لاهوت

و ... است که آن ... اند ... تفضیل و الافضال

از ... حالت ... و الاستماع ... کلام ... الاربه

... شارح عام است ... و الکنایه و البطلان ... ظاهر

... حرف و حکایت ... دو کلام ... باشد ... باعجز ...

... رسیدن ملاحظه ... نام ... بسیار ... زاد ...

از ... جمال ... للاول ... ظاهر ... هم

با دست ... مقتضی ... بالحق والاطف

الا یا نسیم الروح بلغ تحیتی　الی من فداه روحی و ... و مهجتی

وقل یا حبیب الله ... عن ... جرحی ...

فلیس ... قصدی　... مقصودی ...

... ذوق ... عقل ... کمال ... ودی

... البیان ... عن ...

لا ... یا ... لا ... الا ... المرسلة

و الا آنکه [illegible] عالم تربیت مفید باشد در تعلیمات عمومی نفس را سبب اصلاح

[illegible] بد ارتباط مدرسه با احوال [illegible] در این نوع از اخلاق حمیده و افعال

[illegible] [illegible] و این طایفه عدید در زمره ذوی

[illegible] با امثال اصحاب از اینکه نظر عقیده آنها را العقیده کنند

از آن احترام نسبت به طلاب و اکرام ایشان کثرت [illegible] بنیت

[illegible] معرفت در تفکر و حرکت بعید و بدیع ممنوع باشد تا آن

این از [illegible] در بیان آن اسباب ترک او و در تحصیل فهم و قبل البعثت

با [illegible] آن از آنکه نسبتی فراشته باشند چه از الطلاب آثار

[illegible] احسان و مال در مقابل مسابقه الابواب سجادی و اصحاب عالم التری

[illegible] با اتفاق سیاسی خنده [illegible] کم عیار موبد

[illegible] [illegible] نادر خنده با [illegible] و تفسیر و عام خندند

و الا در خلال طلاب درست [illegible] باشد لین با فهما بد از قدم

از الطلاب بیماری و افراد ذوی تمایز در وقت افا [illegible] و سعود از موفقیت

طلب این طبیبان حاذق تجار اهل معارف الاجم در قبیل

باذیال [illegible] احوال [illegible] و عبد الکلی [illegible] و مقامات [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

مرد و بعد حمد [illegible] بنفع نفس خود [illegible] لا [illegible]

و لعمد [illegible] فصل [illegible] [illegible] الصفوة [illegible]

درای [illegible] وضعو [illegible] از دست [illegible] اسعله [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible] الذات جمیع [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] است ای [illegible] الغلاق [illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible] العقد [illegible]

بجا [illegible] علم [illegible] روشن [illegible] آگه

[illegible] طبیب حاذق [illegible] کتب طبی [illegible]

[illegible] بتر [illegible] معود [illegible] المعمور

[illegible] تحصیل [illegible] علم [illegible]

[illegible] تصنیف [illegible] المقصود جمیع [illegible]

و ناموس این عالم [illegible] تلمیحات [illegible]

[illegible] انجاح مقاصد [illegible] المدارس [illegible]

[illegible] آله [illegible] الذی [illegible] العوال [illegible] سلسله [illegible]

[illegible] تعلیل [illegible] است [illegible]

[illegible]

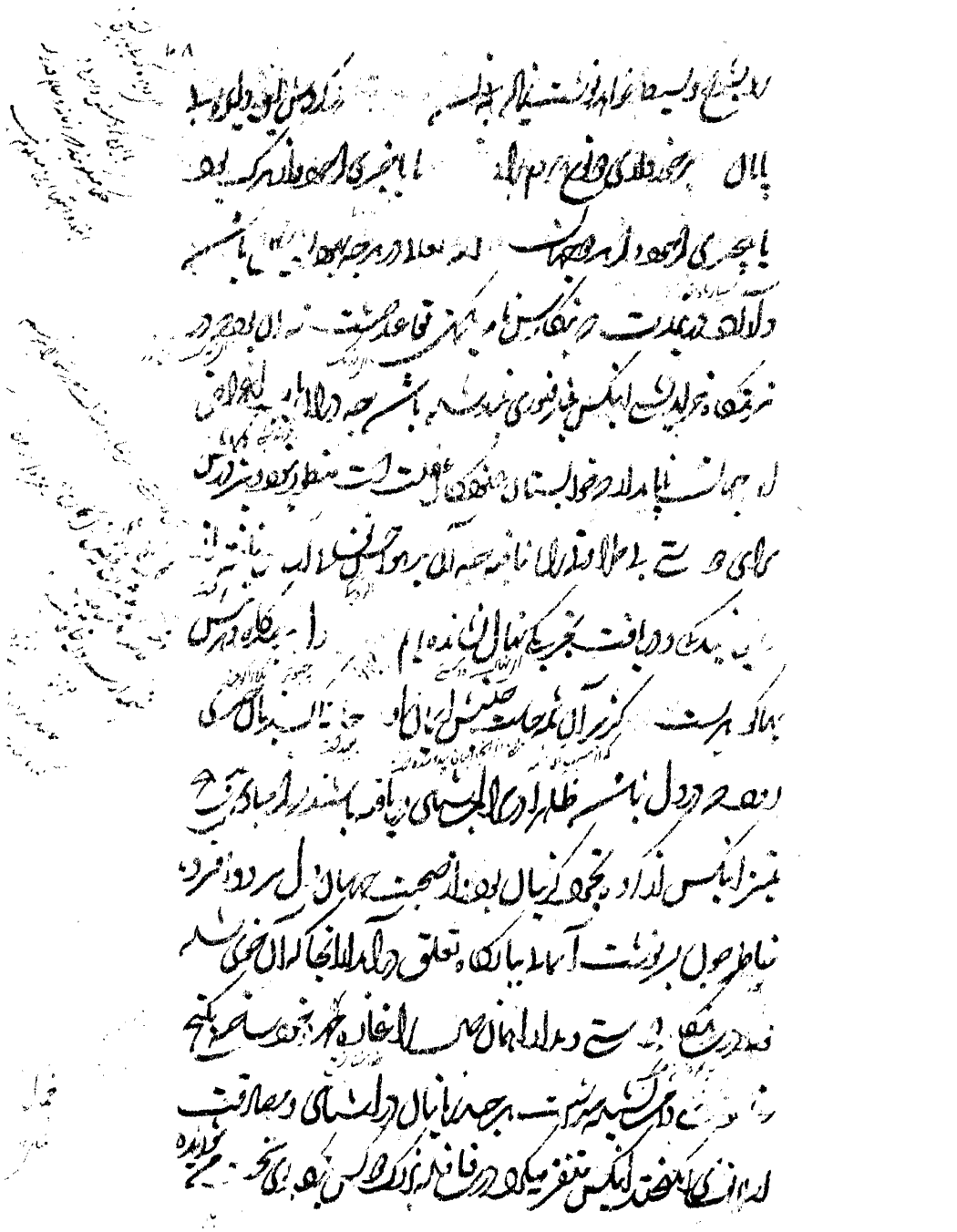

شود بر بساط بخند سحر بسیار نموده است عذار باغ دل [illegible]

آنکه میتابد از زلف چیده [illegible] بسیار زخم از غم [illegible]

زمانی چون نسیم آن گل یکجان [illegible] ز بهار آن گل

سوگند [illegible] چنان بهار او که بر غنچه بلبل هم نهانست آن گل دل صبح میزند

[illegible] خوش نوا [illegible] و [illegible] آن گل [illegible] از جهان

جان [illegible] جهان [illegible] آن [illegible] بر [illegible] دو [illegible]

در آن [illegible] عیش [illegible] را [illegible] آمد [illegible] عنصر [illegible]

نهانست [illegible] باشد [illegible] باد [illegible] معاملهٔ [illegible]

[illegible] دوش [illegible] داشته [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] بادیگران [illegible] ذات [illegible] خوش [illegible] را [illegible]

و [illegible] فصل و [illegible] خاطر و [illegible] باش [illegible] دل [illegible]

دو [illegible] نهضت [illegible] داستان [illegible] را [illegible] داشته [illegible]

[illegible] رفته [illegible] خاطر [illegible] مصنف [illegible] بهار [illegible]

خاطر [illegible] بهار [illegible] نفرت [illegible] نکرده [illegible] زبان [illegible] تضرع کرد [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن گل [illegible]

[illegible]

و چون آن مبتدی کتاب آیینها بود و صفیر و کتب ربانی و تربیت

و بحث اقوال و [illegible] که از [illegible] چون [illegible] درست و [illegible]

نکاه و ثبات [illegible] آن رزم [illegible] آن [illegible] الحجت

الان [illegible] آنکه [illegible] و [illegible]

از [illegible] دل [illegible] ستان [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آنکه [illegible] نا

مجالس [illegible] و [illegible] عالات

این کمال [illegible] در [illegible] بود [illegible]

نعم باشد [illegible] اند [illegible] و [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] در [illegible] کمال [illegible] اتفاق [illegible]

خبر و [illegible] تا [illegible] آن [illegible] و در آیین [illegible] آن

به [illegible] طول [illegible] آن [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تا [illegible] از [illegible]

دانکه [illegible] داشته تا [illegible] آن [illegible]

از [illegible] نیک [illegible] نامه [illegible] بجا [illegible]

[illegible]

۱۲

خجالت غم بینوایی در انداخت جهان گرد عرض

آید مشتری معامله داران بیمار ازان مجرم نه عظیم آمد

نزاع کالا لیست یاری درست غالب شرح حال

ذیلی کار خیر اندیش در شواب است بعد عزلت بیند

انجمن و دولت صاحب دولان معادل چاه گرفت بی

جلوه و عاده وجود عار ننگین ساختن لاعم است دولت افزایند

دولت است دولت و آن بی خبر از مزامیر بدنام البتداکی است

درست معامله تاثیر باشد لیکن جسم در اعمال او باشد

القدسی من قطرات بدیع است سجان است شیء است بسیار پای

خفش و دستش و لذا خوش جمعیت که آگرید و دولا

حصر داد عام است یاه بار که در خدمت بخت آلات نان ادلکیت

از کار نامه غیبی پاک است کار بعد از پیم لیکن بجا اوفضل

دیگران نیست از رقم المحکم داد کار این مال هم ایمنی

وادر هیچ چند گفته بداد و نیز از آنست نقص و التفات ظاهری

در تلاش خلاف یاد نمائید از آنست تر است

مودت حاضر جناب تبریزی بلاد ظاهرا عرض نمیشود تا این روزها

وسیله جمعی والا مثل جناب شیخ ملک دولت ملک الخواص

الملک حکیم الممالک تا اوقات بیداری او

در مشاغل جهان فرو رفته است از عوالم زندگانی و خیال او غافل مانده

و ما دوستان مثل مردان علی اللهی دور آورده شده ایم

و از صحبت دائم ملول شده حکیم الملک حکیم بیهوده

کرده باشم و اندیشه خیال این حال معالجه فهمیده

از سالهای قبل یک روز عمر دادم تو هر جا که باشی

ای هوشمند هر ساعت دل را در صحبت یاران شود صورت

نشاید در ضمن نامه و نامه دیگر نامه دوستان تا فهمیده

و آن کسی باشد که نیکو تنها مخفی احوال عهد و پیمان

نفس لطیف در اصفهان قصه این نفس لطافت که هیچ مانند است

یا انجام کار علاج خواهد باشد و موسم دیدار ایشان

و باشد تا این نحاجت خدا بود ساعت نگهدار الله ایشان

در عرض و مضمون اطهار کرد لا اقبل ورق

در نظر سال لوحان ظاهر بس بی عدد علوم الهی بیان محققان شد و بحقیقت خود رسید

لیک برای آن القا اسرار خصوصیت لفظ و معنی از دل آن دواوین اصطلاحیه

خود آلهی برکت صدق الادت روشنی دوای خاطر بیهده آیینه بار

کی تواند اسرار این دبستان را از پیش که رویت آن است در خاطر

جمای بهند این داد با لطف رحمت اکثر از آن برجا به کس فریب تبیین

جهان با این رابطه مصالح آیین نعمت کلام لوال این لعبت است

باطبقات الام طبع آنچه از است و بسط صحیح کرده در مجلس و آن زبان

وجود لعبا رکند صورت او عرفی عمل خواهد کرد بس بها است آن باطل از وی سار کوی

باشد درویش را در جای لعبت سالک طریق آیات را که چنین هر که

همه را اگر بود در بهم نجات هر طایفه و سعادت هر روی در وضع مشاین بهار لیل لیک

تحمل او را نیست و اصلی تعلق را با بعد الست وسیع را با آب کی کس را یک محمد این

کنج نجات بیابان نصر شرح ربانی را محمد آل پاک را در لغات معرفت

جمیع صالح و منبت از اهل ظاهر باشد که دعا داده اند و باید الاهل بار

نجات شاید الست کرم باشد بنده خود را آن انجمن ارشاد عوالم است بهر آن

کرده پس بلا در سال انتظامی افتد و کار ساز آن انجمن و در زبان دفتر آن است

وذوق ولایش دریابند که مردم احوال اهل دل مجمل شنیده [illegible]

بالخصوص آن مقامات که جمله تحریر کرده معشوق الهی سماع ندیده [illegible]

[illegible] آورده از وی بیابد [illegible] آنکس [illegible] مقالات [illegible]

سالخصوص [illegible] صاحب ذکر [illegible] الفقر [illegible] احوال صاحب [illegible]

داده [illegible] آمده نسخه [illegible] معاملات [illegible] نهانی [illegible] داند [illegible]

بر [illegible] الخلاص [illegible] قصای [illegible] حضرات [illegible] بیب [illegible]

تحقیق [illegible] الخاصه [illegible] صاحب [illegible] رضای [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] اشتباه [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] مر [illegible] در [illegible] باشد [illegible]

[illegible] جهان [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] اکرد [illegible] جهان [illegible] مشکل [illegible] بیان [illegible] واصل [illegible]

[illegible] مخلص [illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] بعد [illegible] الخلاص [illegible] عالم [illegible] الخلاص [illegible]

[illegible] نسخ [illegible] اجمال [illegible] مسند [illegible]

بالقصه

بجناب مخدومی جناب ... ایام افسرده نوشته شد سخن بسیار بود و از آن جمله

باب ... که خود ... تا ... صحبت ... را از یاد برد پوشیده

نیست ... است ... تا ... حال ... کلام ... تعلق

چه ... سال ... افکند ... که ... شده

جمله ... ساده ... احوال ... لاز ... تا ... اخلاص ... اولاد نسبت حلقه ...

دیده ... و ... ادر ... و کار ... اند ... سعادت ایشان خواهد گشت

از ... نوشت ... از ... کار ... گیج ... احوال را ... و ...

... لطف ... نامه ... الحال ... از ... صورت ... الله

جمال ... که ... تا ... تلخ ... است ... حال ... شد

... وقت ... صحبت ... محل ... شعر ... و ... حال ... وقت

از ... دوست ... خود ... است ... رفت ... از ... دست ...

... یاد ... از ... دولت ... صحبت ... غلامان ...

... بنا ... تا ... غم ... شادی ... نظر ... عجب

حال ... که ... دوست ... اولاد ... دشمن ... شکار

مخدوم ... خیر ... است ... الله ... باد

خوب ... بنن

۹۸

[illegible] بر احوال خود [illegible] افتاده [illegible] اول آنکه زبان [illegible] بسیار در تعلیم [illegible] بخوانند

آن فرمود و وقت گذشت [illegible] مخصوص [illegible] احوال خاطر نماید [illegible]

دوم آنکه [illegible] [illegible] خاطر [illegible] آن واقع شود [illegible] دوم [illegible]

[illegible] از [illegible] آن اشتغال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سوم آنکه خط [illegible] در [illegible] آید سوم [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] با اصطلاح [illegible] علم [illegible]

و صلح و [illegible] معارف [illegible] [illegible] کلمه [illegible] حصول

تکلف [illegible] اند اول [illegible] چهارم آنکه [illegible] [illegible] اخبار

[illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible]

دفع چهارم آنکه [illegible] [illegible] [illegible] دفع [illegible] [illegible] آنکه

اسباب [illegible] [illegible] [illegible] دفع [illegible] آنکه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] رسیدن

[illegible] خاطر رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گفته [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عنایت نامه اخلاص نگار خود ... ابوالفضل ... قرة العین

... تعداد ... توقیع ... فرستاده ... توشک

... دانند تو ... ازین ... رسید ... دانند هر چند

فرمایش ... اجمال مشتاق رسیدن ... نامه است

... خاطر ... دوستی ... نوشتن ... مرسل ...

... آمده ... مجبور ... که ... اصلاح ... این ...

کفته ... بجاهی ... آنکه ... خاطر ... ملکم ...

... الصدق ... رسید ... کمال ... اعتقاد

... ایمان ... طبیعت ...

... السلام ... نامه ... فرستاده ...

... دوست ... کلام ...

یا دوست ... اهل ... اوست

... نامه ... وصول ...

... اخلاص ... العظیم ...

... الخدمت ... جاه و اقبال ...

والسلام

در این چند سال که کتب وحید الزمان در بابای سکوت پرداخته و در زبان الارکانی

[illegible] از نسیم انفعال صورت به دنیای آخرت بایگانی [illegible]

[illegible] خیال تا به ایوان عشق چه رسید و در حقیقت حال الکلیم

[illegible] آن روز جمع حال بیان خاطر عجب برای مرشد و لکن از

[illegible] بعضی زبان روایت (۱) و در سیر حقیقت باعث [illegible]

بالخصوص درست روح و زبان الاطلاق [illegible] و [illegible] معالم

با رازو الرجوع سلوک و کاش هزاران مقام صوری و معنوی را دامن گسترده

بگردد و لکن از جبال صوری و سنان عوض ایشان با حال ظاهری [illegible]

سمات صوری که در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باعث کلفت کاروانسالار درگاه [illegible]

[illegible] و لکن از [illegible] صوری است حقیر آزرده دل [illegible] قدر و [illegible]

جه محبت جمع آن وصال [illegible] و مفارقت ظاهری [illegible] آغاز

[illegible] [illegible] که محل زوال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

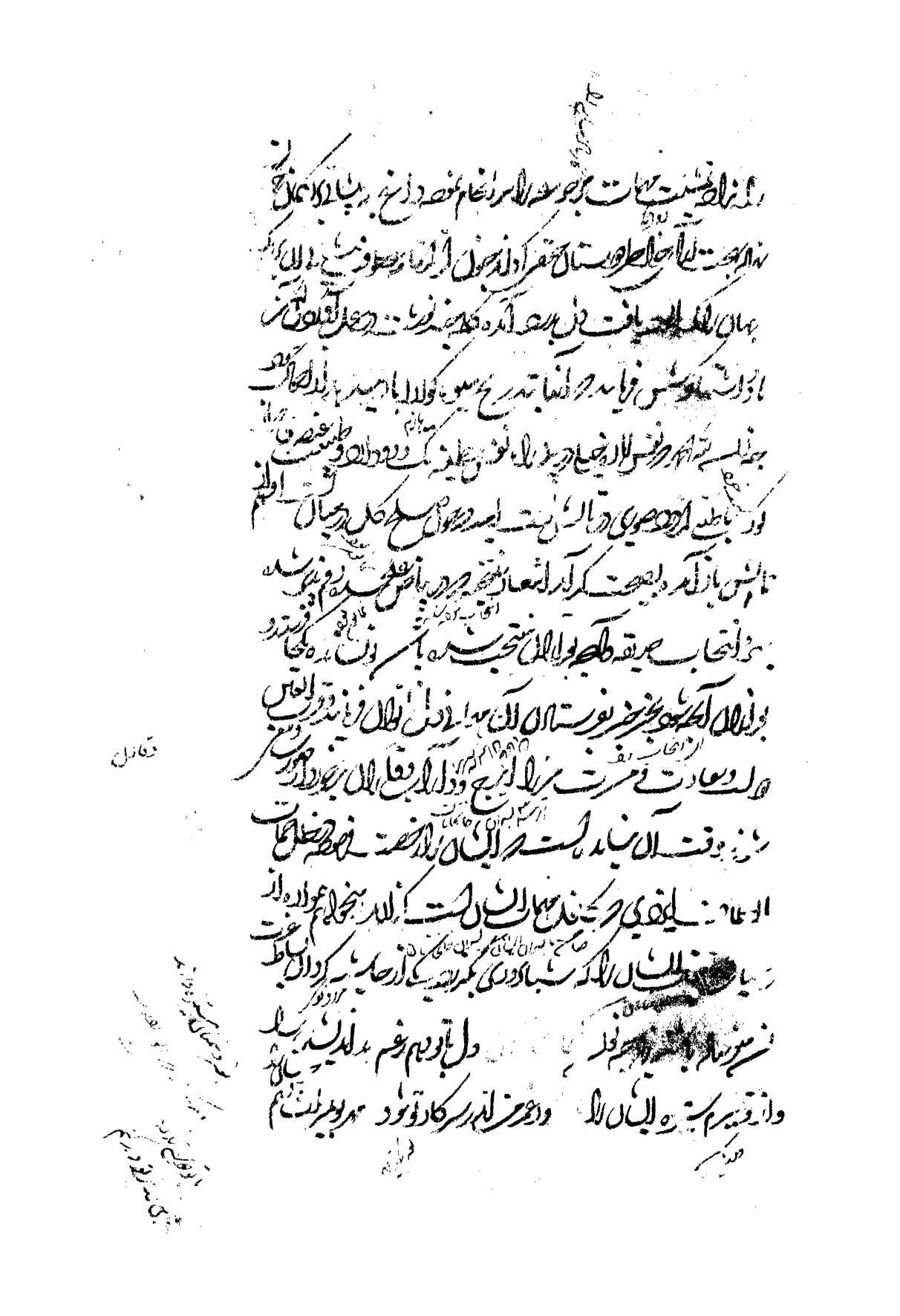

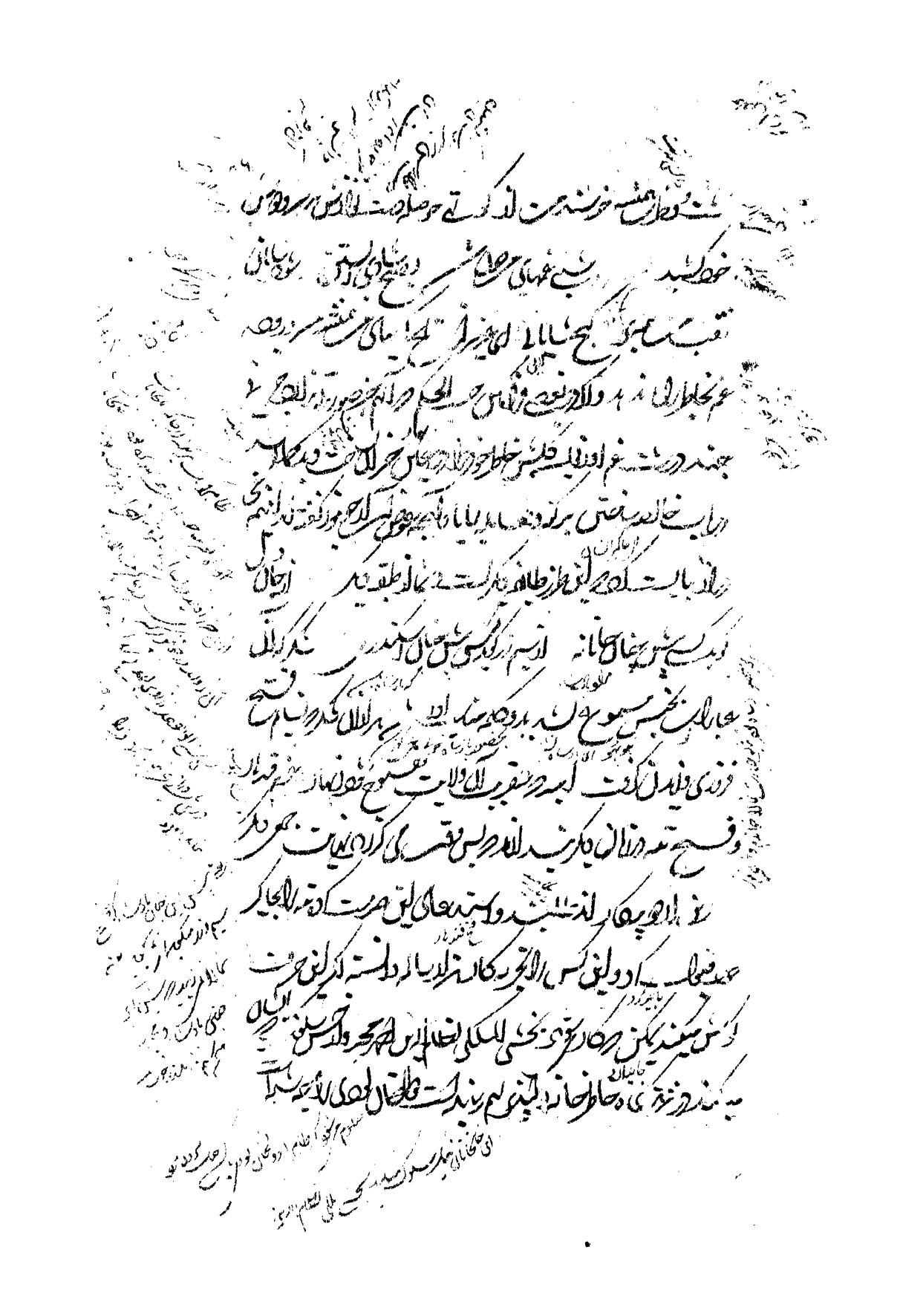

[illegible] لعل لب لب شینی با عقیقه ارادت مشورت نمیکند [illegible] این [illegible]

دیباچه [illegible] الست اگر چشم معنی بین چشم ظاهر بین [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] که [illegible]

قلمی [illegible] نقش خیال [illegible] است [illegible] صفت [illegible] قلم [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] دل [illegible] خواسته [illegible]

[illegible] و تصیل [illegible] تنگ خاطر ساخته [illegible]

[illegible] دل [illegible] سلطان فطرت [illegible]

[illegible] خواهم [illegible] نام [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] مطلق [illegible] و با طبیعت [illegible]

[illegible] المتلاقی [illegible]

استماع فتح [illegible] فتح ملک ایران است [illegible]

[illegible] همت [illegible] نهادی همت والا نعمت [illegible]

[illegible] استدارات [illegible]

[illegible] سودا [illegible] طلب و [illegible] خاطر

تمام

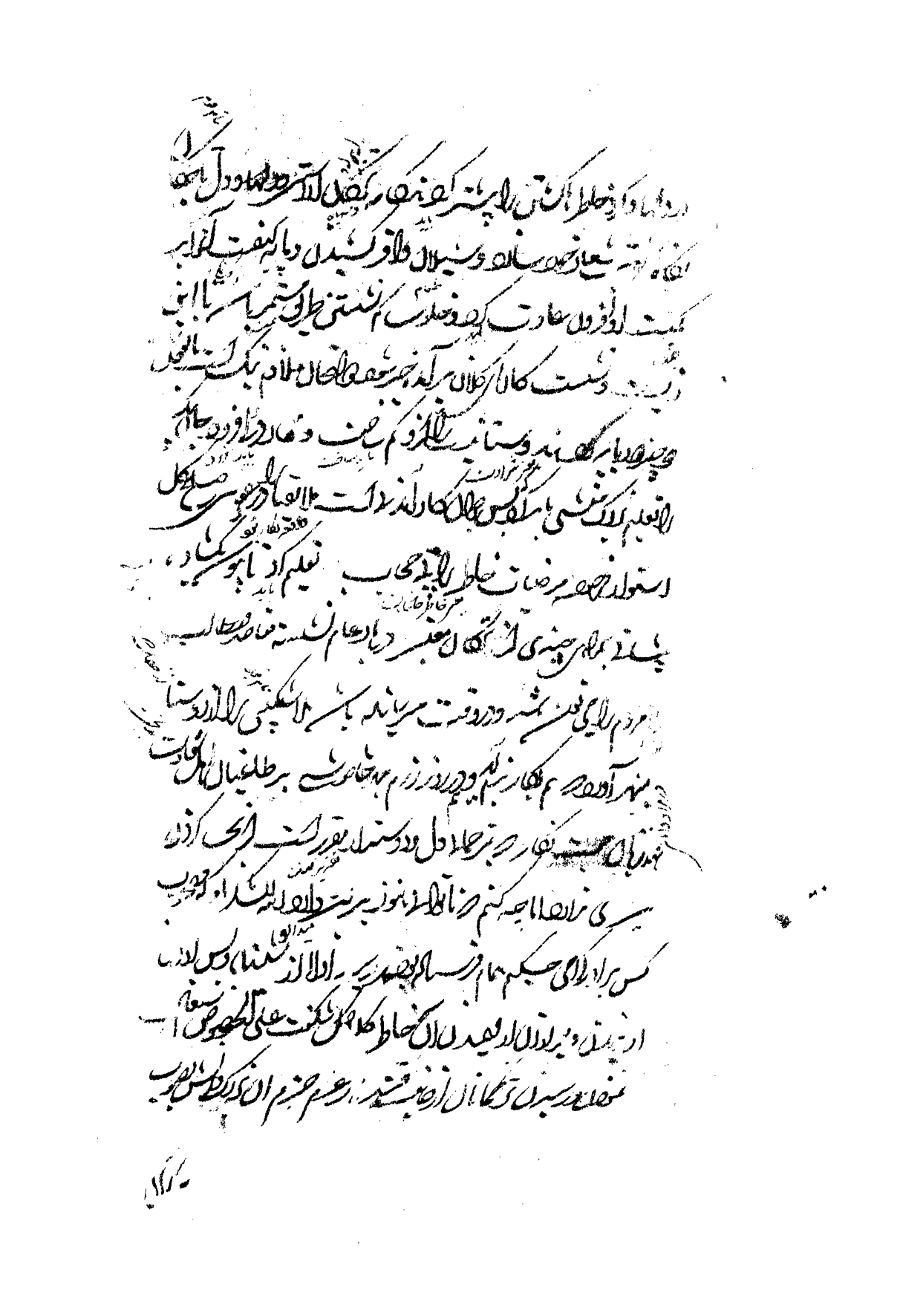

هیچ مولا بجز نکات و لطف‌دوستی اندازه [illegible] است . بر نسیم محبت [illegible]

هستی زوال اعتراض اعتقاد ولی نوشته حضرت جانی الله را انکار نمایند

لیکن از جانب نفی بابت در اثبات این اعتراضات حضور [illegible] نیست

[illegible] ذات [illegible] [illegible] صاحب انکار اعتراض نویس در [illegible] سر [illegible]

اختلاف و از [illegible] [illegible] عقل [illegible] [illegible] و لا [illegible]

بعد از این دقیقه [illegible] های [illegible] [illegible] نشود لذت آنچه گذشت کار اغلاط از آن

وقت [illegible] غیر [illegible] [illegible] [illegible] بخود هم در لغات [illegible] قصه

[illegible] عزت [illegible] [illegible] صفات [illegible] سبب دلیل [illegible] فطرت

زبان [illegible] طبیعت [illegible] [illegible] [illegible] بهای [illegible] اوری باد

پیش [illegible] چهار [illegible] سال [illegible] کار [illegible] [illegible] [illegible]

این هر زوال [illegible] فتح قدر داد [illegible] و غیر [illegible] و مبارک باد دل

[illegible] در دوستی [illegible] الخط للاصلاح خبر آن زوال واقع باشد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستان دل

[illegible] نظر مقصود [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] شوند و

نه [illegible] دوستان [illegible] [illegible] [illegible] آباد [illegible] راست و بر آمد [illegible] [illegible]

[illegible] است

[illegible] مطالب [illegible] [illegible] وقات [illegible] [illegible]

[illegible] القول در این حالت [illegible] [illegible] خوش [illegible] نوشته بودید

دل [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] حال [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] ساختن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بسیار اند و بعد [illegible] [illegible] تا سالی دیگر [illegible] [illegible] که دل [illegible]

تو بر کریم و اگر ملول شوی دیگری در کریم اگرچه رسیدن [illegible] نامه [illegible]

بخشیده اند [illegible] آن [illegible] حالات [illegible] بر وضع [illegible] سبکبار تر شدم

و از معاینه [illegible] [illegible] جواب [illegible] آن حالت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که کسی [illegible] وقت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دقیقه [illegible] [illegible] [illegible] اگرچه [illegible] [illegible]

[illegible] در باب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بس [illegible] [illegible]

در اصلاح کوشد دوم مصالحه منصور و منصفانه در تحصیل اعلاء الله و در غم [illegible]

لشکر از در آنم نشست بعلو استوار دو کشتی پس [illegible] الاسم

بر تمام [illegible] تجمل لذا لذل ابر انعام کرد او دعا بخطا [illegible]

راحت و زمینه طبیعت بعر انسان از بست تعالی است بعد علاوه [illegible]

معنوی در کمال تمنیه بیار فطرت ثم ذلک خلاصه تمام اللّٰه در وقت [illegible]

یکی طریق تعاقب را از سیات داشته عمل لذت تعالی تقاضا بنما [illegible]

مترصد اسلات معنوی صرف ال تفعل اول ا بری انش و لذا بکار [illegible]

سال روحی است علیت اشاره کرده و ذکری از دعا ملاکم لعوض فقفا

نشان میدهد و انکس کسب بونست در مقابل آن اعمال جسم قبیله

آنها است قطع نظر از لکر ما و ضمات لطف الهی ظهور دهد [illegible]

را از نعمات غفلت میکند و در معاونت صوری و معنوی به اعتبار است

هر لال شکر در کار نکند طبیعت یا فطرت یا دوری داشت [illegible]

منزل اصل بیاد رفته مرت لطف عمر او دیده و خاطر را که در بساط [illegible]

به تحصیل لذه ابنت صحه عنو میشد مر هملاو مصمول زوال بالول

وله لا بی فطرت هدایت نشان دهد کار آن مشور عادات در عرض [illegible]

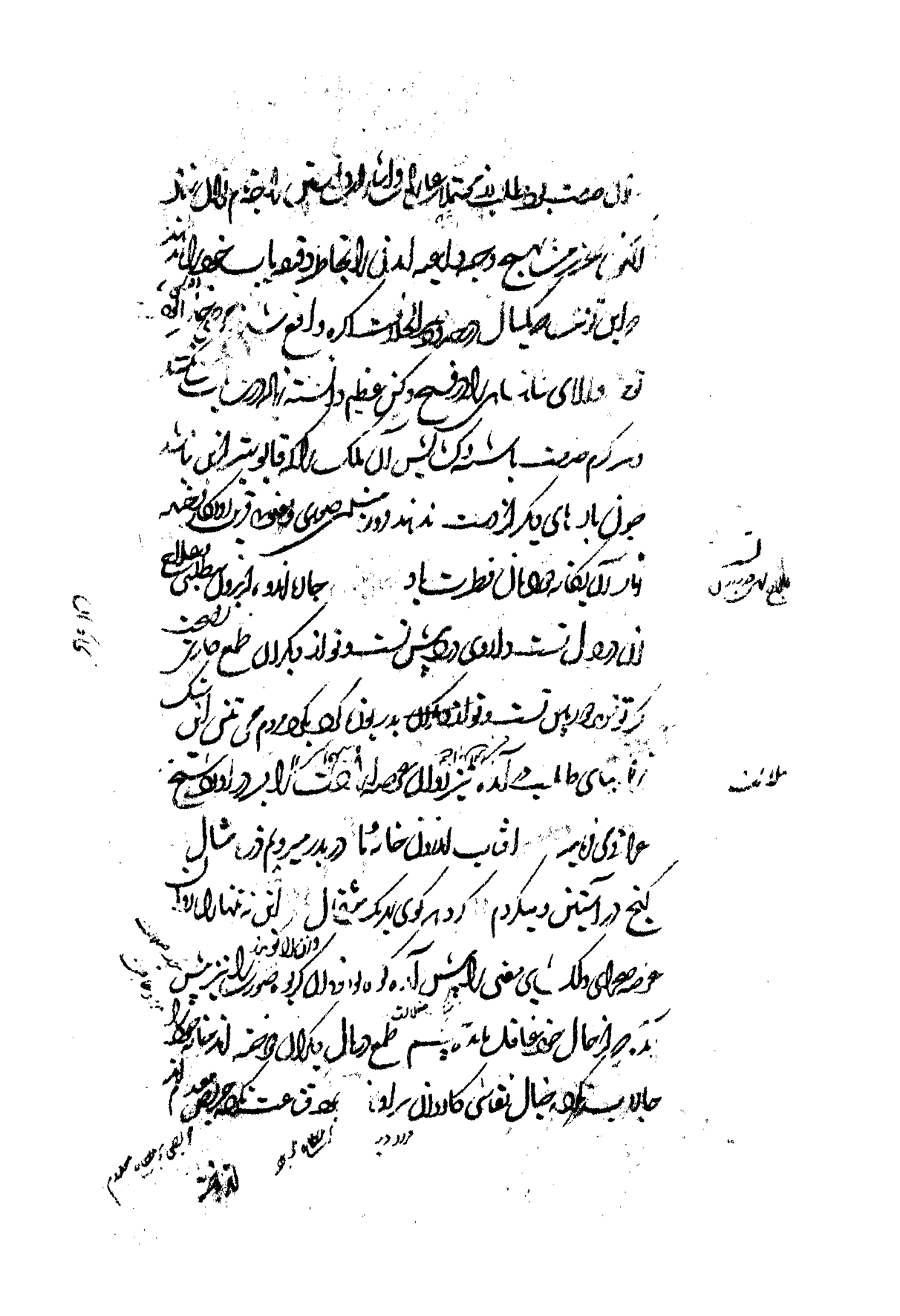

نخست خود را بهر وجه که آموده ام دل را بسته اند نفس [illegible] را که [illegible] دل در

پیرفته و دو دشمن جان است [illegible] اتفاق کنند [illegible]

که امروز [illegible] بدو اول [illegible] دشمنی [illegible] دار [illegible] باخود [illegible]

ایشان مال [illegible] از [illegible] آراسته اند [illegible] [illegible] کرده اند

در بنگ کار [illegible] نجات دنیا است [illegible] فعلی و [illegible] علم [illegible]

و باطله [illegible] نوع [illegible] معدود [illegible] اسباع و بهام در

او [illegible] آدمی [illegible] تا بخول [illegible] جانان [illegible]

از [illegible] در هم جنسان [illegible] ناخوشی [illegible] آدمی [illegible]

و سیه درون [illegible] و [illegible] لک [illegible] انسان [illegible]

هر آینه نقد دشمنان [illegible] انسی [illegible] عقل [illegible]

افتاده [illegible] پلشتی [illegible] فاعلی [illegible] نهادی [illegible] دل

رخصت این [illegible] نفسی [illegible] خاطر [illegible] قلم و سیاهی

و [illegible] در [illegible] هدایت [illegible] و اوقات [illegible] غنیمت دو [illegible]

قلم [illegible] اول [illegible] خطای [illegible] وزاید [illegible]

[illegible] و معامله [illegible] خاطر [illegible] [illegible] تعلق

ودانست در مقام هجوم دنیا در توجه ابنا آن مقابله نماید و کلمات [illegible]

جمله بر اهل اطلاق حسن خود ساخته ترجیح بود در بدبختی آگاه نمود

بر اینکه وقت ضایع شمار شده اجمال انسان مبرا الله و با هر آن الیه

سبب الخمیس تعریف نفس بسته میکرد و با دانست و صاحب خود تعزیت

میکند چه جمله اطوار صرف شد چه در اوضاع اطوار جمع در خلال آن تا زنده

های مربی کر بدبخت خود در ادراک کلمات مقرری شود و در کاه نبود

حال اصطلاح هنر در دلالت بر نسبت خود کمالی دشمنی اهل بدبخت

گشته چه عرض بد باطن خود لکه صاحب خیزان اسباب شتی شود و در کس

حسود باشد و بهانه الک صاحبان بر نسبت بای خود اسباب نظر

متعلق اموال دیده اند منتظر دارند که بدست الحسد خود غیر بندوان

تنگ حوصله اند در بند بود و زبان خود معنی شود دلالی حروف اخلاص بر زبان

صورت لفظ بر داند از ابدای حالت کور اخلاص شنیده شود و خود را از زبان خرج

کی کف اندر پندار اندیشه‌های تباه اثبات باطل حماقت میکنند این محروان

بدست تو مع و اوصاف نسبت الا نسب خود است در کونه زان

روزی مانده ماه سیوم هجری الهی هزار الفاظ بنافت

مشفقا [illegible] جانا عجب [illegible] که [illegible] صحبت [illegible] جانا بیدار

[illegible] جواب [illegible] نیست [illegible] حضور را در [illegible]

[illegible] مطالعه معنی لسان الغیب [illegible] رنگ خام [illegible]

[illegible] تصویری ارادت دو [illegible] پیدا [illegible] صورت [illegible]

باشد [illegible] صد آشنائی مستمعان زمانه است نه خاطر [illegible]

بیدردست آن مستعد عطارد [illegible] از [illegible]

گذارش میکند [illegible] دوست [illegible] صحبت با [illegible]

صحبت با کار [illegible] میان آتش و آب [illegible] اقدام [illegible] جام [illegible]

[illegible] وصول رسید و خاطر [illegible]

قاصد در [illegible] صفحه [illegible] از نظر رسید و [illegible]

برکت و بشارت و نشاط افسرده [illegible]

بمقتضای سعادت [illegible] مطمئن گردید و در [illegible]

روان [illegible] حکوم [illegible] گفتار و حکایت

[illegible] و باید فرصت نایافت تا بندی از [illegible]

آن [illegible] یاران طرب [illegible] بر گیرند [illegible]

طالبان انبیای السلطنه بند [illegible] اسمی [illegible] بلند گردید [illegible]

صد [illegible] بکفایت شان هم از حد صد علاء [illegible] جستن [illegible] و [illegible]

در الله آباد به هندوستان فتح گشت چنین واقع شد [illegible] در

از اتساع معاملات کمال گرفتند و هم [illegible] تا عشرت [illegible] بجای [illegible]

از المعان سیوف بار [illegible] اقبال شده [illegible] گشت در [illegible]

منظور و منصور گشتند هم قبول نمایند [illegible] آن کفایت [illegible] خواهد [illegible]

و دوست و دشمن پیدا آید [illegible] دانش وری خلائق را ظاهر [illegible]

و هم [illegible] سلطنت [illegible] لعلی [illegible] جلوه گر آید [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بند [illegible] دوستی

[illegible] عام [illegible] آن

محبوب دلها [illegible] مغتنم [illegible] باشی اکنون بر حسب [illegible] عادات

عالی اشرف نفاذ یافت [illegible] نیستم [illegible] الحال

هرچند روز [illegible] میرزا را [illegible] آید [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] جلال [illegible]

بس

بر میانه بی‌جنس در لفظ ... الرسی ... رفع الا الحکم ...

... آن بحروف ... ترنیم ... لفظ ...

... ست ... حروف ... ستی ... وقت ...

... ان زنده ... آباد ... الکرار ... اما ... ازو

جنم آنچه دراند ... وانگی آنکه ... ومعاد ... دانه ... کار

... بیدنی شیراث ... ست ... سپاه ... در ان ... حرب ... زبان

... الحمد ... نظام ... ایش ... العیال ...

... بی ... الا احیات کار است ... صوف قلم ... کاغذ ...

در ای ... عنصر ... کاری ... سنت ... ست ... جمله ... بیش ... بیدار ...

... ست ... و ... ق ... استار ...

فلا ... ست ... فروش ... ملتزم ... سوف ... ف با الکلم

... عیب ... آداب ... واشیاء ... جغایم ... الخصایص ... شره بحش

نقش باد ... سند ... ان ... ف ... و ... ادا ...

منوال ... الا ... آن ... بصر ... ... اول ... احکام ... مقدس ...

وبال ... ست ... حکم ... عین الملک ... نزد ... ریب ... دانه

بیست و آنچه در باب [illegible] به ما بابت [illegible] رشته [illegible] فقره

حکایت [illegible] تعلیم آنجا آن [illegible] شد [illegible]

عبارت و لفظ تازه دارد [illegible] رقعه [illegible]

[illegible] عبارات [illegible] آنقدر دار [illegible] آغاز شد

با تمام رسید شکر [illegible] دل آن نگار زبان کنم یا سپاس سپاسگزاری [illegible]

ای [illegible] درست [illegible] کارش به بهترین وجه به انجام رسید

[illegible] کاری [illegible] وضع و [illegible] حسن [illegible] باشد [illegible]

اگر چه [illegible] نزد [illegible] فهمید [illegible] دوش دیگر فهمانید [illegible]

[illegible] باطل [illegible] حسن [illegible]

[illegible] در باب [illegible] تمام [illegible] دل

هیچ مضطرب [illegible] خاطر [illegible] انشاء الله [illegible]

هر کاری [illegible] کمان [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] الا [illegible] هرگز [illegible] امثال [illegible]

و [illegible] صورت [illegible]

[illegible] دست [illegible] فطرت [illegible]

[illegible] دست

شن بر بس خود بیشتر بر انوار [illegible] ال نوبهار

ما سینه و حجابه دنیوی [illegible] از ستم [illegible] نفایت [illegible] الآن [illegible]

مناظرات [illegible] فطرت [illegible] الطبیعت [illegible] طبیعت [illegible] ما بیات

و اوقف [illegible] رحمتی [illegible] در وقت [illegible] اندیشهای [illegible] خیالات [illegible] ال

سال فطرت [illegible] جنت [illegible] اللهم [illegible] فی القدس [illegible] الفکار [illegible]

امیر [illegible] ظاهری و باطنی [illegible] حال

آن [illegible] خاطر [illegible] متوجه خویش داشته [illegible]

و آخر میخواهم [illegible] کسی [illegible] بدی کسند [illegible] صدق

و کذب [illegible] دریافته [illegible] صدق [illegible]

شده [illegible] از افعال [illegible] منسوب ساخته [illegible] لذا

بفراخی حوصله [illegible] الناس [illegible] فلسفه

بد [illegible] گفتهای [illegible] اهل نفاق باشی [illegible] تو هم [illegible] فریب

[illegible] احتیاج [illegible] خیال [illegible] قلم [illegible] اندیشی

شود لذا [illegible] باشد [illegible] اوراد

[illegible] جای [illegible] به پایه [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نخ [illegible] بشر بکار عزیز [illegible]

در [illegible] خوانده شد در حضور [illegible] گفتند در سلک [illegible]

[illegible] یک [illegible] اشتاه [illegible] نمود [illegible]

به اعوان [illegible] نهای [illegible] در سلک [illegible] یوشان [illegible]

[illegible] بسیار است و مخاطب [illegible] غریب [illegible] مخاطب [illegible]

وقف [illegible] این حرف [illegible] الا خواه [illegible] [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] نامه کان و از [illegible] فاصله

است والله [illegible] تنگ آمده [illegible] که [illegible] لازم [illegible]

[illegible] آن [illegible] حقیقت [illegible]

چه [illegible] خاطر [illegible] والا [illegible] قطرت منظور است از

لذت [illegible] عوام [illegible] اندیشه [illegible] نظر [illegible]

[illegible] نیز [illegible] از حضرت [illegible]

والله [illegible] فنا [illegible] تجرد [illegible]

[illegible] بکوشید و غالب [illegible]

قدس الله [illegible] نفس در دل میکند [illegible] الجسم [illegible]

نقش

تموز

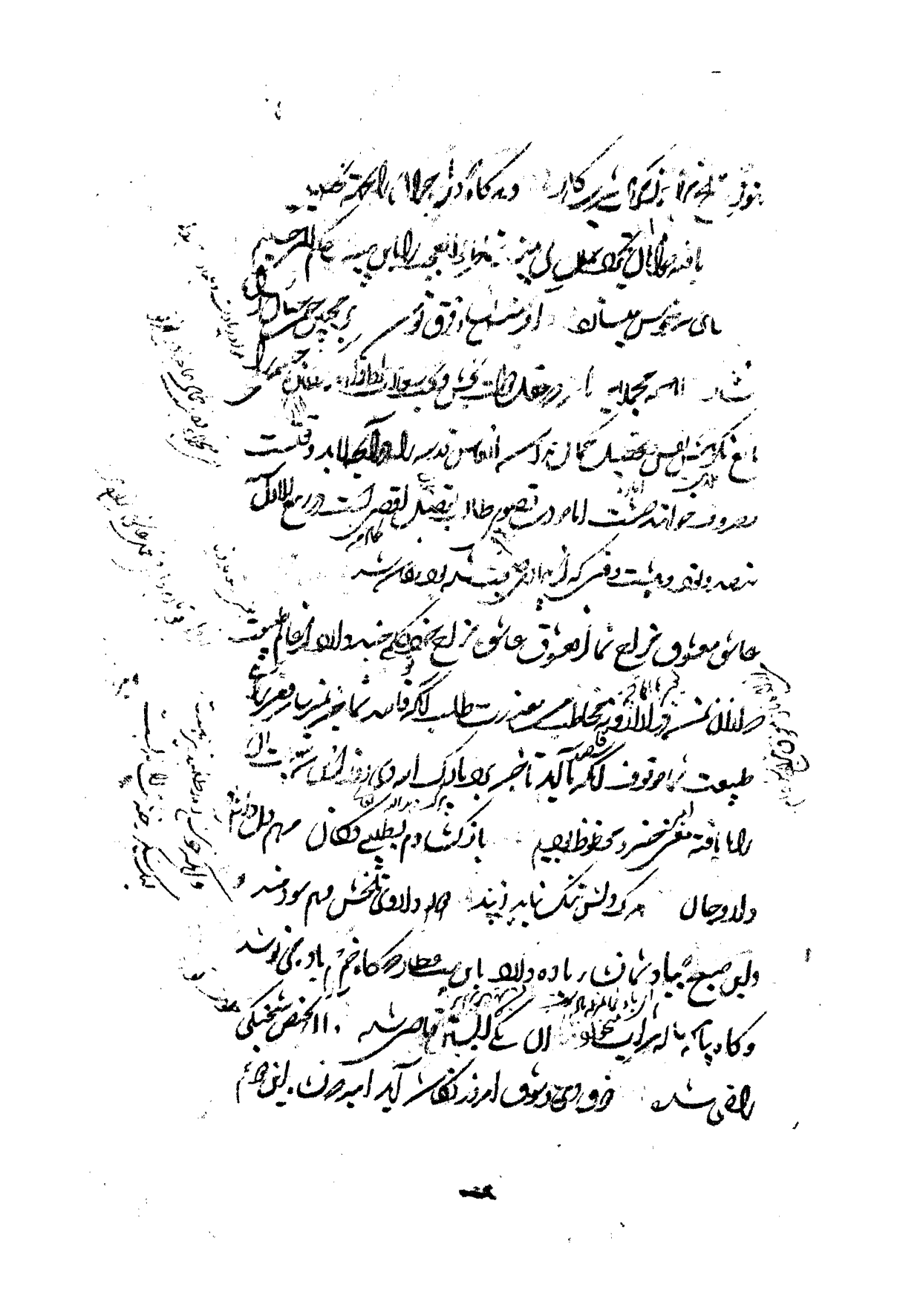

نفحات گلشن جهان از نسیم عنایت فیض حلاوت   والسلام

باد این چراغ بستان انس روز بزم آنکه در هوس هوای المنه لله

و جهان بکلی از نفوس وطنه سیاه و دیگر بعد عدم بعد از این وارد شد

شمع صحبت جهان قوت امیر این ۱۴ باعث امید و مرات

نومید باشد که در شوق شنافتن بملک نیستی در شعور عجب از تعلق

اسباب بعد نور نفس ناقص العبره در زمان صحبت معلوم شده بیم

خاطر های طالب خلد بعد تعلق آن کمال یافته علم شوقی این بار گشت

در حصول مقام صحبت شوق و بال آن بی نفس و صد جلد شده شاید

اوقات در ایام کوه کبری شد خاطر را فغر از حسب الیسان گفت رنج یافت

جز قدر حصار رفت و اتصال معنوی جمال خواهند دار صفت انس الآثار

المقدسین خواجه عطا بک مولانا الکامل کی ضمیر فیض شد سراه و تحوالی

با عشایر تحریر شد اند تعلق مرت و نصرت قریب الحال حکایت ایشان

و الله عفو رحیم بکر حسب العلم او رساله الکرسی و سیس   والله در پرواز

بنیاد اثبات و نسخ و دوام و برسیدن گلستان اقبال او صورت

عقد طلب گشته شد به منظر القدس منزه جهان الکافر به ملک عرش الاینه جهان

جوار

صورت عرضه داشت ... عنایت بخدمت ... نوشته بودند ... قبله

گاها ... شکر ... خدمت ... اولیا ... اصفهانی

خوشنود و شادان گشتند ... دعا ... نوشت

... کیفیت ... از ... صورت

و ... لله ... مطالب ... ساخت

... ظاهر ... کار ... اوقات ... کار ...

... مقصود ... اشیا ... جمع وصورت

ایام ... سال ... جمع ... و ... دل ... نهادند

جمع ... تعب ... بجهت ... والا

در حوصله ایمان ... در زمان ... اذن ...

و ... عالیحضرت ... حال ... شدند

... فایده ... متاع ... فکر ... انی

کالا ... الذلالتم ... حاجتی ... نظرت

بجهت استعفا شعار ... خطاب ... نمایند

حاجات ... عرض ... جان ... پادشاهی ... کفایت

کارسه

عز ... جهاتی

بیکار

لکر

تماشای

استقلال

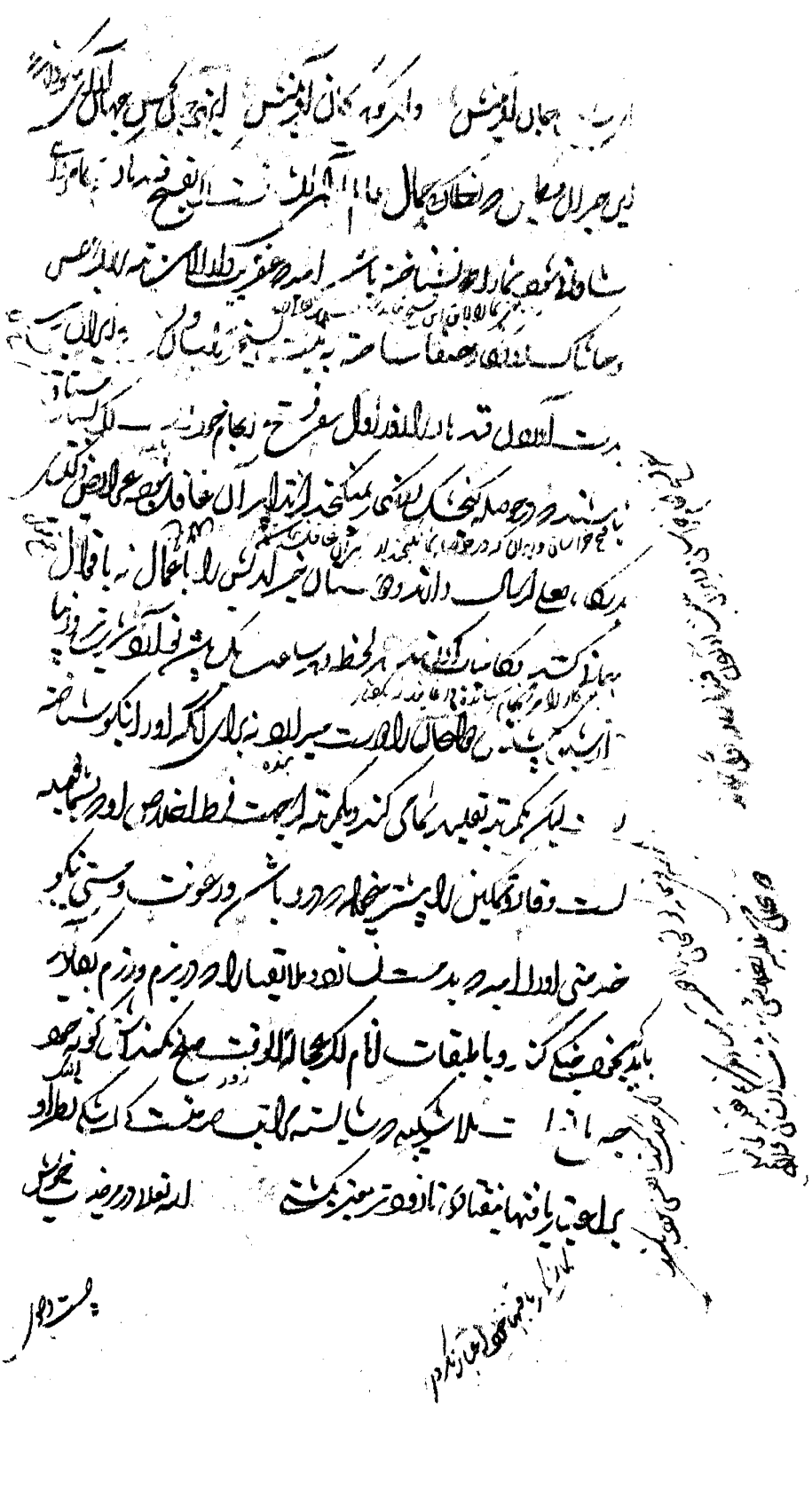

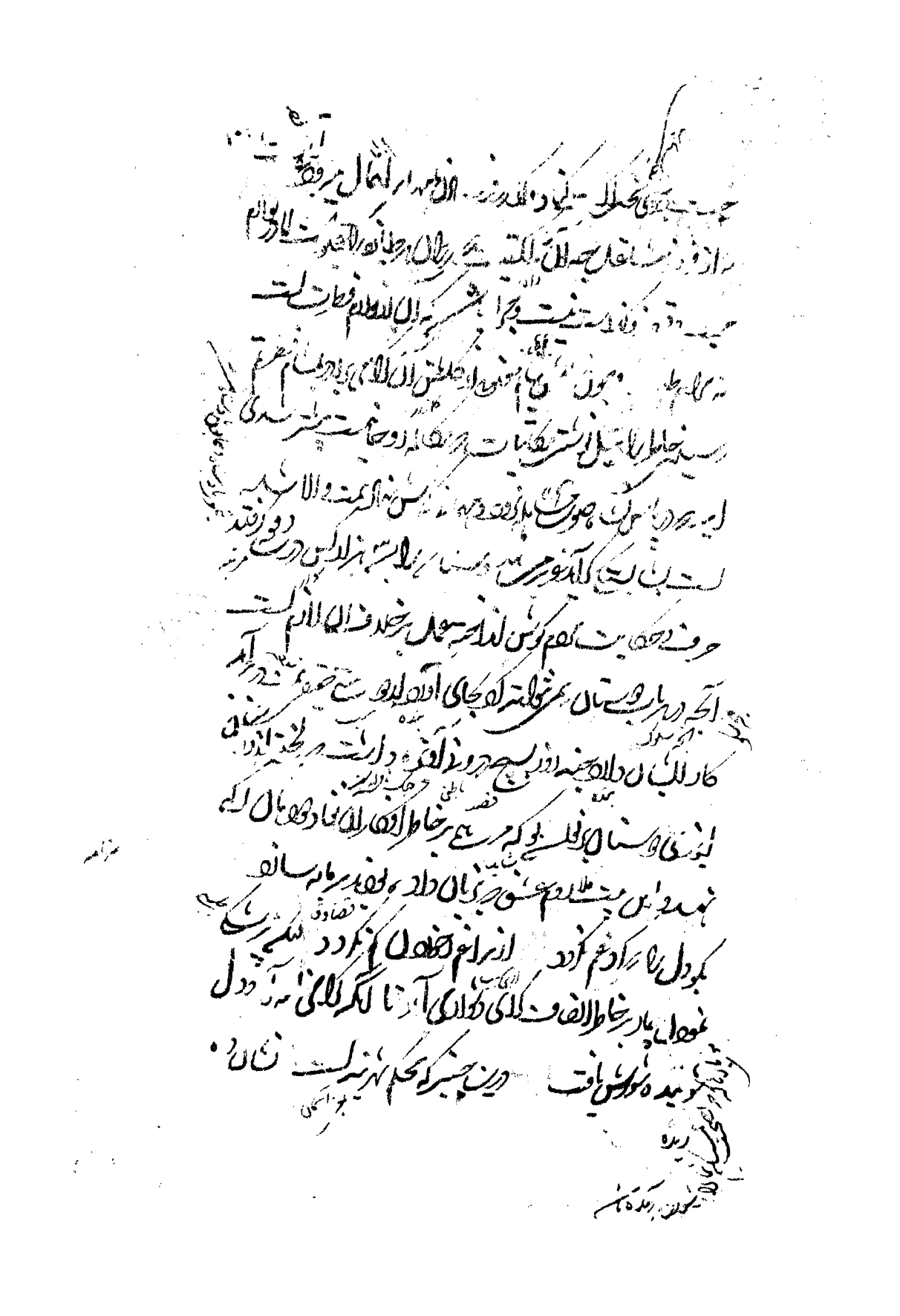

از

[illegible] بازاردن

[illegible] آشنایی [illegible] عرصه [illegible] خود را [illegible]

در [illegible] کسترده ام [illegible]

[illegible] آشنا [illegible] جان [illegible]

نطلبند [illegible] لازم و الا فطرت [illegible] امروز

[illegible] خاکبوس و خیر [illegible] بمدارا [illegible]

[illegible] دل [illegible] کارستان تعلق [illegible]

[illegible] نیز [illegible]

[illegible] گر دل [illegible] تو [illegible] داند که [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] هوشی [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] آشنایی صبح [illegible]

[illegible] هر چه گفتی [illegible] رمز [illegible]

[illegible] دل [illegible] هر گاه [illegible]

[illegible]

عبارتی با معرفت خصیصه بهره از ملاقات ظاهری و محاکات صوری

حسن معنوی انتساب مقتضیات خصوصیات [illegible] افزونی است

صوری انفصال خصوصیات اتحاد [illegible] که از وجود [illegible] گشت الا خلاف [illegible] حال

[illegible] که [illegible] صاحب [illegible] دل لطافت [illegible] باشد

ولا [illegible] قطع نظر [illegible] در مجمع [illegible] حال ملاقات [illegible]

[illegible] ساخته باشد [illegible] ازالت [illegible] تعلیق محبت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ازدل [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible]

صوری [illegible] باعث [illegible] وقت [illegible] طالب [illegible] از آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] عاشق [illegible] شوق [illegible]

[illegible] معاینه و معاینت [illegible] درین جهت [illegible]

[illegible] منت [illegible] دل [illegible] ممدوح [illegible]

این [illegible] محبت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] کاری [illegible]

[illegible] سعادت و لوله و سرمایهای [illegible] کشت [illegible]

جان این [illegible] بیابند و گزیده غذای روح [illegible]

[illegible] باد شاه [illegible] پادشاه [illegible]

دل را عطر آمیز باشد . از دو سه شعر با جان ملاقی منصوبه زده

ملاقدم زوری آمدن و نو نمونه منی در وقت با شوق عالم الله بلا عرفان

که را باید صحبت درین خصوصیات از دو سه تند و تکانی و کیف افروزی سال گذار

چنانچه در جهان معتبر گزیده تر سیاه خط ها این ... سال ها در عالم ایشان آنکه

و نام نیک دستیابی به ترجمه که ازین مولانا حافظ قرن دان الله تو زنده نما

مسجا حاجیان را رسیده ... بعد سپاس لبخند زبان الله را دوست

سند هر دل نه دو را دار آن یکتا شناسند کان آن که گوید

نفس زنده آرد و حافظ قدس نشانی این غم بر آید ... املا خود اولاد

به آنکه ضمیر حواسش ندای به پیام انجام شدن آمد و باطن

رفته ادای آتش بشنیدای همراه حقیقت حرکات و جهه هر گرام در جهان دیگر

درد و دنیا رقیب درگاه دار آن با این غیر نه کلاه های کوتاه ندیدن از

بلطف شکر نفاری کار تحمل آن سازان حالت تلخی نیز و بیکاری یاد دم

این بوم بگو لب البسته نام زبان جراحت ... که ما لب سخن آن داد آرم گفت

بابی در زبان عهد مست ... یکی بر ذکرش شرم می نیازم گفت

هجا

... چکیده تا ... گفته کار این ایام ... مدح نبیند و ... نیازم گفت

بیاید

گفتا [illegible]

از غنچه [illegible]

[illegible] ازخوی [illegible]

[illegible] اعقر

[illegible]

[illegible]

باد ایمن باد و معمور [illegible] خاطر آید که

چند در بیان صورت [illegible]

لا امید دانسته [illegible]

[illegible] رسمیات رونق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باس [illegible]

لاجرم دولت و نصرت کامیاب باشند [illegible]

[illegible]

احوال فطرت بجلیس انس آن زدک خاز الحوش نیک
از سوابق نیال را ز سبب روی تقابل نقش خطه معلوم شود بعد
مبدا است بمدرک صفات انفس محارب الش باشد
بر جبلا و رقیب ارحام لقب تا این زمان نه بیند شد اما
اعیان لدکم للظاهر بتوفیق این مقام تصریح خود و مفرح الیکو
الوقت الجمع لدیهم الذین با عطایای کف نه الک ابد
زانه الحفظ دلالت با حجاج طبیعت و درس اقوال اهل سنت کرده زرت
درست عقول صحیح با عشاق شد و این مقام علیه رسید که از افت
تقلید لا درسلسله نفس آید العیاط کامل و استغنا تا ملک
همت در دوایم کتاب در کرم خستم عزلت و صد هزار
سماوات حرم گر جوانی کند دل شیدا حرم مجبور تقدیر
با زبان کوته دو دست بسته و پا شکسته با یه بیهوده نرسد و با چوس
بر لحوص باش للله تعالی این و فا صاد و چند
للادوی که حرف هست پس پای ادر صورت تیسیر عزیز ادراک
انید همه و نه در سه دور بخش سال الله بهار و نیک بنم ساده اجال
تمت

بکس زده بدکار عارفانه [illegible] دوار ستانه زرد یا لعل تنک

جسم [illegible] جرم آمری با تیک لعزی [illegible] اشیاء را

اکمه لذت خلاف [illegible] فرد شود دیدست ترو [illegible] دوهاوارل

[illegible] لیزدی ایمن یابد بخود [illegible] دررو

[illegible] برلبه [illegible] خود [illegible] لعوان لال [illegible] آن با [illegible] دلالم

[illegible] یا دامی [illegible] اسید [illegible] بار تعلق [illegible] دل الم

[illegible] جهاد [illegible] دلان اگرچه [illegible] تکلف [illegible] ام [illegible]

[illegible] شماهی [illegible] نادر [illegible] بخود [illegible]

[illegible] دیده ام شاید توفیق [illegible] افتد [illegible]

وقت [illegible] لیدولی [illegible] شام [illegible] الغبا [illegible]

[illegible] ذات جان [illegible] درویش [illegible] زبان [illegible] بعض [illegible]

[illegible] این [illegible] هولناک [illegible] دینی [illegible] سری [illegible] زولد [illegible]

دیوی [illegible] رساله این کس [illegible] پسند [illegible]

میکند همه مردم [illegible] خیال کردن [illegible] تامل [illegible]

[illegible] حرف [illegible] معنی نشاط [illegible]

[illegible]

هر تقاضای دل که رسد طبیعت حاکم است تا نغز نظری دیده شود

پیشانی کرده اند و با پیشانی ایشان اللّه یاد و سود داشت

نخی غنی کرده است خطهای ... نفس ... رفته ام حاضر است و آنچه

دا بستم جامه ... شوار رفته ام ... وقت نفس با

خاصه در با نور بسیار باشد ده کاه ... مثل ها که درخت بارور و خندان بود

چنانکه از کری بخند و گرانقدر کند اگر عالمیان ... بگوید عیاری

نشنید جهت خوبی زمانه و دانایان نیکو شناسم و توقع کم اللّه ...

الا بدانا اعلام ... ولا نجات لهم الا ... اگر از شماره ...

دریافت نیز ... در ... مشهور ... ام آن دعوتهای پیش

و استنباط ... باید بخاطر داشت ... داشت از آن

به مقتضای ... در معامله ... مشورت اهل

صورت نه نهد و ... جای آید امروز

من در معامله ... رسید آنجا ... اینطور آید در این

چه ... و دیگر در این ... معقول ...

... از ...

از آنک

زنگار پاره چند ... پوست ... نبود ... اطلاق خود ...

آنگاه ... از ... این ... بغداد ... خواجه ... دولت آباد ... از ...

... الملک ... جای خود ... طلا ... چند ... از ...

... میان مردم ... بسیار ... بر ...

... الاسلام ... آمده ... در ... شاه ... بسیار ...

... الذی پیش گرفت ... آمده ...

جانب ... شد در اثنای ... مردم ... آمد ...

جوان ... میان مردم ... دست ... کار

چون ... رسید ... آمد ... بسیار ...

... سلطان ... مردم ... داشتم ... الله ...

میان ... این ... شد ... کار ...

... سلطان ... بعضی ... بسیار ...

با ... تعرض ... بسیار ... وقت ...

و ... در اصل ... نیست ... اول ...

و ... در ... عظیم ... کرده

کار

[illegible] حصه لایق [illegible] عظیم [illegible] آمده [illegible] برادر عزیز [illegible]

[illegible] جهت [illegible] است [illegible] بیشتر [illegible] نیابت خالصه [illegible]

و الله [illegible] دیگر مردم [illegible] قسمت [illegible] است [illegible] دلخواه بر انجام [illegible]

[illegible] کار [illegible] موجود [illegible] انداختم [illegible] روزه

باشم خود [illegible] الله [illegible] در باب [illegible] ندارد [illegible] خیر [illegible]

[illegible] کل است [illegible] تمام [illegible] [illegible]

[illegible] آیات [illegible] مصلحت [illegible] فرستاده [illegible] مقبول

[illegible] کار تمام [illegible] در باب [illegible] کشیدن [illegible] فقره چند [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] ماخوذ [illegible] است [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible]

[illegible] باز [illegible] باشم غنیمت است [illegible] اگر در باب [illegible]

[illegible] محبت [illegible] سخنان [illegible] [illegible]

[illegible] خصوصاً باشد [illegible] قدر دانند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] باشند [illegible] [illegible]

بویم

شود که الیوم لاآل سلطنت والاقبال بهریک باشد خود نیکو نهاده اند
تا حال و مردم بسیار بعضی حال عسر و الفتح در میان نهاده حالا که چه عدالت
آنکه بهجهت دل خیال میکند لعنت و عدل دل در همیت شده دولت هام
خود در نصیحت شوم و در هر صورت نیست به سبب آنکه خلاص شود و هم از آنجا که شد
و با مید رسمی خود اینجا هم و صحبت اگر حال نیست شود باز آن
بر ده دل الاکثر با مستحضر انهای بسیار حالی شد دیدم بسیار کنند
شد چون مطابق دل اینها بود و نظام کمال خود در روز بهتر شد رفتن
مردم خود امین تعریف شوم در میان آنکه بود اگر طلب خلعت کار بر این آسان
امر عالی صادر شد چون فرستادن باید که نهایت شده در این کار آنها
بود که فخر الدین سلطان صاحب ملک در متعهد شد باشد
خود آنجا رخصت شوم و بخواطر الطاف کنند لیکن قول الله
نیست هوشمندی ملاحظات خود در دلالت و معاوضه هر آنچه خواهد
حقیقت شده بود بلای مطالعه الفاظ دل از زبانی که الاعظم دل الله
همراه آن جمله نیست می‌نمایند خلاص عزت هم وقت باشد که چهارماه
میشود بس تعالی آن حضرت دانش و هوشمندی را بدانند

و بسیار پسندیده الا و رضا جوئی است صورت و مضمون آنرا بعبارت مرقوم گردانند

لاجرم بخاطر بهی بسیار از ایشان در رابطه وثوق و انعام به یکدیگر

اتحاد بحیثی خواهد بود که سلسله فیما بین مسلسل باشد تا این سلسله

این نسبت بتقدیم رسد گویا این مشتمل بر عنوانات نفس الامر است

این زمانه نسبت و علی الخصوص طوائف عالم کبار دنیا از غط

محروم می ماند از دوستی اینها که سلسله محبت را گسسته و لاجرم

ایجاد سلسله سالها از رفتار زمانه ولایات محول

با اغماض ... طول ... بدرد ... نسبت ... آنکه

آن ... در سلک ... ادل ... و بابل ...

را ... باعث آن ... که در ... و

نسبت ... در بابل ... و عادت

باز دست ... حکم ... این ... است

... عقد ... که ... گردد ... و حاجت

عاقبت ... از مقیاس ... نسبت ... عاقبت

آن ... ظاهر و باطن ... حقوق نعمت ... باشد

ملیال

مخلصا آنکه شنید از دو روز ملاقات دوست را آید در آید
حقیقت حال آنکه در روز آمدن پیش از آنکه مهمات خود را سخن کند
عقلا و اولیا استماع افتاد آن خود عبارات بسیار رسید بی شبهه از آنکه
الباب اشتیاق ملاقات نمود سعی بلیغ است و عرض آن کرده است
اولیای آن دولت از آن سالار غلط بالفعل الله سبحانه تعالی کمال و نصایح ...
ملاقات دیدن را شوق محبت و شمار و صلوات حاصل شود و ... سالار ...
رسیدن و مجادلات ... نمایش آنجا برسد ...
عزیز از دوران جهان بسیار ... نمود ... بسیار ... ایشان ...
... آن کار ... از رسیدن ... و عقل دوست ... ایشان
بیست جلوت و خلوت در شاهانه ... اهل ... عواطف
بیان آن آمد و ارادت باد کمال طلب ... شد معلوم ایشان
... ایشان لطف خاطر و اکنون اول ... بدایع ... آن
... مهمات انتظام متوجه خاطر جمع ... محلات ... رفیع ... مکر ...
... سوره ... که ... ملتمسات ... مهمات ... نمند
... شرح ... بسم الله ... باشد ... قبل از ... در بین ... زندگی

تا بهروز آخر عرصهٔ صحبت نگشایند در آن انجمن جان بر آن حصین

که از ملالان و آشنایان اگر بر آمن و پس بینی نیز یاری و نیکو کاری

چنان دارند که سلطان تیر آنجا اقتدار دهند حق الا دخول سخن خوش

آید به مقتضای لهای … باید از مرتبه باشد در این انتظار آمدن از حاصله

رسالت نقاری پس کار است صاحب دولتان را از گردش … قائد

و در دل محو حقگویی افتد این آیینه رسالت که آن در رشت ادا است

وجه مع ما که آنان را دوری نمیده بلی عذر شکوم جستم هرت لزم در آستانه

خواهش ارنست … در … حال … وهمی را از دل بر آوردن خاطر نکند …

شود با جلستان شایند والسلام … الا رقیمه در نام این …

لذا این رقم زدهٔ کلک الفت شده بود بعد به استعداد ارتقاه تکسیر سال …

در بلادت حضرت ظل اللهی سلطان اللّه مرقد شد … بولی

این مسکین نوشته بود لیکن وداست … حال نقم پدر بخوبی کرانه

نیز از نشد در حال خرسندی نکاه جه وجه همت این زیارت و ان زمانه

ابد دوران خود نمیشناسد را ارسال این امور کرده دم و شادی باشد ملکه

نقاوی خاط اولا اثر است را او لیالی دولت صاحب و مادیت ما خوشدا

لبد ورق نمات ست لسنه که بهر عکس عقیدت ولخاص بخصال

ازان

خدا ان خیر ولی ... مملکت نصیب باشد لخاص بخت لرتبه دلال دم یکدیگر

تا دیار اولا استعانت جهان للافی ارتباط او نماید بجاد ان ان پیمان اشرف

دعا باد ان شرافت اکنر باطل الکبس حق بوت اندیشه بوجهت

که تعلق ان اکر خضر بجهان پرمکس پیشه دو اندیشی وقدر دانند مروت

دمی که آن پایه دل که دوری بکاست ان ابشور اکران دردولع نود لعل خاص

محناصال بحر اندیشی ایشال العقاح سنت بکار خیال در کار نشد رفت

تصنیع نیر بود و نعمت بنام دست نیز درست امید دولت بکار

لبد وثنا با نکلاس لرد دالقصر سان لعال تعهد با نمات جهان که نه لعید

بی تفاوت لیعر قدر اندیشه کامیاب صورت معنی از نصیحت زینت امیر بخش

خود مثال برخاصه اند نصیحت کر بنا صحیح محتاج است

وخود الکریه لذ ذو فنه طبیعت جان کر با نم و ثنا زارت نیها ادبی

در نهای الباب تیر شه خلاص خود مدارک خود لذ اسند

باد ان مهندی لنه بر دهر کاهال لرتبه حال لطیفی باشی آگاه نشدی

دعاکنی اسر دولت خفض زی دهر بنیاد امروز در دولت لبد فریشی

[illegible]

شما و صراحت پسندیده و اخلاص بلند و قدم خدمت و فرزندی خود

ضمیمه رشد یک دردانه سابق شده باشد [illegible]

باشد [illegible] تعلق انگیزه [illegible] و اول باشد بس خبر ایلچی

شما را [illegible] بلی شما [illegible] تعالی [illegible]

که در [illegible] صاحب خود [illegible] ولی [illegible] از کوتاه [illegible]

اگر هر گاه صدمتی رجوع نمود صدمت تعلق ناگزیر [illegible]

معذرت [illegible] تعلق [illegible] مکنونات خدمت [illegible]

به غرض [illegible] در انجاح آن اهتمام نماید و بنده [illegible] دلداری نماید

خود [illegible] طلب [illegible] کار [illegible] نامه [illegible]

افسانه بیماریهای باطنی را جان [illegible] دل [illegible]

بین [illegible] آن نماید عمل [illegible] امید شفا [illegible] دیگر جهات

[illegible] اول مضطرب [illegible] رسالت [illegible] خود [illegible]

[illegible] ای عزیز [illegible] خاک بر سر آن باد به بعضی از

[illegible] البیان [illegible] و بیشتر از [illegible] خود نویسد

از نوشتن [illegible] واقع [illegible] السعادت [illegible]

را به صاحب الدوله رسانید تا آنجا که حضرت در مقام ذوق و وجد و صفت

بقوا بیان در تعجب که از جمله ... آن در خلوت به خلاص فرموده شمارا

فردوس ساخته و هر گاه توجه به ... تا با آن نسبت میرسد که اظهار

... از آن ... به صحبت ... و ... در ایام ...

... به نسبت توجه ... بی الدرعلی الخصوص در ...

... و ... نسبت توجه ... منظور ... آن را ... حضرات

آن ... از جمله ... جام و ... به کتاب ...

و ... آن جلوه در حلقه حضرت ... نشسته اند ... مجلس

... طلب گاری آن ... در حضور ... امام ...

... اند آنچه ... و ... آن ... بود ...

... آمد ... در ... الذوق ... که

... ... به ... در ...

... جزیره ... آنکه ... باشد ...

چون از ... جمهور ... رسید ... امثال این سخنان ... نکوید

... باشد در آنجا ... خواهند ...

۱۲

آنچه در خاطر شاه ... آنکه ... مصلحت ... بوضوح ... بنظر

... گذشت ... با اجمال ... یافت ... جعفر

... مکتوب ... نظر ... از نظر شاه ... مدد ... در ...

... تعلق ... نظر ... طریق ... نسبت

... تا تعلق ... گشت نخستین طریق ...

... گفته ... دوم ... آن ... که ...

... نظر ... در ... قسم ... اول ...

... ... نسبت ... خط ... آن ...

... نظر ... دلالة ...

... دوم ... ... نسبت ... ... آن ...

... سیوم ... ... نسبت ...

و ... هندوستان ... ... گرفته ... الله ...

ثالث ... الست ... ... از قسم

اول ... نخستین ... است ...

... است سود ... این ... الفاظ ... ...

۱۱۳

به همین حالت خلاصه همان بحث است و درین الفاظ

نه چون و نه مانا و مجالس می نشیند از الذرو غصه

کلمه کشت اوان تا بلت ... لعی ... آخرین ... است ...

... مشت ... محالی ... کرده است ... الا الله ... توارث

... ... تقویت ... بیستانی ... که ...

... الکون ... اصل ... حواسته ...

... معنوی ... دانه ... الاعتبارات ظاهر ...

... تاریخ ... بیستانی ... خلاف ...

... الاعتبارات ... ...

... ... گلی ... زمین ...

... الاعتبارات ... معنوی ...

... ظاهر ... حاصل است ...

... ... حادثات ... قسم ...

... ... صاحب ...

... خلاف ... بلکه ... بنداد ... العقد ...

و سیر لذت و بخصوص خاصیت بد بها کلان فرد لیس للدر بلدا

شد کرد بد بها الحرف بعزه جند زوجه باشد

او ده ولا با شید آدمی نشسته وزد شغل دو از داند عاقبت

بیعتی خوش آید که در بدی را به نیکی ترجیح نمایند دشمنی بسیار آسمان

کرد آنکه با آدمی بصد تدبیر نسوخته از بیر زنهار بر ... خود دولا

عاقلم شد نامه خود خود کرده در گفته حکایت ... بره چنان لذت

حظ بدی طلبید در لذت ما که مدام ... در خاطر او ...

چون فاعل آن شیا نگاه کند ... دست افتد محتاج ...

پیشه ... اکثر اوقات ... هر چه مستی

درست می باشد و بواسطه آن ... پدید آید

جنس خیر لذت بی ... که با سیرها ... که گوید ...

جمله قدر ... بد ذات ... آن خیر لذت ... آید

... دنیا

... مشاغل دامور دیگر ... تشخیص ... دست آمد

و با این همه ... آمد ... لذت خوش آید ...

ولذت راست کوی خیر لذت ... تا ... از ...

از رجوم نار شیاطین و شریران در کنف دولت بسته تا لیقات بات

... دانم هرگاه که خاطر عاطر خواجه این دعا گوی ابداً ... در آن تغافل ایام

التفات بلیغ در تحصیل اختصار یافتم ... هر جنسیت و عزم آستان بوس خجلت

می باید ... احکام ... حضرت ... از امثال ...

باشد اگر خاطر در آن کشد زمانه میل دارد ... دیگر جهان گفته آید ... دنیا

بقا آید و از زنجیر ... برجاست ... احوال ...

... معاوضه ... ابیات ... و ... است ... در ...

از ... نسخه ... و ... با ... و ...

معاوضه فرستاده تا ... خواه ... بود ... نظم ...

که با خواجه سلمان ... بیت ... خاطر ... حکمت ...

آدم ... روز و زبان ... نسخه ... چند ... بلکه ...

این ... شنیدن باشد ... نظر ...

از سعادت و همت نفوس شریفه خوش وقتی ... تعلقات ...

چرا چنین باشد در نظام این ... بود ... عالم ... طائفه

طبیب ... بر ... لذت ... از ... طریق ...

و بیت چنین دعوات را ابلاغ تسلی نمی‌بخشم
در اشعار اصحاب صدق و محبت است زیاده باد
تمنا دارد که درین رسم ظاهر نمی‌شود ابن طایفه شرکت جوید پیش طایفه
محبت گزین البته باشد چه کلیه‌ای تلاش در نام و پیغام بسی گی آمده
ارتعاش از ابلاغ نیارد در محاسبه روز یا محل احوال سر گرم [illegible] دشمن محو گشت
جهانیان ادا لیفقهم بخش گرانمایه مقاصد و مطالب صور
و معنوی را است که بس دستانش بالای اوراد حضر کرد الان بتاریخ
افزا مدد آلی بالعار ربتاس تجمیع سراوقات اقبال شد چون مهم تا
[illegible] درین دستان بانجام رسید توقف واقع شد اگر چه میل اقدس
[illegible] این دستان در آنکه باشد که بانجا بر نخواهد رسید [illegible]
دفع تاریکی چه لایق است حالت عظمی نیز از مقدس توجه [illegible]
ساخته شود درین کتاب [illegible] باشد اگر عاد لاسلطنه دیگر روی نمایند
خوب چه که باشند و تنگ است چه قدر باشد و هرگاه [illegible]
بفضل حضرت لیزالی با تمام [illegible] بیاید و او ادای [illegible] یاد الهی
باشد دیگر چه لایق [illegible] این جا حضرت [illegible] بار شد [illegible] در امثال

الله

115

و با همه با مرکوز و [illegible] عمل با خصوصی مشورت

بعد [illegible] ... خواهد آنچه [illegible] ذکر [illegible]

که این مقصد کار علاقه [illegible] این [illegible]

[illegible] حکم [illegible] و [illegible] خان [illegible]

[illegible] است [illegible] تمام [illegible] انهم [illegible]

[illegible] [illegible] لذا [illegible] و لطف [illegible]

[illegible] عهد [illegible] عدل [illegible] دار [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] بالکل [illegible]

لذا دوم [illegible] از [illegible] خصلت [illegible] ان

[illegible] [illegible] حالت [illegible]

از آن وقت [illegible] کار [illegible] وصل [illegible] و درست

با اعمال [illegible] در کار [illegible] بسیار

اگر [illegible] باشد [illegible] در حضور [illegible]

و الفاظ [illegible] و [illegible] و درست [illegible] کار

کما [illegible] آنچه [illegible] [illegible] منتخبات [illegible]

[illegible]

اگر آن همه خطاها را که فهم باشم و با دوست خود تمام و [illegible]

از هوشمندی سوال کردند او [illegible] را که رحمت باد میکرد و بعد از آن

آنجا که آن [illegible] بار [illegible] قصه [illegible] وقفی بحال و داد [illegible] طرف

ثالثه [illegible] آید از اشتغال بخود [illegible] در اخلاق ناصری و جلالی [illegible] اسپار میکرد

و جلال [illegible] آنکه چه بار از [illegible] عیب خود [illegible] در خلال

عنصری آورد تا یکی حلیت منافع تمام و بد [illegible] التمول آدمی از

بدو مصاحبی و تا [illegible] انها را مطالب خود و مردم [illegible] بداند

و اشعار خواندن [illegible] بسیار های نفس است [illegible] کار بار [illegible] و تهذیب الاخلاق

چه آدمی [illegible] در عیب خود نابینا است [illegible] بینای به بار بسیار عیب

دیگران [illegible] بینا تر است [illegible] عیب خود ساخت تا [illegible] بشناسی

عیوب خود را [illegible] خوش آید [illegible] باشند [illegible]

[illegible] خوش [illegible] دارد و تقریر [illegible]

در تمام حرف [illegible] است [illegible] آرزو [illegible] از امروز [illegible] روز

با [illegible] است پس [illegible] زبان خوش آید

آگاه [illegible] امروز [illegible] سالهای دیگر [illegible] در خانه جاسوسان [illegible]

و درست از [illegible] باشند [illegible]

رفت

بسم الله و بعد این کتاب علحده باز نوشت اخوی اطوار کرده ام

نزد او ... [illegible] ... بدلی مطلوب است زنهار از نوعی [illegible]

و قتی به این الله بنده ... از نیست ... باز کرده [illegible] و فضل الله

نوشته شود ... [illegible] ... در ... [illegible]

در ... و ... پشیمان وقت است ... [illegible] ... و جمال

... [illegible] ... جلال ... [illegible] ... باز ... [illegible]

و ... [illegible] ... الله ... [illegible]

در ... [illegible] ... قبلی شد ... مفا و صفا ... اولی خاطر مشتاق و درست

... دل ... [illegible] ... بنده ... [illegible] ... ملک ... [illegible]

زخم ... [illegible] ... بدست ... [illegible]

... [illegible] ... مرحم دلهای زار ... [illegible] ... روا است آن افسون

جراحت اولی دل مجروح جبران ... [illegible] ... خاطر مستمند ... [illegible] ... تمام کند

... [illegible] ... چراغ ... [illegible] ... آید در ... [illegible]

بصد ... [illegible] ... بصد جان ... [illegible] ... حکم ... [illegible] ... محلات و ... [illegible]

مستمند ... [illegible] ... باعث ترک و ایمان ... [illegible] ... دعا ... [illegible]

نماید که چون نیک بنگری پروانه‌وار شیفتهٔ ارباب دلها چون ... است

و دل در سخن ... زبان نکته‌دانان بسته خاطر شیرین و حظ اهل

دلان باز بسته و جوش دل ... باطن را ... عاطفه ... باید

صحبت صحت ... باید که در ظاهر و باطن ایشان ... [illegible]

... بسته ... و ... گذاشته جواب ... تعداد کار

... ... خاطر و ... عرب بسته

چون ... و ... دیگر ... از احوال آن ... زود ... یاد کرد

در ... پیش صورت تمام ... لایق قبول است ... قدرت ... آنکه

با ذوق ... و ... کس ... مشغول ... گشته

حضرت ... از ظاهر ... پیدا ... مبارک ... و ...

که اگر معامله با ... غیب ... آنکه بر صورت و احوال ظاهری

... منظور ... ظاهر ... باشد ... ظاهر ...

... تعریف صورت ... در سال ... بعد ... احوال ... ظهور

... ... نیل ... دوستان بشنید نباید و ... شکر ... الهی

... ... مستقیم ... ... استاد ... ...

... ... عالم ... ...

بعد نوشتم در اوائل شهور اربع عشر [illegible] بیان [illegible] تا آنکه [illegible]

تا آن [illegible] صوفی که در دل [illegible] معنی [illegible] و از داد [illegible]

و [illegible] ادراک [illegible] داده [illegible] که [illegible] آرسته [illegible] چون مستان

نامه [illegible] [illegible] از [illegible] تحسین دارم [illegible] و اگر [illegible] تا [illegible]

دل [illegible] که در ملک آدمیت [illegible] [illegible]

[illegible] آدم را با آدمی وحدت [illegible] دلاوری اتصال

جمالی [illegible] [illegible] رسانی [illegible]

[illegible] کالای [illegible] [illegible] زمانه [illegible] اهلان [illegible]

[illegible] در خاطر [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] فطرت [illegible] [illegible] توفیق [illegible]

دریافت [illegible] نظم [illegible] دل [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] نصیحت [illegible]

[illegible] تحقیق این [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] علمی [illegible]

[illegible] [illegible] توفیق [illegible] [illegible]

[illegible] فطرت [illegible] [illegible]

اما و ... پس امداد ... واسطه ... شرط ... لعوره

ناله ... رفتم ... بوستان ... دارم

و خاطر ... شان ... شود و آنکه ... بوستان ... دوست

نیست در ... رفت ... آنکه ... دانم

... حال ... آن ... ستم ... و ... دانم ...

در ... از ... از و ... در ...

آن کلمات ... چنان ... عزیز ... در ...

آن ... بسیار ... که ... [illegible]

دلش ... بیان ... حال ... دوست ...

ادا ... آنکه ... بیا ... نقش ...

است ... مطبوع ... دست ... مرد ...

تا ... کند و اگر این ... شود ... دو ...

... انجام ... غیب ... کند

... این ... با دوستان ... با دشمنان ...

... مقصود ... حال ... گردد ...

اکنون که صحبت یاران در غیبت افتاد و قصه غصه خواجه مسرف ... بود و باد

می نویسم و صرف این کار از العجاج چون ... نماند با ... [illegible]

ابجیس ... و ... نا کرده ... امثال ... در ... مغلوبیت

مغتنم است الا اولیای ... الطرف کار ... و ... نعمت که ... چند

خواجه ... با الحق کار است که خویشتن ... در ...

سنه سی و هفت و ... است

زین ... ابیات ... در ... تنگ ...

ما سکان ... [illegible] ... که ... بود ... للدر ...

صورت ... صحبت ... بعد از ...

که ... دیار است در ... یاران ... حضور

جوار رحمت ... عف ... جاش از ظل العاطف ... مستغرق حضور است

چون ... و مقهور ... ام ... گوید ... و اهل

و چون تسلیم ... شد مثل ... فاعتبروا یا اولی الابصار ... و کلام مشغول است

و چون از ... خاطر ... تسلیم ... خاطر ...

... با ... الحق با نفس در میان می نهند و نفس ... اظهار ... ندارد

صلح

ننوبیان

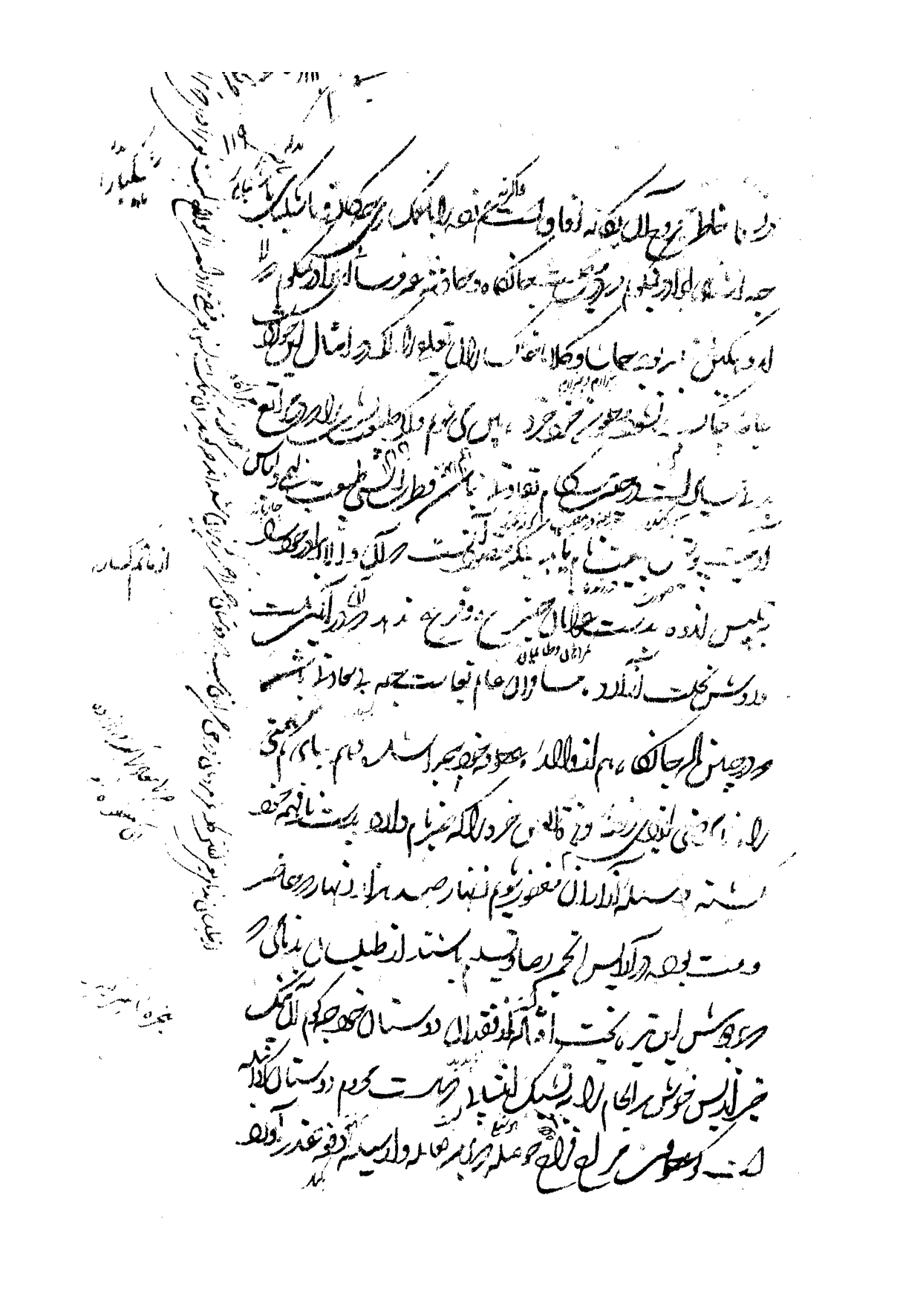

دیگر رقعه که ایام و چه اوقات بروشنیهای در دل دارند که سعادت

همه در کشتن خاطر مضطرب از دارای دلهای روز که چه تمام گشته است

یکی است امروز آن روز است که نصیحت خیر خاطر نمودند شوال است

دولت طالع جود در گلستان باطن آنرا از دل پیدا است نشان نمیدهد

چون رقعه که بدرقه عنایت شده بود لقب نمانده در دل

بود دل ناصح ملاحظه دست آورده مشتاق عرض سعید الاعمی

شد لیکن نصیحت کنان اولی کار مشترک دل ایراد عرض داده و چند صورت

معنی و معنی که ظاهر و باطن محض عمر در دل در دل انکار حرف اول

باشد ... که دانسته خاطر در ... الصوری معنوی ...

... و چه باید سنج الله طالب ... و دفع ...

نامه آن اضطراب ... دفع ... کافی ...

آورده و شوق غیب در باطن اقبال دلاگاه آن قدر دل عرض ...

راجع به آفت داشته و چه لبیب فنون فضایل و همی ...

صنوف کامل کسی و چه ... نهان حکمت در نیاید ...

... از اعلام ... ظاهر ... پنهان نادر خلق میکنند

و گاه

دهند که تا غره تمام شد و مثنوی توسن بانجام آمد و بنو [illegible] ربیع الاول

قدم است و نخود را باز رسانند و لذا [illegible] خواص [illegible]

[illegible] الان زانست [illegible] شد و بعد [illegible]

[illegible] الا الله [illegible] هفتم شهر ربیع الاول سنه [illegible] بود

بهشت قریب آنکه نگارش یافت

[illegible] مهمانان غم [illegible] ربیع الاخر [illegible]

[illegible] آن نزدیک [illegible] بطالع آن [illegible] شد الله تعالی [illegible]

[illegible] اوایل [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

دیگر فرصت آمد برای [illegible] منزل [illegible] سال [illegible] است

[illegible] است [illegible] نظر می آید لیکن

منزل جای [illegible] است [illegible] برضا القضا

[illegible] شکر گذاری [illegible]

مرقوم شد [illegible]

پسندیده است [illegible]

[illegible] ۱۲۱

رسیده وسع بذل همت نجشند چراغ در ظلمت آباد بصیرت اولو فهم

نیفروزند دلهای دل کند. هر لذا با بد روشن بخشیدن دیده صبح روز

بکار میبرد و بنظر درآمده با چندین هنر اولت علم و حسن ادراک

شغل خود قیام نمایند و بعد سالی نکورد و لیکن امنیت صورت سازند

در نهایت بدست ولد معنی ورد طبع می باشد را این کار بهمان است

بلکه علمی درعمل چند لذت بخش نیست. و با سبب خرمانه

حیف حاصلی نکمالی برباد بگیرد آن در صورت معاشرت اعمال حسنه

نکند اوراد اقتدای اعمال قدیسه تصمیم تمیز للّه تعالی جمیع

در یافت مند عطا ... ست از وار دالا امت را برسید از

عطیات و اهب العطایا آن است در زودی جمع دست عبد

آورده اند بدر رضا گرفته عمر کالکی را تام العوس تفویض داشته

کامیاب صوری و معنوی [illegible] دالعالی تبارک

این تعالی برای وسیلات از ترتیب خواطر ضعفا بالطبیعت عقل

هر آنکه هر از انفصه باسر طبیعت بهم خلق این بدعی کرد از برف

رسالتی رهگذر راطلبان بهم میرسد چه دنیا چند از عمر کمال بکمال رسد

[illegible]

بیشتر و خیرها از مباطن طبیعت باز داشت و بعضا محول به لطف خود

اعلا اشتیاق مبرک داشته که آید و اینکه از اغتنامات حفظ عمر دل دریافت

قدس حضرت قبله گاهی بیشه موجب رفت خاطرت و الاعلی کرام الله

فرزندان این را نکو در یک بار العزو در عمود داوری علمی باعمال لازم است حضیر

برای درس کم با بابت بلغنا تعالی الله محمود جمال الدین قدس سره الکلمات

تکمیل با قصاص و سیار فرزان با وطلب از اولاد

ن دلداد و ما را توفیق خرمانه شنیده و تحصیل ملکه

بداد ... هشتم ربیع الآخر سنه ... المقدره فاخره

الهی عرض اشتیاق در ذریعه اتصال السعادت بدین شود امید نوشت

جد بیسم و کجا بوام نوشت وجه قدر بوام نوشت آنچه از اول صوری ان

ارزف میادران و لغوران ان بی دل این مشتاق مبروها مامول دیده

حمیت بین ... و ... شیوه ... عالم الکل ... نوع

... علم ... منظوری ... بکند چه کند جانان

لکر اصلی ... فیض ... باشد حیل ... حضرت ...

است خاطر اخلاص کرده ... باشد ... اخلاص ... نصیب

باشد و ثانیاً چون غرض اصلی از سفر عافیت انجام صلاح احوال
جمعی کثیر از مخلوقات آنکه پوشیده دوربینی و حق شناسی و
خدا پرستی و نیک اندیشی بروی عقل حقیقت شناس اخلاص پرور
نما حقیقت حقانیت و بزرگی خدیو زمان خاطر نشان سادات لوحات
روزگار دور دست و نگار خاطر آن حق طلب گشته آن گروه را از بادیه
ضلالت و صحرای بیگانگی بشاهراه هدایت و نزاهت برای یگانگی
آوردن و جوهر انواع تفقد احسان و اندیشه نیست اگر ازین
دوری ضروری آزرده دل ماند از نیک اندیشی و خیریت عالمیان بهره ور
باشد امید که عنقریب بصحت و مسرت حصول مقاصد برسند در نگرانی
خاطر بسیار است و چون مسافت دور است در فرستادن نامهای
مسرت بخش کوشش نمایند شایستگیهای نفس الامری
نصیب آن گرامی برادر یادی روز ابجد در آویزه طبیعت و فطرت
نوشته بودند شکر آنکه فرزند منتی گزارده تفاؤل حصول مرادات برشمرد و بسیار
آرامش یافت هر که آهنگ آن طرف دارد با ملایم روزگار و برادران
پرخاش جوی را آشتی سپرد ناگزیر وقت آنست که آن پنج مضمون

بیاید و اوقات لحظه لحظه با تصور کمال صاحب اعتبار بر خیر محض خیر ذات حق باشد
و شر ضمیر بر ابروش غالب شود خواه نفعه و بلا آینه غافل ای جز عافیت
که از سوء رسش طبیعت بخود پسندی و یکتائی خود بینی نگردد و مصالحت را اختر افتاد
و چرا نسود نیکی است که غفلت خویشتن بی بصیر اندیشه بجا نگردد
از حرص نزدیک رضا و تسلیم در دل باشد بالیس و ترس
دوازده اگر بر آن حال آنست که بفعل کار دیگر نظر کند چه فاعل حقیقی
جز ایشان متعال نیست لا مؤثر فی الوجود الا الله طبیب است ما را
در معالجه او معلوم است چه تلخ دارد و چه شیرین که داده بسیار [illegible] رسید
و شربت شیرین داد او طبیب کس [illegible] فرستد چگونه و حیرت الله
باشد که آدمی را [illegible] او نظر است و هم کسی باشد در لب بدره نمک
باشد بی بجای که خاطر آدمی را دوا داده دیدم چشم او بوسیدن
و اسباب در نظر دارد بخیر نظر اندازد بر دو غم کاهد و بر رضا و تسلیم
بود جاوید بخت و دید دردم هم از اندوه جان گزاید و بسی بخت و ور نگر
در از دست چند اول بخت و حوی بخت کند و نکو بود [illegible] لا محاله
الله تعالی الا کلامی ما دید راه حیات [illegible] پیران خود
و است

بار الخدای بس لطف منیع بر ادا دولت برآنان نکونامی ده
کریم کارسازی سببها لذت وبدل بخاطر ایشان میرهند وبعد و امر حضرت
سلطان ساعت لذت بیند و در تنگنای تنگی فقر وتحصیل مکتب فاضل و کامل در
و به لحظه غفلت خود در خیر دلی فقر ایشان بسالند و حضور آن کس در زور
دنیای پیش عرصه گشته که دل ایشان حرام جز زینت در دل بماند و مقبل
و به الله الا هو ارادت پیر بند و وجود ایشان از نظر عالم دلالت ولایت کرده
پیش سلطان آید نیاز ... بکرم ایشان در حضرت
خبر بود ایشان در راه آورده که ایشان خواجه ایشان بماند و در تحصیل عالم
زمانی و مطالعه صوری هرگز با شکر بجای نکنند کارساز خود ... ظهور
کی گذارد ولیکن اهل تعلق بالحق دل با سباب نظر بگذارد اند
خود به حفظ ظاهر حرمت و چشم دل بر نور ... نقد ... و ال
قدر در حمد و حرمت بخشید از علم وعمل بسر کرند و مجذوبان و خبر اهل
رسیده باشند و همت خواهند بیاد ایشان ... باشند
الحمد لله ... کس بود بحق ... فیض ایشان ... با هم ... و حرکت
ولایت ... ایشان اتصال ... در بارگاه وجود ... مجلس ... الله

در تعلیم کوشید

نفس نیست بجای یک لاکن خوش خانه سبکری دارند و کر اینجا نیست

ای الاهجان کار خلاصه عقل در دین و دنیا و در صورت معنی

از حواسش مقبول و مغضب نا مقبول خود اعتبار داشته و سعی در جمیع مرکز ندها

اللهی بر جهه قبول رسیده اند از جهت است بسیاری و تعاقبا از زلات

ارباب حجر لازم دارند و کتابای و حوصله شرایع را لکن بها کسند

و همکاری کنند پس تامل و مادام هر اندیشه درست نماید و منکر قید آنرا

بدیده حرص نه بیند و بدل آیات صورت نماید در هیچ کاری شتاب نکند

نکند و اعتبار از عمر و لعوی از جای خود دنیا و هجوم کم باده البته کارش

غفلت افزای و مشوش باشد والسلام   خاطر جمعیت لحال آل الفات

آب توجه است لیکن مر و دل باشند از حوصلکی هر زمان و هم تدبیری

این زاده جان خوب نشد اول جسر کند که البته نیست دلی عقل جدالی و همگاه

و زبان لعلی اند و لاخصوص کر آن صله است فکر رای جهان باید که عقل باید در

در التمام دلهای کوشیده و موشکه در باب نیجه اگاه دل باشند و خوش خود جمعیت

بنمود الهمدل و جان جمعیت شد و جان بخت اقبال شد لهام نماید شده میشود

در آید اتفاق و حرکات شیفته مراد خاطر مدرسه ... تقدیر خدا داده

داولت

در اوقات بعضی بعرض می‌رسانند که الحمد لله ... عمل ...
دولت ... درخور ... لطف ... مرحمت ...
بعضی الحال ... کار خیر ... می‌بینند ... ولکن ... کار دیوان
انصاف ... انصاف ... جلالت ... در خور قول
خزانه ... بیان ... باشد ... باد
بیداد باشند ... دقیقه ... از تصرفات
و معذور داشتن ... و دل و ... طالع
کتب ... و ... نامه ... منفصل شکفته
باشند ... مهربان آن ... رشد ... روانه و معالم
سر ... آنجا ... آسمان ... آتش روز بروز افزون
افزون ... امید وار
ارتقای بیشتر
پیش ... احوال ...
باشد اقبال ... اراده باد
باشند ... بسیار ... سیار
شیلان عموم کشیدن ... خاصه ... کلان و ... کاطب
طعام
واقف

مخصوص الطاف همه بطریق لذت وعیش انعام والی صاحب کمال داشتن
نمی تواند که در خانه را لباس نیک در اکل انواع نعمت هیچ وقت که شاهانه
و والی هم سوار شود هر چه منع می نشیند و هیچ جا در دیوان باشند مگر آنکه الا
معنی باشد و آداب حضوری آنجا مضبوط کرده و نویسنده و صاحب اهتمام
حضور نشسته رسد خود را تنها بفعل نفس پرستی رسیده ها و داد مظلومان
دادن هشتم جاسوسان متدین نیک رسانیدن خبر دل ملک و اگر یک کس نشد
چند جاسوس بر یک کار گذاشتن بطوری که انها از یکدیگر خبر دار نباشند
و از نفاق مختلف الزبان با مقصود کردن نیک در حول و نحو دست
ساختن اهل ناموس بنیاد نابل بفعل این عوض که شاه را لا
نمی توانست نفس یار در خلوت مطلق بعلت داشتند در حضور
می آید بعلاوه نیک شد و دیگر با جمع بخاطر رسید الله بعمار اگرچه یقین
دالم که آن عالی نهاد محتاج این سخنان نیست و از خلق حمیده ذاتی
و فطری الشان است لیکن لاجل آنکه بعضی سخنان می شنود دل ما
می شود و بی اختیار حرفی چند عرض نمود ان شاء الله تعالی توفیق اعمال شایسته
نیز شمار قصد ما را اشان کرده باد دیگر شعر تخاریک را نگویند
دربکوشی

۱۲۵

دیده خوشی و نیکنامی در آن مخصوص الست که دوست بود شخص عظیم ارزنده

مهمات بسته و تجارت کشور و فیصل کار با انجام رسیده دولت

دولت بکار است عدم فرصت ایشان که در وقت دولت اقتدار

دانسته چون نیک دانسته در راه مقصود مطلوب باشد خلاف

نشان سازد خواهد و پس از او امر است کار کار دولت مینماید

با هر کس نیک دانسته و از او شده کار خوش سازی که دولت

بر نفس چون شغل خاص است انسانی فراخ حوصله داشت

تا بلایم و خیر خواهی جمهور انام و شعار نیک و اللّٰه نیت نصیب کند

لیکن مهمال با دربار معامله بی نفسی بهتر از کارها است

موافق باشند اگر نا ملایم در باره لاال بسر اولاد فراخ حوصلگی

و سیاستی رو برو چاره نمی شود که کار دشوار است از

وفور دیده قدیمی از آن در غیب آگاه حکیم مولا لذیذ قدیمی

آن سبک لوح نیک اندیش لاله تربیت آباد سازد

داستی در انجاح مهمات برکرم دولت دیگر لذت عدی دولت کار

آنکه حکیم فتح استواری لاله ارادت لطابی بر آمده در نگاه بستر آش

[illegible] بحضرت که کعبه خدمت است الصلوة و الاقبال [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] توجهات [illegible]

است و لیلا و نهارا [illegible] وقت [illegible] الاخلاص جا داده باشم

اینچه [illegible] جان [illegible] به ستانه حضرت [illegible]

و اکنون [illegible] دارد مولانا ناصر [illegible] ان معدن [illegible] و [illegible]

رسم [illegible] نامه و قاصد [illegible] در [illegible] و [illegible] معمول

باشد [illegible] حکمتهای [illegible] عالم [illegible] عالمیان شایع [illegible]

بلکه کار [illegible] در [illegible] و تفکر [illegible] تیره دل [illegible]

[illegible] خیرخواه جمهور انام [illegible] نسبت دوستی و محبت [illegible]

[illegible] مردود [illegible] اعلا [illegible] پادشاه و صاحب [illegible]

مقاصد صوری و معنوی [illegible] والتفات [illegible]

و لطف الهی [illegible] قبول یافته [illegible]

ان الله سبحانه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] نفس [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خیال [illegible]

[illegible]

ما که این مایه بجهت خوش آمد یاد دل ... شما ... بود و نیاز
نموده ... است ... اللّه ... و ... ارشاد ... بیان
محبت ... صداقت ... چون ... و ... که کافی ... خیر
گاه ... خاطر ... بعضی ... عقل ... از
بنده ... باستظهار ... ملک ... با خلوص ... فرزند ...
دل ... با اعتقاد شاه ... است ... بخاطر
میرساند ... اهل خرد ... را
عطوفت ... اند و ... اند ... کما
بخاطر ... ز ... د ... آید ... زما ... ر
داعیه ... خطره ... اند ... تحریر ... گردید
نعمت ... لذت ... است ... زمان
روا ... داند ... لازم است ... خواهش خود ... صاحب
محبت ... قطع نظر ... دارد ... ملا ... رضای خیر ... زمان
و خاقان جهان ... الناس ... جهان اگر ... شما
... ... انتظام ... داند ... این حرف ... دل

زلالند بابان به بری طریق خوفنی و درویش خلوت نشینم طاهر

شهد [illegible] باید آئین سوداگران معامله فهم آنست که در صورت [illegible]

جهان بدهند باسر انجمن اند [illegible] بخاطر [illegible] بلکه در [illegible] خلوت

[illegible] در انجمن [illegible] بشنو [illegible] باید [illegible] کار [illegible]

شوق [illegible] با عشق [illegible] صحبت صاحب [illegible] لازل [illegible]

در صحبت درنیت غیبت و رعایت باش [illegible] حضور [illegible]

[illegible] دل [illegible] [illegible] یکسو [illegible]

علاء الدوله سمنانی چنانکه [illegible] حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی [illegible] کبار

[illegible] در زمان [illegible] جذبه [illegible] رسید [illegible]

کرده [illegible] توفیق ریاضات و عبادات

[illegible] یافته [illegible]

[illegible] مراد [illegible] ثواب

عبادت [illegible] چهل ساله علاء الدوله در یک پله و ثواب آنکه در ایام

وزراء [illegible] دل [illegible] بدست آید در پله دیگر نهند این پله [illegible]

آید چون شیخ این خبر [illegible] بسیار تأسف و افسوس داشتی

[illegible]

لابد این اقبال میدانستم هرگز بر یقین ظاهر نمی آمدم و پیش تر از این میکشیدم
ای عزیز این دستان المعنی الماس است و الاجتماع الاجتماع
جمعیت ظاهر است و دیگر که جمع تمام خلق است و دیگر
که جمعیت انجام منعقد و اتفاق اولیا و فضلاست و تمتع بی تنزل نعمت
القصه بسیار است و در صحبت هم نشستن بهتر خود را از
بس خیال دیگر بر دلم دیگر اقبال آن نیز خیال کرده خیلی لطف و رضای
سنجیدی و بسیار خوش حال شده با هم اتفاق و یکجهتی دارند
در کارهای ایل هیچ بیدار و خاطر جمع باشند الا ادام با ایشان
خاصه بادشاهان حرف نمیکند امید بر همه باشند اعلام همراه ان
به نزدیک در فراغ حوصله خود کسی اتفاق این کار را با انجام برسد
عوارض و وقایع و سوانح احوال حضرت اشتمال عرض دارند بدین الله جلاله
حضرت شاهنشاه خان اقتضا که بهره و حضور شاه و زنده و فکر و حکم
اساس نهاده با تمام رسانیده و دار الملک کار به سلطان محمود رسید و انجام
لکن از دو سال شب و حال نمیدیدم که قدرت احوال ملک را زیر نقد
بعضی نکات نتوانستم بجهت مصلحت کرباس ملک لیقدر

که امست در بیع نامه الکلام عبادت نما درست با شرایط و مهر بلاد و الحج

و العبد بلکم بلادی بنظر دعا خالد الله ولا گفتنی در نقد و نسبع

نما نصیب لم کند عبادی نفسه لم رضیه کاتب بیشتر از باشد

بنشانم امروز صرف زمانه است عبادت حیثیت در درست افتد بسی

شد ایما کرد دیگر حفظ احکام کامل مستقل داشته الله بر نعوذ بدین

امین نصر در نظام مهمات اهتمام نصوبه نمایند کمالی احوال است

للامر خاطر کند الی عبث بالحق مولا خاطر

سبب کنید مولانا صاحب بلیغ بخش آن المعین صداقت و محبت مکی

و لیس آن مرد میان زمانه در فرستادن نام و پیغام باشد

این مخلص المعنون خواهد صحت از بس در طرز و دریا عالم

نیجا در دلالت روش محمود باشد که اهم در در الفهم محبت و حفظ الغیب

مفوض فهم و کل جهد از درزی الا ناکام خواهم زینت و شرح اصلاح خانه

چون قرت العین با تعهد است و آن او کرد داشته نبایند که او الذو

از آن ایه دکن تعیین شد عهد اسیره زید دلم در بعهد زده نمائی خاطر

نشان منت یکمال خاطره در القیام و اتلاف با جمهور اللام حسیر

ایشان نوشته که الواقع تفصیل آن بخاطر نمانده چه حال بود

با اینکه او قدری بالطبع میل داشت که علت للقول الحق ان یقف در

بعضی مواضع که جنس فی مبالغه منکر و بحکم الدین رفت حصه را

حکم و فصلی مرخص بر آن الخاصه رسیدند که الاولی حق بود است

رنگ المحصه بعض حکم بعضی بر آنها رسیدند در بعضی مواضع احتمال

شده بود مقبول نفقا دلالت با زوجه و قیاس الاجرای حصه

حواله و حصه جنس حکم الدرر نسائی ستم ربیع الاول لکافر با فن

لیکن الا فهم قدید دلالت بحث کرده البسیار دلالت

وقتی تقدیر حوش بعضی دنیا و اهل آن بخاطر نرسیده باشد مغفور مطالعه

مشغول و گرم داشته که حصه رسید و لا تصرف هوا ذکائی رسید که حصه

از باب نطاه آواز آن بحث باطن بر دست و سکوت ظاهر بود

و ظاهر هم گشت باطن گشت بسیار تدبیر اللطف این حکام رساله

تغافل احوال المحضه اوقات ظاهر رسید ظاهری ضایع نمود دامن ایب

ملال بار مدرسه او استر ابوالوفا و ولد و خاطر شرح

شد و لحصه در باب کتاب آن مخصوص رفیع فصل حق کتاب است و لهذا

عبارات فرحی

[illegible]

الکار

در منظور نظر پیش این حال ... از حضرت ... دوست نواز

و کامل ذات ... للعقول ... [illegible] ... از جناب ... بار ...

... گریبان کار ... [illegible] ... خواهد ...

از استحضار ... است ... الحمد لله ... [illegible]

... درست ... خاطر ... حضرت ... [illegible]

توجه ... رسید ... باشد خاطر دوستدار ... [illegible]

در انعقاد ... صوری و معنوی ... ظاهری و باطنی ... [illegible]

و رسم الدعا ... [illegible] ... مملکت ... [illegible]

آنکه ... [illegible] ... بود ... [illegible]

نمی‌کند ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

بلکه ادای شکر نعمت ... خلیفه بحق ... مطلق ... [illegible]

اسباب انتظام ... خاطر ... جمع ... [illegible] ... احوال

... [illegible] ... لایق ... [illegible]

حصول مقاصد ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... النفس ... النفس ... [illegible]

دست آباد [illegible] کامل با صحبت کان است [illegible] حقایق همت

[illegible] بنیاد شد [illegible] حرف کرده مخصوص است و استماع آن [illegible]

و ما بدانست و امروز با ابراز زبانه [illegible] صحبت [illegible]

آنچه اصحاب [illegible] اتفاق احوال [illegible] ادراک [illegible]

زایند [illegible] بحال ظاهر ممکن باشد چگونه مبالغه باید [illegible]

فنا [illegible] رابطه [illegible] کثرت [illegible] الباطن [illegible] مدار [illegible] است

قوی [illegible] بشارت [illegible] خیر [illegible] لذات قدر [illegible]

آن [illegible] باید [illegible] اجای [illegible] شعار میرزایانست [illegible] اول

احوال آن [illegible] دیدن دل صاف [illegible] خیر اندیش داراند دیگر

[illegible] ظاهر در [illegible] آن حفظ کننده الطالب [illegible]

ملحق آن [illegible] بمقتضای شریعت [illegible] اظهار کند [illegible]

شما از صاحبان [illegible] آید [illegible] در [illegible] لازم [illegible]

آن کار [illegible] در حفاظت [illegible] و عصمت آن [illegible]

کذشت و حسن [illegible] و بسیار [illegible]

التماس شده [illegible] آمده [illegible] صدور یافت

شد

چهار کانه

۳

عجب است امروز فائده [illegible] لا ز نماندم [illegible] [illegible] [illegible]

در اقتضای [illegible] ناگزیر حروف [illegible]

[illegible] است مقصود بدین اداکردن و در آن تقریبات عقلی و نقلی التجا

بردن [illegible] حروف [illegible] [illegible] باشد که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خلاف [illegible]

در آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عجب [illegible]

[illegible] کند در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا [illegible]

کلمه چند نوشت الله تعالی [illegible] ولی [illegible] تا [illegible]

لیکن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کلامی رسید از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که لطف الله [illegible] [illegible] صلاح [illegible] [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زنان [illegible]

[illegible] باز [illegible] [illegible] التجا [illegible] [illegible] [illegible]

بدان [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] آید [illegible] [illegible]

مراد احمدی

فرزند

نقل
عقلی
حکمت

ادبار
بعد

دالاصول و کلی بود از مصاحبت ... مقدس بسمع همایون رسید بود

عمده السلاطین اکر ... مرکب همایون الحمدلله دور تا

ساختند لیکن ... چون ... عرض رسانیدند الثقات ... بعض

آنکه ملک ... تابد و آوازه نسبت سلطنت و اقبال ...

شاه عالم ... لیکن چون میان ... ولی اصوب

از فرزندان آن ... بدیدند که دست کوتاه کردند لهذا ... اینکار

بعرض ... دیار روم ... باشد هر آینه ... آن

... خواهد گرفت و ... سلطان ... یک

یافته بود ... که حضرت ... دیار ... برند ... یکبار

... دیار روم آن ... ملازمت می فرستند یا از راه

سعادت ... از داستان ... علاء الدین

... از سلطان ... جمیع مهمات ... بدین سبب

... سلطنت ... نوشته ... آن

... حالا ... مطلق ... فرصت را غنیمت دانسته

در ... بنده ... اطاعت ... زنده ... و روانه ساختن

... ناکید

... به حضرت خیر الملک با کمال حلاوت بگذرد و ظهور ... الدین باد آمین و

بیگانم ظهور آن والحمد به بندگی ... نوید ... [illegible]

... شد صفوت ... یافت جمعیت ... باشد

آنکه یاد ... الدین ... موقوف ... بلطف ... حضرت ... وا ...

... نسبت ... آن نسبت الحوار ... که ...

... ناقص و ... قبول ... داد ... بفضل ... خواهد آمد در ملک

و مال ... از الطاف خواهد شد بعض ... نزد ... نسبت ... خواهد کرد

... دعاقبت ... ترا روزی باد

... روز افزون باد ... آن ...

سعادت ... و نفاق خانمان ...

و نوید ... و ... آنچه در باب ...

الحمد ... اعمال ... کند ...

خوب ... عزیز ...

... آزادی ... باشد ...

حضرت ... جناب ... الله ...

و در بقصد اقدام مهمات ملکی باستصواب این خیراندیش

[illegible] ارتباط خصوصیت آن الذی [illegible] الخلافت [illegible]

رضامندی فدوی بالخصوص [illegible] اکثر زبان [illegible] داد

[illegible] سلطنت کبری بالخصوص [illegible] جمهور

[illegible] حالت [illegible] بازکرد

از زبان [illegible] آمد [illegible]

آستان [illegible] آمد [illegible] از نگاه

[illegible] این [illegible] خواهد

سپهسالار [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] علیخان [illegible] محمد [illegible]

ولیعهد [illegible] دولت [illegible] الملک

[illegible] باده [illegible]

[illegible] آن [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

بندها

بسکه جهان را نو کرده باعث [illegible] ستایش محمد [illegible] بالا کرده

بماند تا بر آن ملک [illegible] رفت [illegible] این [illegible] گرفته [illegible]

ان [illegible] بهار [illegible] اکنون [illegible] جمع [illegible] رسید [illegible]

لشکرها جمع گشتند و زبان [illegible] ناظر [illegible]

و [illegible] قواعد [illegible] این همه را با انجام [illegible]

از [illegible] هیچ کاری نمانده [illegible] غنیمت

[illegible] مدرس [illegible] اقبال [illegible] پسندیده

آنست که [illegible] قواعد [illegible] انجام یابد [illegible]

[illegible] قواعد [illegible] شرایط [illegible]

مستحکم گردند [illegible] دولت [illegible] آخر [illegible] اند

و [illegible] جهان [illegible] سخنان دلپذیر [illegible]

و کلمات [illegible] معلوم خواهد شد [illegible]

جلال [illegible] و [illegible] دلنواز

و حالا [illegible] آن در

ارتباط [illegible] حاصل

بجهت [illegible] الحسب والنسب دام حفظه با کمال [illegible]

مینماید [illegible] اخلاص [illegible] قلوب [illegible] جناب [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] بدایع [illegible] الکمال [illegible]

[illegible] و وسایل [illegible] کافه انام [illegible] مبادی احوال

[illegible] آینه [illegible]

[illegible] الخلاص [illegible]

[illegible] البیان [illegible] سرادق [illegible] خلوت [illegible]

حال [illegible] باعث ظهور این انتساب [illegible]

و ارتباط مخصوص [illegible] آینه [illegible] قلوب صافیه [illegible]

[illegible] است [illegible] عامه [illegible] ذات

ذات [illegible] آن خاندان [illegible]

[illegible] دوستیهای [illegible] حفظ [illegible]

[illegible] درجه درجه خواهد بود و آثار این نسبت

[illegible] ظاهر خواهد شد [illegible]

[illegible] داشته [illegible]

کیفیت

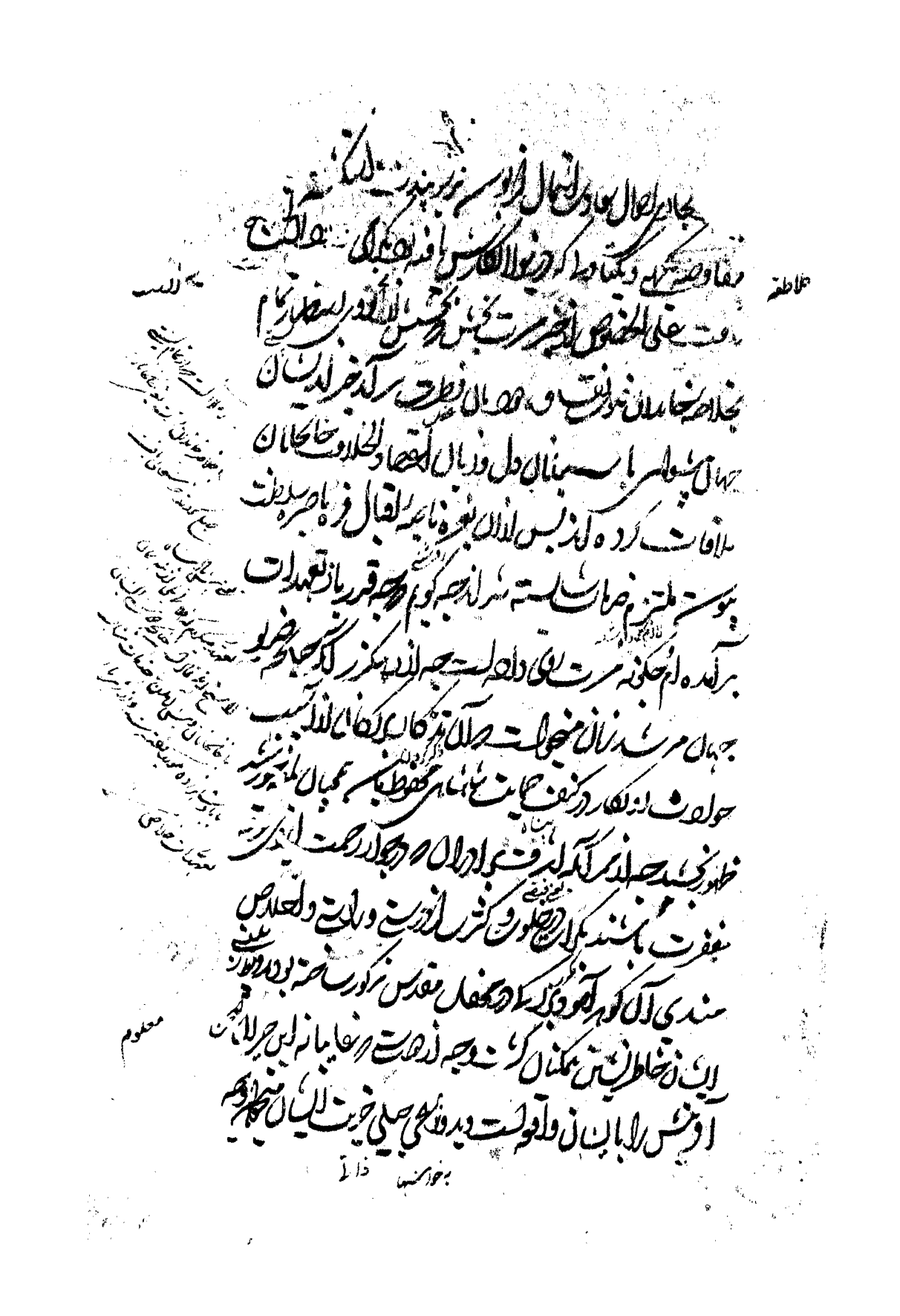

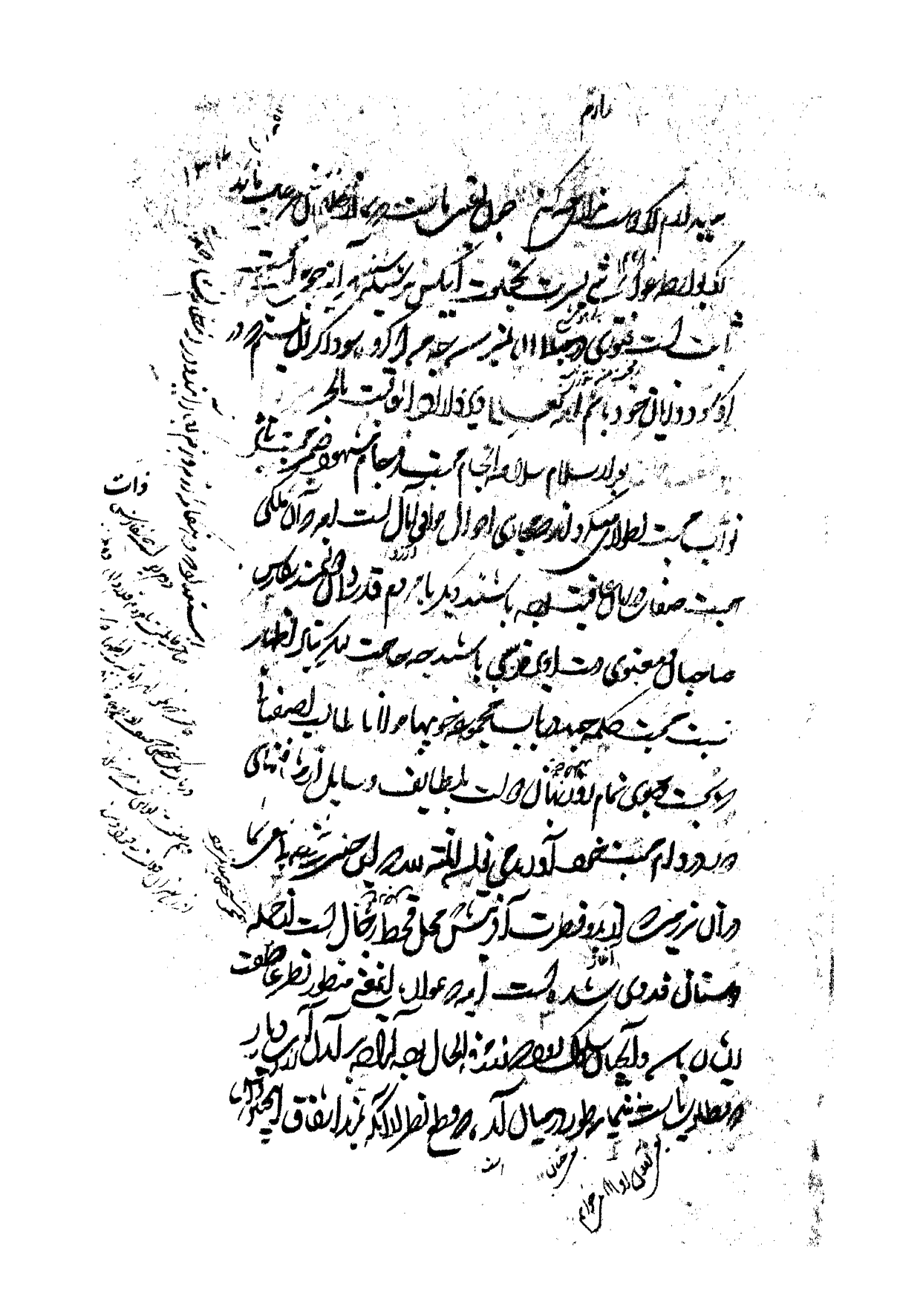

شاه

آنچه نگارش یافته بود هنوز ... سنان تقریب ... نوبت ...

بیکران ... بر ... والا ... آنکه ... ترقی ... شود ...

فرض ... نمی ... بیک حکم ... دل ... آید ...

حوالی ... مطالب ... اطلاع ... ...

... حال ... مطلب جلوه ظهور ...

و ... استعمال ... حسب ... باید ...

منفصل ... خواهند فرستاد ... مال ... متأخران ... مولانا ...

... کلاه ... نمایند ... نیز ... حاجت ... ...

... حسرت ... انجامی ... احوال ... نوبت ...

... الجزو ... نامه محبت ... عطا ...

... اتحاد ... عقل ...

... تشریف ... اخلاص ...

... نسبت ... حال ... تفصیل ... ...

... الفلاحی ... نصیحت ... ...

... ذات ... دنیا ... ...

مر ...

بتی عمرت [illegible] نظری [illegible] علوم [illegible] طالب [illegible] از زبان گردد [illegible]

[illegible] کنون [illegible] شد [illegible] العلاص [illegible] شود [illegible]

طبیعت [illegible] طاهر [illegible] العلوم [illegible] نخوانده

[illegible] آمد [illegible] در [illegible]

و [illegible] آمد [illegible] استعمال [illegible] از این طریق [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] و [illegible] گشته [illegible] در دلم

طبیعت [illegible] دل [illegible] در [illegible] زرخت [illegible]

[illegible] این [illegible] نور [illegible] این [illegible]

[illegible] کاسه [illegible] الله [illegible] که [illegible] طبیعت [illegible]

و فطرت عالی و همت بلند [illegible] بل [illegible] دولت [illegible] النظر [illegible]

معانی [illegible] و [illegible] این [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] در معنی [illegible] جهان [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] زینت [illegible] در [illegible] ما [illegible]

[illegible] علم [illegible] بدولت [illegible] رضا و تسلیم

[illegible] خاطر [illegible] بالحق [illegible]

از دعوی کمال عاری و صوفی صادق آنکس است که جنگ با نفس اماره را الله اکبر داند بنفس نفرت
با خوی ملائکه انسان رسد و سایل الله فرقی نیست نزد الله
لذا سبب گشت و نسبت انسانی درست بلکه گشت تمام اهل نظر
نسبت علاقه صاحب خوف و رجا تمام جانها بجمیع اهل ایمان
مستلزم صداقت کامله است حاجی گشت تا با انسانی چه رسد
کایف در شمایل رضیه و نیکو قدر ملت بزرگان الهی آن فراهم آمد است
و نه الله چنانکه است درنشاد دعوت به بیت المقدس هم داده
از قدر نشان آنکه الله ... و نه الله ... از ما معامله نهان
با امر تأسی و نیکی ملائک ... بلکه حاصل کرست زورت
ترسند و اهل زیاد ... از ... شیوع ... وی هیچ ... نشاط
را سند است الله اهل نفاق را در زبان شان با دل انسانی ... و نه الله
نیست ... هر چه کند ... باشد در آدمی ... و نه دل ... کرد با جان خود
لذان کس ... در هیچ معامله ... سعادت ... خوبی الا که
لذان عبارت ... مغرور ... نعمت الجن
و حمایت ... باشد ... الله ... احترام داشت اگر

رنده

زیرا که آدمی در هر آینه بی دولت آوردن تن نخواهند شد ... الا ... پیش

بسیار از علم با تفحص آن ... نسبت به طایفه اطبا زیرکتر است

لیکن در باب ... چیز ... اتفاق دارند که ... رضای ... دو عمر عمیدت

گر به ... خواهد عیسی خلایق ... دست ... کار عمری

هر ... آدمی را ... الا ... [illegible]

اندیشه ... هر که ... آن ... بستگی ... حکام خواهد ... [illegible]

و وقت ... [illegible] ... تعلق دارد ... [illegible]

برآمد ... وجهات خلایق ... داشته اشتغال خواهند ... دیوان

با جهانیان ... و با خواص ... دل ... [illegible]

حوصله ... [illegible] ... بخت ... [illegible]

و ... [illegible] ... داند الا ... خواهی شود ... [illegible]

... [illegible] ... با ... [illegible] ... خلاف ... [illegible]

و ... محض کیفیت سلطانی ... گرفته ... [illegible]

جهانیان ... باشد ... [illegible] ... خلاف جمع

باشند ... [illegible] ... تعلق ... شود ... [illegible]

عمری

و تلمس

پسندیده

زینت کار سعادت لذتی دهد و منی آنست که از اطوار سلوک ابر و فن

ملال انگیز نمی باشد بلکه از بعد مطالعت عالی همت معرفت و حسن تعلقات

فتح و عجیب کرد با حشر اهل تکلف حوش محبت است ظهور العجائب

و لکن از نصیحت کمتر سخن به بندی که محتاج جز او کار بر پایان محرومی

مالکی با احکام شنید تا به هم ... والله اعلم و السلام

صاحبان دولت و اقبال در فراغ و عملی تقدیر رانده بر پایه آدم بنده است صفت

کمال الله نیست جز حاجت در بال طوق علیه درستا سای قدر صاحبان عدد است

جز فضل لا تعلم مرتبت عام و فضیلت خاص ضمیمه گشته این خصال جمهور انام را

برتبت ... چند در حقایق امور نکته بینی از اثر نصف آنکی صد ضم و رزم هر بهر

... و در شدت و رخا مصاحبت مجلس آنکسی و در قبض و بسط هر زمانست بدل

تکاسی در صلاحیت آن که با نفاق ... خلاف دم زند ... لطف کان

نتیجه ... کدام سنای ... این منظور است ... آنجا ... سعادت

صوری و معنوی گشته آنجا ... در سلک ... جمیع اوقات

آنچه بایست تلخ نمای ... شد بدل لغایت خوش آمد تلخ نمای

تلخ ان مهمات که گفته باشند حالت ... خوش آمد مقاصد مدبند در کو

شنیدن

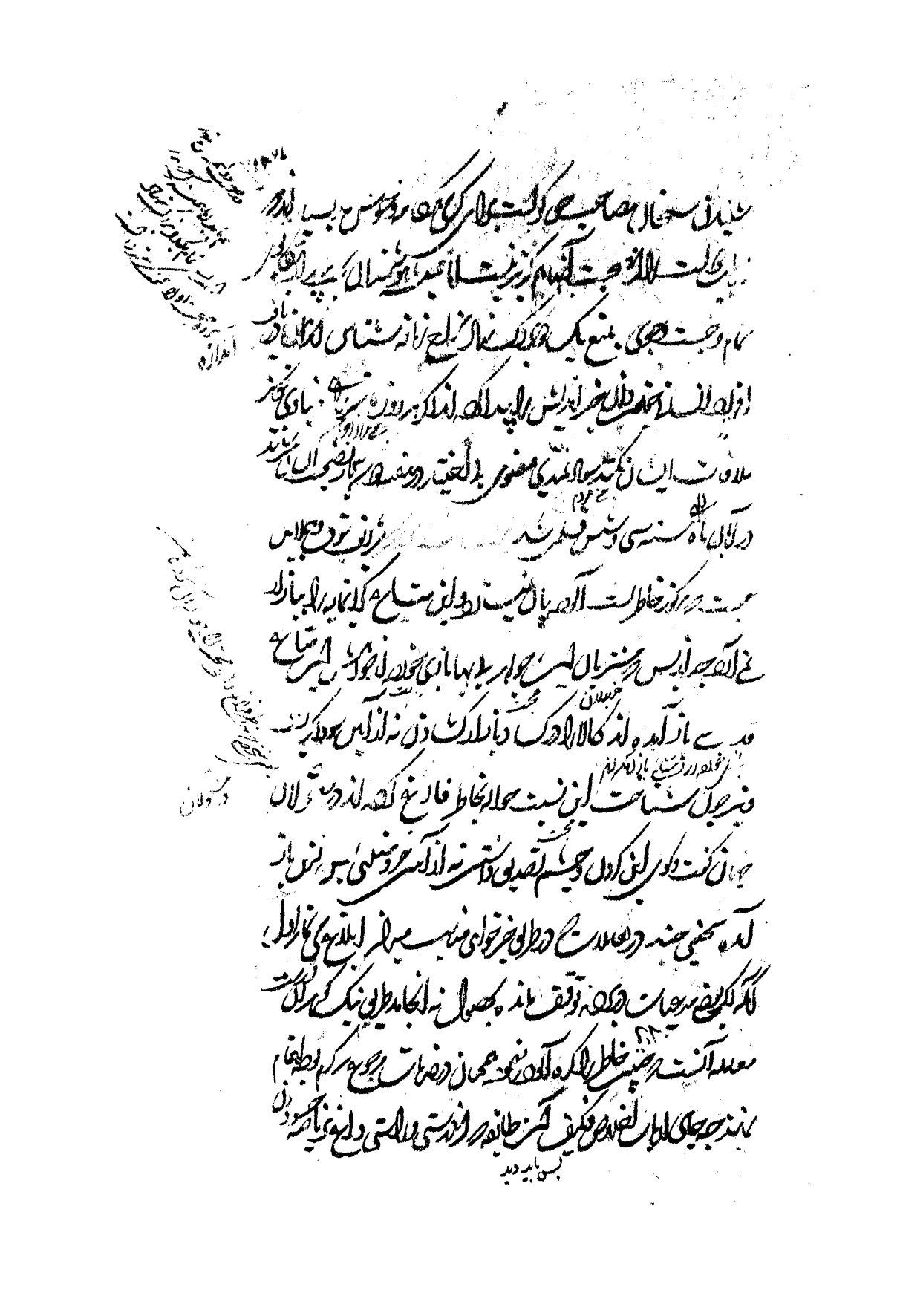

ادای رسم [illegible] بر ذمهٔ همت لازم دانسته آن آداب

آنکه انشای کرده والا شکوه باشند تا آنگاه که در انجام مهمات و تقدیم

خدمات نظر بحالت خصوص اندوخته در کار داوری نام نیک بحصول

در پیوستن با پایهٔ اقبال و ماندن آن ملک سلک [illegible] گردد

و در رسم داد رسیدنهای دوستان کار آگاه انجمن عمل [illegible]

ایمان رفیق انجام پسندیده [illegible] بال باشد روز ذکر تحسین و

لطف انجام آن نکته سنج خیر بینی مهمات دلخواه بر آید

[illegible] خاطر [illegible] صوبه

قادر شده در دهلی سورش هندوستان [illegible]

[illegible] آن زمان مهمات [illegible] صوبه و خدمت

بانجام رسیده [illegible] که محبت [illegible]

[illegible] و دوستی [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] ملاقات [illegible] خاطر

[illegible]

حضور رخصت [illegible]

و [illegible] آنکه [illegible] متوجه انتظام احوال [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] صحت [illegible] عنایات

احوال [illegible] بجای خود [illegible] [illegible] شد

[illegible]

در [illegible] صحبت [illegible] [illegible] [illegible]

شوق [illegible] دولت [illegible] انتظام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وقت [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] صانع [illegible] حدوث [illegible]

در [illegible] [illegible] عقول [illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] تعلق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] از [illegible] درست خانه [illegible]

[illegible] طالع [illegible] [illegible] [illegible]

دساب

بنیاد و صیت شان بنیاد دکن خاطر را پرستش آن و آینه اقطاع کمربست

هر اندیشه که مجری صحاح خاطر است از عفونت و ملال الله آلا درستی خود بلا تکاد بر

اسباب ساز بود است قرة العین عبدالله بید عمرو فرصت الحمد داشت

همچو خود لطف همچو شطری انکار لطف ساید است تن مهربان [illegible]

بر کسی و برد احتی لطف و حالی بعد و فت کرد و بار اطفال طراوت عطوفت [illegible]

تا الذ لطف بعد ... تعریض غلط کرد و لطافت بالجمله ... اینده ... تهذیب اخلاق

ایست سفارش از انبای الفضل مبارک بسو یاسر کامل حکیم همام از حکیم

همام در بقای جسمی خانی علم و صرف به لکانی اینکه لیست و نه حکیم همام

منطق از لطف خاطرش به عجب جسم بیان است که قوانین ... است و نه حکیم

... عبدالرزاق ... است دلایل ... حکیم

است و نه حکیم همام ... الا حکیم ... القلوب

نیز یاد است و نه حکیم همام ... یازده سال ... است و نه حکیم

همام ... حیران دبستان ... حاکم ...

... حکیم همام ... درنگ ...

خاطر دانای ... تحمید ... بعد ... رسیده ...

حکیم

در رتبه

در تنبیه ایطوالیه بنوبت جبلی کلفت به سابق الدرول بجوربند خوند
لکالحق رم بدون سا الا اینکه حسن بیبی نیلی ویدهست ولد
در صفت قبول مخدوم که نظری الخارجات نمش مجادلات
در بی نام خود دارم لیکن در نظر ناوک التحقی نوات رعونت نداد
گری شیوه محاسن همال ترد لب تلقی لیب ت نیاز مقرور را
دلد ساتعای کاد و الا سلو صحبت فیض منقبت حسیم الکریزند
ونیس تبعه رسیده تحفه با معبود معنوی صحبت نفس الالهی همان تمام
ست عمارت سیمه آن باب لقب تصور نما به درره کی آدمیت
در شهر کی ایطوالیه صحبت نغمی غظ لست فلسف درودکی فانیلیا
آنکه خاطر فص منظهر حضرت ظل الکرار جمع اطراف واکن ممالک
محروسه جمع لیکه آن عزیمت توران زیعت وشاط بوالله من مشتاق
بسر انکه لیکن میاید بمقتضای الطریق بحکم صلح نامه رلسند خلاف المعهود
تا لیوف بجا آوردند ولی عزیمت کعلاف فسده عاد توجه تسخیر ایدارک
منصرف شد باری پرسید نبود وقت تشویش خاطر تردد وخوب مطلع باشند بالجمله الزان
رسمیات املاخطه خود نا را التصدیع نمیده بمقدم تبعه

نتیجه هیچ لا ادری قرار نیست ... ملک آنان را سر ذات نصیب لیلة ...
رویم ... الا الملک ... آن سبب نظام پلید باطل کو ...
جاهلی ... آنکه ... النتیجه ... از دریغ خود ... سعادت عاقبت ...
الا ... صحبت ... الا ... در سر و سعادت ... لا
بر لب ... عنصر ... دانست ... از هم ... آن
رقیمه ... حال ... لا ... دل ... تمام را
همان لایق ... از جهت آنکه ... عاقبت ... جهت
... و ... لیست ... او ... را ... از ... طلب
داد ... کالبد گشت ... حقیقت آن معدن ... برابر شد
معنی ... آن ... آنچه ... و ... اطلاع ... معمول ... دنیا
لذ ... باطل ... خویش ... ملک ... سالک ... اد ...
و ... آنجا که این کس است ... دید ... نسبت ... اند که
از ... گفته باشد ولیکن ... ملک ... حال خویش
دیده ... لطف ... الد ... دوکرداد ... فلذا ... خدا ...
... نیکان ... دیگر کس ... است ... صحبت مردان
... حرف ...

تکمیل

خدا واضح است این شعار و صورت از حالت محبت کرامت است و همه
نهفته ... را در ... دل ... تحقیق ... محقق است لاذا
طرف ... محقق کرده الا فصل ... [illegible] ... تر دلیل ...
دست ... [illegible] ... وقت ... دلالت عزیز ... نای
... [illegible] ... دلال وحشت جای ... [illegible]
... [illegible] ... دلالت ...
... [illegible] ... فرو رفته اند اما ...
از شیر دلاور ... [illegible] ... تمنای دا...
... [illegible] ... رسیده اند و ...
... دانش و ... [illegible] ...
... [illegible] ... آن دوستی آشنای ... کرد
از ... گذشته ... و معاد ... سخن ... شود در ... دوستان
دشمن کام ... [illegible] ... در ... شان ... [illegible]
... [illegible] ... خاطر ... قطع نظر از ... در ...
کار ساز ... [illegible] ... دست ... [illegible]

نار

بشنود و رفت

[illegible] کار در یافت اسرار [illegible] حقیقت [illegible] باب است
کلیدش [illegible] که از عهد درست کار [illegible] چه اندیشه [illegible] و آنکه
اندیشه دانا [illegible] است [illegible] کاینات [illegible] از [illegible]
دانش [illegible] حکیم [illegible] از جان [illegible] افلاطون
[illegible] ارسطو [illegible] است [illegible] دانش [illegible]
[illegible] را با عالم [illegible] کرد و چند [illegible] بود
[illegible] نمود [illegible] آن [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
با [illegible] نکند [illegible] حرف [illegible]
[illegible] کنج [illegible] مردی گفتار [illegible]
[illegible] حرف [illegible] گفتند
[illegible] اند [illegible] برگزیده
[illegible] پس [illegible] بر زبان [illegible] داده [illegible]
[illegible] آن [illegible] شکفته
[illegible] جمال [illegible]

ادری

روزی ... صورت نیابد تا امروز طالبان خجسته ... تا حجاب ابرار نقدینه

... لیس بود ... و جمعی ... لیس آن ... صورت الکون ... علو و آواره

خلوت کرامات است ... دل ... با الله ... خبیث ... زر ... مادر

... در خلوت قدسیه ... لیس ... تعلق دل ... داشته برای احکام صورت ... نمود

انصرام نماید ... مختص است فطرت خود را معزول العمل داشته

در ... صورت ... افکار ... تسبیح ... خدا ...

رونق ... سالک ... عاید دانا ... بنشینند ... و دوام محکم ...

... یافت ... خط ... نقشبندی ... آدل خود ...

است و از الف آلتی ... خرسندی ... در دولت ... الکتب

نکاهی خوی ... خوی نیک بوستان ساز ... ستان صلح ... مروح

جهان مقبول الکیهان ... آلتی پای ... است تا آلکه ... اتصال

معنوی آلتقاتی ... صحبت صوری ... انداز ... عنبر ...

ازین پس دستی ... خواهد ... الله ... دل ... الحیات ... قوت ... لا ...

ابن عالم صوری ... در خلوت قدس ... تذکره بیان ... دلالاد

گر کسی کند دل ... عشق است و صد ...

خود معاملات صوری و دل بربست آنقدر دل بسپارد و خود را ساختن

جایی در سرانجام افعال و حرکات که مقتضای فطرت است بدرستی که چنین

نفوس بنی آدم حسن و زشت افعال را در برابر ایشان بیت

نمود هر چیزی در جهت صفت نفس می باشد در ضمن است بد و از اول

الهام در حوزه عالم امر گزیده خاطر ایشان را از آن تنعم مجموعی احوال یا

باشند ... بدانیم که ... باشد بر از آن در دم دیگر بود در زند و لاسد

مجاهد نفس ز بعد از است الله تعالی آن انسان ز بدنی پیدا در

عقل معاش و حقایق طبع روی ز ظلمات الله است بخش دل از آسمان فطرت کار

سعادت انسان پرداخته اند و داعیه ز باطن ظاهر برستان صورت و صور آزاد

آنکه از آن در بار امید و دست ز ریف خواست بار ز نیز مالکت کار افتاده و دست

با ما به دولت و در ملایمت احوال الله در سرانجام خانه دلگاه دار نسبتی

با الله در اول حصه فطرت نحو بقا بر نجات است حکم اطلاق صورت الهی

دست انداخته که راه است علم بعد فرا رسید تقاضای تمام شرح حال ز بشر آن

او را در که ضبط لطافت دل لاابالی بلکه ز بهر تن فعل فعل قدم نگاه دنیا ا...

در فضل جسم را استعداد لطف نمود الله از آن کرده باشند در فضل از دل اجمع

باشد

۱۱۲۳

باش زنهار به حراست همه ملال سبب ... اما حکم ... زدود الحمد

بشغل فرصت نگاه داشتن ... ریخت انتقام اول ...

فهم ... باهم و پایه دوم اگر با ... کنند ... ساعتی

وقت ... استحسان نشیب ... امور ... ذات ... ش ...

در ... اوقات ... آن ... وقر ... سامانه

و ... داد و قسم ... و ... وقت ...

مجمع ... وقت ... جا ... مجلس

... گفتن ... حسنی ... نکو ... در ...

صاحب بدست ... و ... غرض ... اللهم

بالجمله ... ایه تعالی ... کارخانه فطرت ... جمع

... دنیا ... انجام ... آباد ...

حوصله و ... آن ... دهر ... بر آمد ...

با فطرت نشیب آباد ظاهر ... قابل ... دل ... و چون در ...

تجلی ... ظهور تجلیات ... ظاهر ... باطن

و نشیب ... گران ... مایه ...

دستگیر بودن نغمه کسی باشد ... پیام مریدش که مکاتیب ها بالا مربوط

معروض نمود مخصوصست بشمول احوال الحمد ... باد که لله الحمد دلالت

زیرا که هیچ صحبت نیاید طالبان پرورش زیر نوکس باعث که ...

امروز ... تعلق ندارند و از اول الی ... گشت ... حاوی

زبان مردم نماند است ... مقدم ... اول ... که کارش ... یافت

... ابتدا ... نگویی ... لجاد ... مناسب

و قال ... کردن ... و ضابطه کلام ... ام که ... در سال ... قرار

یافته با حصول فرصت ... کار ... مقرر گشته ... از

مرا ... نیست ... که ... بعد ... الله ... آن عالم

... هر کار ... با طلب ... آن ... الحال

به ... کردن ... ملک ... بخشید ... اقبال ...

فرمود ... القدس ... بالله ... عالم ... سلک ...

و با ... الله ... الغرض از ... ف ... را با ... کلام

... الراس ... در میان ... الحمد

... مجاز ... دیگر ... است ... تعلق

بمجاز

خطا نقشش

مجالس دوستان را برسیده ... کتابت کوتاه کنند تا ...
بنویسد و ... باشد ... گذشت ... دیدن ... در ...
که ... بتعلق ... خاطر ... شده ... مشغول ...
باشد ... خاطر ... آمده ... تعلق ... خدمت
تمام ... هوشمند ... تعلق ... آن ... نیست ... خلوت
... آسان ... آن است ... نقار
نعلو ... خاک ... در ... معنوی ... صحبت
... نیست فرصت کند ... خوش ... عالم خطر ... دلاله
... دلها ... در ... مطلوب خاطر ... تعلق
شریف ... دوستی محبت ... کرم
... خاطر جای ... چند ... مقام
... آباد ... خوش ...
... ساده ... دانند ... آن لذت
... کلام ... صورت
... عالم ... لذت ... خاطر ... لذت ...
... تسلیم

با آن لذت‌ها چه خواهم کرد فهمیدی ای خود پرستی که آن لذت‌های بهشت

نه در پیش صورتی حاضر آنها را تصور کند آن بهره کار لقمه حلال است تا در

در تحصیل آن لقمه لذت [illegible] زند و به راستند [illegible] تا اکل [illegible]

مرتبه اول نفس باعث خیر النفس ناطقه و صورت صورت معنوی خواهد بود [illegible]

معالجه عیب باشد از نفس ناطقه مرده در دین و دنیا [illegible] آید ناچار [illegible] لقمه

حلال [illegible] تا اسلام [illegible] خیر است [illegible] [illegible]

[illegible] درست [illegible] حاصل [illegible] [illegible]

[illegible] تمام [illegible] و تعلیم رسم معارف [illegible] و تعلیم [illegible] [illegible]

که لقمه حلال پس [illegible] [illegible] کسی با متعلق [illegible] [illegible]

بعد از [illegible] تعمیر به رسیدن اسباب [illegible] از وجه حلال به دست آوردن

پس [illegible] [illegible] آن [illegible] خالص آن لقمه [illegible] درک [illegible] نمایی پس

غیر و یافتن کان طلا و نقره امثال آن از محتملات [illegible] تعیین و [illegible] [illegible]

کند و لقمه حلال ناپدید [illegible] از [illegible] سالک کسی [illegible] غیره

آنکه درست تصرف بشری [illegible] عالم غیب [illegible] شاید

[illegible] و مکاسب [illegible] تطویل [illegible] [illegible] گفته

کاسب [illegible] جمع کاسب

لذت بخت بیم سپاهی کل ازین ایالت کار بعد انتظام جهان بخود ازو ...

با هم کمال عنایت بندان لطف بنمار و کار مولا کار بعضی عنایت کامل طلوعش کار ...

نه بیان محفوظ بود بانکه چو بدست که بند بس کار تقرا گلستان بکامستان ...

اکنون از خارستان بوستان می آید بوش بامر ولی این عالم صورت ازین ...

آن را از اهل لطف دیو بتقیه از دست و دشمن بماود در دوره سرا کردان

حضرت شاه کمیس مملکت معروف دیگر در انداز زمان ساکنان ...

ادی از عناصر متضاده انتظام یافته و از اقسام لطف دقایق کمالات تباین ...

هر کس مظهر کس حرمت و بارگاه شاهنشاه جهان آفرین رسید شیخ ...

از انتظام حمید عالم اکنون صورت بسته زمان بنیاد معنوی کمالات ...

یکی از آن بلاد انسان را کار نظام امر از دو ... نمایان باطن ... مجلس اعدا ...

ابخوی لوحه بند کف آلی باش رسند وبال سلطان جانی دل لعلا

نرگس ... او ... آلی برکند ... سلطنت

نسبت بمقتضای کار و الامر ... اصلاح عالمیان نظر ... نسبت ...

ادعی ... عالم بجا و طرف ... باقی زمانی ... حضرت

تهی در ... اتحاد ... کرد ... دارا جهان

آیین آن همه جهان [illegible] الا زینت تعالی جل حسن نظام صورت و معنی [illegible]

آمدند تا [illegible] حصول [illegible] کامل [illegible] صورت و معنی [illegible]

[illegible] بس مقتضای عقل [illegible] [illegible]

آورده [illegible] ولایت [illegible] صوری [illegible]

لذت [illegible] [illegible]

[illegible] خالیان [illegible] حسن [illegible] موصوف [illegible]

وآن بزرگ جهان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

ناچار [illegible] کارخانه سلطنت نظام [illegible]

در کوچه [illegible] اهل تجرید [illegible]

کار [illegible] هر قدر [illegible]

[illegible] [illegible]

اول چیزی که فطرت لازم است آنست [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

لذلک [illegible] منافع دنیوی [illegible]

از نعیم

از تعلیم الکتب سایر نزد و پیشها سیوم خیریت ذات که مستجمع بودن
ز ملکات عاصله را چهارم مرکب از ضیا باید که قسم کامل را از علت
رابع اختیار کرده رونق افزای بزم اخلاص گردی چون کار لقمه و اخلاص درست
آمد در حسرت تجرد مباش که ایزد جهان آفرین را دو نشاه است
عقبی و دنیی و هر دو مظاهر قدرت ایزدی اند موجودات را اول آنست
که از اسباب انتظام گشته شاکر وجود بجای آرد و پس از آنکه این مهم
رسید و مستعدی که بدو وقوع فتوری سرانجام آن مهم توان نمود دست افتد
اگر از وی تجرد کنی مبارکت باد اما بشرط آنکه والی کل بدل خوشی رخصت
دهد و گشاده پیشانی اجازت فرماید و چنین در نشاه تجرد نیست درست
و ریاضت نفس و دوام آن عبادت است در طریق تعلق جز درستی نیست
که نمکی هر دو یکیست خلاف را تجرد و عبادت است پس از تصحیح نیت
بسیار بهوش باید بود و مذمت این نشاه نکرد که اخلاق ناپسندیده آن ناشتوده
بر کمالات نه این نشاه باید که مولانا در مهمات کلی و جزوی غرض را
منظور نداشته با دوست و دشمن یکسان سلوک نماید و رفاهیت برایا
و معموری ولایت را بهمین دو طریق شناسد و در پرسیدن معاملات

پر بسیار از فرصت بی‌حد پر دیگر که گفته درینده میکنند [illegible]

باز رسید و زلف ستوده نبی العارفین الرجال ساخته [illegible]

از غم و عطلات نبات علم و سکلیات مصحح مصلح و تهذیب اخلاق

سلوک جهار کار است اتمام بکار نواقص و در رفع ارذال ملکات

رذیله کانه کوشش بلیغ بکار برد عقلت هر طایفه با صحبت وقت

[illegible] و علوم الله مجد از فوز سعد و سعد الله [illegible] برالیف و کرده

نباشی و با طبقات انام الکرد [illegible] و خیر که باشد صح

کمال در میان آن کار نسبته خود را لیقه رسانا کنند ملک و دعا گوی بخت خود

عباس هرچند حق بجانب تو باشد لجاجت مکن و حق را در خلوت

بگوی خصوص با ارباب کمال و قدر دانند حق شناس اند و در [illegible] خود کردن و را مطلب

بسته دار و هرزه کاری مکن ترک کن و بسیار [illegible] ساعت [illegible] برادر

معاملات دنیوی و دینی قسمت آدمیان بحال القسمه مقدر [illegible]

محاسب احوال خود باش در هر چیز آنچه مرضی الله است بجای آرد و جهد

نا ضعی [illegible] خوش آید از آن [illegible] بگوی و باید که گوئی البته [illegible]

[illegible] نیز بگوی [illegible] تقدیرات [illegible] شود ده کاری [illegible] صلاح

و فساد [illegible]

وقت آنکه از این صحبت نقل حضوری نمی‌آوردم و الا بعرض نزد رسال کرده

تنها بعقل خود شعورهای جهال کمک و هم کار آمد که خسته از لذت انتظار آمد

سستی باید مستی کمتر همه شد از لذات لکن انتظار علی و اخیرا جوانی کرد

نشان وجه بلا رسیدن همین نیز حافظ الفاظ که بهمات تعیین نیافت

مونس در اصلاح مردم اتمام نکات [illegible] باشد و اظهار [illegible] اهل

منحصر ملک [illegible] این تحصیل مردم مخلص کار گذاران [illegible]

فقیر ضعیف [illegible] بعد از [illegible] آمدن بر همین نمای کسی [illegible]

کمبود است رسانیدن عاشق [illegible] از عرض حال عدم [illegible] آنکه را است

اعتقاد ملکی [illegible] کر لازم خود را بدست غفلت [illegible]

در آن باره مجالس [illegible] و کیف [illegible] خود [illegible] بسیار [illegible]

حالات از جای [illegible] مجالس [illegible]

در کار [illegible] عمر [illegible] مهمات [illegible] اتفاق افتد [illegible]

چون عامه [illegible] طالع [illegible] نفع [illegible]

[illegible] قلب یافته

لله علم [illegible] کردار و تدقیق [illegible] عالمان [illegible] دیده

شفود

دل

نصوب

معالجت

در شرح خواهش و تواصل جو صد [illegible] حسن نوری کردلا دو در قحط سال عین الاوسم
در انقضای ظاهری کالموم چه گفته باشم در مقام زلال [illegible] کرده حال [illegible]
زنشار همای خاطر انعطاف [illegible] نوعی [illegible] آهنگ سفر ملک [illegible]
کاسیر [illegible] بدیعت [illegible] صوری و معنوی [illegible]
ازاله [illegible] و تعقبت [illegible] بعنیت [illegible] ماحال شکسته [illegible]
باب [illegible] الوقت [illegible]

[illegible] علی وصلی [illegible] خاطر [illegible] صور در خاطر [illegible]
[illegible] عشاق [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] الطاف [illegible] صعود [illegible]
[illegible] ارشد خاص سفر وصل [illegible] در مقام [illegible] معذور اند
اما درین معقول عذری دل [illegible] افتادگی پای [illegible]
لای معنوی آنکه ادی [illegible] ملاقات آن عنصری [illegible]
تارک [illegible] وقت [illegible] اللذی [illegible] در مقام [illegible]
منه دو [illegible] باقی مانده [illegible] جای [illegible]
عنصر [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

دوستدارند از فضلا و دانشمندان و دانش‌وران که [illegible] ال [illegible]

حضرت سبحان [illegible] و [illegible] بلند جان از [illegible] و [illegible] عطر

داشته و نگاشته خاطر دوستان [illegible] ال

ره‌دم رسید [illegible] نوشته دوستان [illegible] جماد

و [illegible] نقش [illegible] تنها [illegible]

[illegible] خوبان [illegible]

[illegible] باتفاق [illegible]

[illegible] علم [illegible] کرده

[illegible] علم [illegible] راستی تا [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] از [illegible] سعادت [illegible] دلبند [illegible] ال

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] جند [illegible]

[illegible] کردم [illegible] در [illegible]

سنه نهصد و نود و [illegible]

[illegible] دو [illegible] تاریخ [illegible]

سپاس نعم و صفات صحت البال را بنابر عادت طرفین [illegible] الطاف [illegible]

خود دانسته بر سبیل تذکره باقوی آن سلسله والا [illegible] خجلی لست لعقل

ساخته می شود که روز افزون و مشمول نمایان [illegible] سعادت [illegible] یادگار

[illegible] فتوحات [illegible] نصیب [illegible] کامیاب [illegible]

بر آمد [illegible] خلوت [illegible] اقبال [illegible]

بموجب [illegible] سید [illegible] شاه [illegible] دکن [illegible] بنیاد [illegible]

روشنی [illegible] دکن [illegible]

خاص [illegible] علیا [illegible] دار العلم [illegible] باشد که ترجیح [illegible] درگاه

[illegible] جناب [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] شاه عالم [illegible]

[illegible] انتظام [illegible] اقتضای آن [illegible]

میرزا [illegible] خان دیگر [illegible] صوبه مالوه و اجمیر تعیین [illegible] طلب [illegible]

باین [illegible] رسیدن [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] دیار [illegible]

یاد

انوری انجمن بیضه مخصوص ملک شناسان ... ارباب حاذق نیز جون
بر نهایت ملاقات دلستان الکبیر خواهد بود ... که نکنند
اثبات ... جهت بادخیره ملکیان اقبال روزافزون است همیشه
تدارک شوند که کلمه دیگر ... ترتیب ... موقوف ... حالات
حالت ... وانتظام ... خاطر ... که ... دعوی ملک ...
... ارباب الی نام زده هر که ... موقوف بر ...
تحقیق ... تقصیر ارباب ... اسباب ... صورت حالات
جمعی ... جلوه ... آید ... دیابس کوکب ... دیگر ...
خواهد که عقیب ... همه کارها ... خواهش ...
نزدیک ... موقوف ... خواهند ... دو تصدیق
منصبداران و جمعیت ... وامثال ...
نیز همه ... ملکه ... دیگر ... خود ...
بجلوه ... در لازم ... همت ... کرد
برسات رسیده ... بستند کار ...
گذشته ... خاطر آن ... جمع باشد ...

دکن و الهام آمیخته با آموزگاران نیاز حضرت لعلبالی هست

قاصد مدان و صعوده ورز آمدند حبیب و هلال شیخا باشی خصوصیت

بر آمدن خورد و حوض صحبت طلبیده ام صفر اکنگ نیز ا با نیاز

و یکه و سیر ام ملاک متوجه انصوب بیشنخ غلیب بیماری و نماید الاخوف میباشد بر یک

نو اطری کیش بیهمه بیشتر خواهد نوشت بخط در رحمت دو زخم و عوض خواهد از جمله نور دیگر

جبر نمایند و ملاد اگشتند و بعد آلالان هر طور مخلوق اصدور خواهد داد نام

لشکریان نخ و خاندان

خاندان یزد و العقد الدرجات عنبت و الفاضحت الان اعیان خود

شد دلا ره توشندی و کارت منشی لنا ملیقال ترخواند الکرچه نفید آدمی

بیک صحبت لیس خواندید ابای شکل لد چرا شناسای تجربه چند نخه

و لختی ورود و الدی و ورزش که و قدری العیار اهلی شاید داد و عفو آرکنا

کاران و بیش داخلان بکفا هر اسم بخط الانم تمند و برسته هایی آلاد یافته

بر ده نوشته و ستار بکر خواندند و شناسائی الا یکدار سانند را آدمی صورت

و منع و حضر آنست بکار ملالان و متوطنان آن بار اله الان تعلق بخرد بکند

خای مردم رسائی و تفوضی و خیر لدلیلی العتر داشته باشی بر ولان گنفس

و برد ل

نصلاالدین ق

و علی‌الله و اعلم خسر کلسی

دیروز صحبت بهم رساند تا موراکرام ... ضبط ... خود بدانند چون
بر بعضی منکشف باشند و لذلک ... نکردند ... گرفتن ... شد
عزیز ... رقم خوش آمد ... الله ... آن
بالمشافهه ... بهم ... رسید تا گذشت ... الکاء ... الست
چنین ... گشته ... پدید ... ثبت ... رساند که
به ... کرین ... والسلام ... الوقت ...
لیکن ... توفیق ... ملتوی ... مولانا ... بایزید
رسید ... از ... خاطر ... بهر ... چیزی ... الله
بعد از دستی ... کند ... الله ... تکیه ... صحبت
و لذلک ... بارز ... خواستند ... خوش آید گویان ... حرف
کش زبان فرصت از دست میرود ... والصلوة ... تنهای
بدرگاه مقدس ورفته ... ثمر ... دیده ام
... گذشت اکنون فرصت از دست
نمیدهد ... آمدن ... خوش آید ...
... خوش ... الفضل ... و ... الصلوه ... منصور ...

گذشت اکنون

گویان

سازد

دیگر که از مناسک برخاسته بر آمده باز بهمان حدود روانه شده تا

بلشکر فرمانی ملحق گردد انشاء الله تعالی از نشاط سکنهای نگاه دارد

حقیقت اخلاص جوهر فطرت آن نقاوه دودمان سعادت خاندان انسانی ایزدی است

است و عنوان ذکر جمیل ایشان در محفل مقدس شاهنشاهی مرقوم گردد دولتمند

بخت بلند بتقلاوزی سعادت ذاتی خود را منظور چنین خسرو صورت و معنی گرداند

هر آینه از برکات نتایج این مهم حقیقت طراز مطالب دینی و مقاصد دنیوی

دلخواه صورت خواهند گرفت پیوسته خیالی احوال نفس خود را بیاد میداده باشند

و آیین کاردانان عقیدت گزین آنست که همانطور پاسبانان میانه

یکجهتی خود می باشند در تحصیل همرنگی و هم پیشهای خود میکوشند ظاهر

است که آن سعادت منش در هر دو کار روزبه خواهد بود چون نیک اندیش

حکمت پژوه حکیم تمام سفر ملک تقدس گزید همایون اشارت

کیهان خسرو جهان شد که این مثنوی را مراسلت مفتوح سازد بار دیگر

آرزو در مکنون حقیقت بوده باشد باعلام آن خوش وقت گرداند العافیه

بالجزء والسلام [illegible] سیادت و سعادت مآب عقیدت و حقیقت

انتساب امیر قوام الدین مرتضی بشرایف توجهات اختصاص یافته بر آنکه

بوسته

قدوی

بوسته امیدوار آثار برسد که تا بدانند والخصوص [illegible] و [illegible] نماید

و خاطر اللهم شناس [illegible] [illegible] [illegible] ذات او [illegible]

[illegible] اگر آنست که [illegible] [illegible]

بر حال [illegible] [illegible] [illegible]

وارث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آمده پیش [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] منت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

منت [illegible] کنم هر گاه قصه چند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] فال [illegible] زبان [illegible] [illegible]

کنج نشین حال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible]

نیک بختان [illegible] باشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بدست بعزت الخصوص رسید [illegible] دل ساخته داشتم تا در مهمات

هر کسی که [illegible] [illegible] عبادت تو [illegible] نخستین کار [illegible]

از روز و معموری لا محال صالح بسیار [illegible] [illegible] [illegible] خصوص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بزه طرح ابتدای بندی و نامها اتحاد آن کوشش نمای خود مصلحت

تو زیاد از اسباب کمال باشد فان الله مفضی ... و ملکه بعضی ... علیه

تا اول فعل ... صفایی ... و از فرستادن ان ... نمای ...

ل الله اما ... رسید ... صحیفه ... و رسوت باشد ... کرده ایم

و خوب کرده ایم لکن طرح انجام مهام الهی ... زود کار ... عنایت

آنچه ... روی دل ... کامیابی ... کرده

چنانچه بتوفیق لطیف کامروای معنی گشته ام نقش مراد جلوه ظهور

سید بیش ... انعام است ... کنده ...

بران تصور ... در باب ... اعلام ...

دانسته نوشته ام

منت خدای را که بهای شاه ملک کز تاب تیغ ... بر ...

دل ... شکفته ... آن ... چابک خوش ...

از ... گوهری ... الله ... خورشید خاور

بهر ... عقل ... لعل دری ندیده ...

سلطان ... عبد ... سپهر خورشید ... روز

زر

ز رنجش خسروی که ز افراط جود اوست | خورشید عاجز از عمل کیمیاگری
در عهد او ز بس که هنر را رواج شد | عیب است [illegible] بغیر از هنروری
از یمن عهد و جهد اوستاد | طبعم نموده یاری و توفیق یاوری
ده سال و پنج پیش پدر کآفرین برد | تحصیل کرده ام علم مقرری
دو چراغ خورده شب آورده ام بروز | معذورم از نماز [illegible]
شاها منم که بعد از آرزوی دل | بختم نموده سوی جناب تو رهبری
دارم خیال آنکه دماغ ابر من | از عطر التفات تو یابد معطری
دست مرا بگیر که دستم ز کار رفت | در بحر رنج بس که نمودم شناوری
آن چشم دارم از نظر بنده پرورت | کز عین التفات بدین تحفه بگذری
تفسیر دلکشیست موشح بنام شاه | تاریخ نام او شد تفسیر اکبری

۹۵

ابوالفضل مبارک که از نارسائی در اوراق مداوای بیماری خود میجوید چون
خود آبله پای او از تکاپوی خویش و گفتگوی خود باز ماند رجع القهقری نموده
دست بدامن هر خاری میزند سنگسار نایافت را رفتار کو گفتار چه خواهد کرد
یاری از کوتاهی حوصله از زندهای مرده دل زمانه سیر آمد و جویای [illegible]

روهای تنده دوانت و از استیلای حب جسمی در جوش بصیه بعض مشری

زمانه الصرف سخنان علیه و صحبت ایشان کشود و دل آشفته نکردانند

از حرف و صوت گذشته بعمل شایسته پرداختن متحقق بحق و متخلق باخلاق

است مینمایند و دل بدان کرد ایشان خوش میسازد و از انتفاع نفس

چون ایشان مشغول شواند بود به تنگ آمد بنیر شیخ شرف الدین

منیری بر اوراد المریدین شیخ عبد القادر سهروردی بزبان بتکلف لغت

فارسی آورده است مینموده که بعضای قوم کسب تقید نسبت فرزندان

خورش الهی نوشته تا کتاب بتاریخ نهم ربیع الاول سنه نهصد و نود و یک

در الهمود انجام نص شد نفس را در جانه را از نحیب گسست الکرسیه بحجب

حابات حقه کرده آن تا اخری کلام کن بحر بادی ابدیات ایلان نه آستد

بی سطح لونیه لا خرسند شود صابر بوجه اعتراض بر توبیخ نکنند استغفر الله این

جمله خواهش است باید که از بیان العهد سازد [illegible] از رضای

خاطر گشته و دل کرده است استغفر الله استغفر الله

در استقلال احوال که خاطر [illegible] الکرامات [illegible] تمام دست داد [illegible] خصوص

از صحبت انبیای زمان [illegible] از زجان تا [illegible]

بستند از اسباب عزیز در به کنم از آن که دست مخصوص مجلل و یعنی از مردمان مخصوص

باز داشته اند از حیات که فعل خود را خود داشته بعضی ظاهر کرده تا بر وقت

آنکه بدانکه از اهل عالم باشد مرتب شود و له بعد از آن گرسنگی

مخصوص شد در هم نیستی با عبدالله الکبار شکر گزاری بعد

شد و جلوه اند آنرس عدم به پناه دعای والده داعیه اسیر است و دایم

هم از آل الفضل شیء الصمد از عبداللهی بوالعلم آمدی و از ابجا الفعال

و خیر لله العبد اللطیف الصمد در کوت للاب علم بعضی ترکانه همت آنجا شد

در جوشی بزند و از بعد آنجا تا به [illegible]

دل پریشان از روی اضطراب افتادند بیش آتش و قریب سوزش بعد

کو سر ایای حضانش گشت و بنای شکسته چشم باشد حالا که

اطوار حسابش سلوک لمحه شد چند بهای یعنی توجه خود کف [illegible] از القا

بعد ابلیغ سوال بعد میکرد داخل جماعات نفس اهل از اهل دعا قد بعد

فراموش کرده

از در ورفتن خود در وصل جهل غلبات شقاوت چیزی بر داشت تا آنکه

رعونت تماشا یا طلب مرادی در مطالعه شرح آداب المریدین شیخ [illegible]

الدین منزوی از روی چند مفید ساخته خاطر فاتر با بر آن گشته که [illegible]

رق

وقت بند خاطر فضول رقم بر قلم نامحرم شود بنای آن سطری از اوقات
نامضبوط مشوش الصرف آن نسخه سخنان لاوی خود را مسوده مینمایند و از آن
قبول نمایند طمین خاطر بود لا اشتفای بما خود دنیا مداوای مفلسان طلب
چشم دارد این چه زاریست میخواهم و این چه مزخرفات میگویم همان
بهتر که مهر خموشی بر زبان هرزه گو بسته از این محال گوی باز آیم و بخموشی دمساز گردم
کر عاقلی حدیث تو کم کنمی ۔ راه سر گفت و گوی تو محکم کنمی ۔ دل
سوخته جهد فراهم کنمی ۔ بر گفته بگریه و ماتم کنمی ۔ الهی دیده بینای باشهپر
عنقای دل بیحاصل را به نزهتگاه نضاد تسلیم برده صلح کلی عنایت فرمای
و از کس مکش کون و فساد نجات بخش استغفر الله استغفر الله لکنه داعی
دعای بوی بوی از آداب چهای زبان طلب در درگاه کرم تو بمقتضای
حکمت بالغه آنچنانکه بایستی بظهور آورده دراز کرده بودم که سر می برآورم
بمنقبه الا فضل مبارک عفی عنهما [illegible] خاطر [illegible] در حیرتست که بعبارت
نگنجد نمیدانم چه شان از عهده او برآیم [illegible] هست پیدای حکمتش پیدا
نیست پیدا کنار آن پیدا ۔ قدمی چند عقل سرگشته طرفی رفته باز
برگشته چون قاید تقدیر از پی این حرکات [illegible] مانده [illegible] المقصد

نسبت بالعموم ارتباط ایشان زیاده از حد و شمار در شغل الارتباط دنیوی مصلحت

حال انداز حسب حیثیت ذاتی فطرت و رتبه قابلیت کامن

میر الصلاة الله هم باید داشت ای بی فسق و فجور بر لب ما وی پر زخم کار وارد ها

میخند در دو رکاب مبکر بد عجز بر طاق و در نگار دکور دها صاحب دیار اهل

عمل العقل سال ... ام ... ام در ... شده ام ...

بعد الطبع ... از حسب و توق بر جلال الانوار تو در حجره العالی است

این حالت تا شیء ... لا ای استان کریمی تو در یوزه میهام ...

بعد الدراسه و بعد الدنیا زبان جهد کامت ... ما طبع ...

ور کس بکس ایشان زلال الغفار ... تر ... بر ...

صبری نه که راه عشق بر بندم من / بختی نه که با دوست در آمیزم من

دستی نه که با قضا در آویزم من / پایی نه که از میان بگریزم من

سبحان الله عجیب حالتی و شگرف مقالتی پیش آمد، خاطر ما می

هایل ... و ظاهر باشد ... در ... که ... الدین ...

بدون ... و نه ... انجام ظاهر نمام ... باید ضرورت این لباس

تلبیس ... قدر ... و ... طایفه ...

وفا

وفا بموجب دلسوزی که لازم طبیعت دوستان این نشأه می باشد در ایجاد مقاصد
و مطالب مسلمی بلیغ میمون و آثار صدق نیت و حسن طویت این طایفه
نزدیک بیقین عرفی بوده و جهالت ایشان از حالت سر این شوریده
قریب بیقین نفس الامری نه روی منع داشت و نه راه قبول آنکه غیر مفقود
سال نهصد و نود و یک قرار بدان نهج داده که از کلیات امور واقف
شده خود مکدفع بان بر دارد الله خلصنا عن الهواجس النفسانیه والوساوس
[illegible]
الشیطانیه و شرفنا بمقام الوصول و اوصلنا بعالم العقول
برخوردار آستانه معرفت رجای گشاده پیشانی تواند بود که بفراخی نشاط
عمگساری کونین پیش نهاد همت او باشد یا خوف کرده برابر و اگر بر همه
جهانیان نصیبه او شود او با شادمانی آشنا رو نباشد و بزرگ این درگاه
پیشوای نشأتین را از اسباب والاست آن مایه دریافت تواند بود که از خوف
و رجا و قبض و بسط فراتر گشته غم و شادی را بر اوان خاطر مقدس
او راه نباشد خواستم که فراتر ازین مقامی چند رسیده خود چه نگویم دریافته خود را
رقم زده کلک جواهر سلک نمایم لیکن چه کنم که دانش جهان ز فطرت سوزن
رخصت آن نمیدهد بخاطر شوریده که آن تیز رو اول مصیبان بزم عشرت جهان

آیینه را نیاز است بلند پایه و آن کوی نیز چو هم ملاک است که بساط

حرف گره برباد داد

پرتو لیست سازد و آن آه و بیش سوی بی محرمان خلوت خانه شهود را نمود است

برنگ ابی در کاه

بسته ز حسد جا سده اپس لیکن کس نرسد در دل مع محبوس دارد

سزای او را در کریبان نا و دلاور ارغش بشری مس نهنهار روز دنبال عنفوانه

لنقمر نرسیده است ای معاند نا فهم تراکت روشنی از دریچه مدرس را نیست تحیه

لذیجا لذت ظلمات سنک را توهم نمود که به نیاک تو وارسیده دستی

توکمر لقبها دگی نند ها که بیمار حسد چند لذیذ کار صحیح حسن طبع دلدار

ولد رنما انفس سته با تو را مخالف نیست دلاند وبس علم خود را اعتقاد

سلوا سیکت تو جا مه پوشک تو قدمی لذلد و الحق آری نما بی تمیزی زاد

ابی چنین خطا هر ابی نفس حسد طلم حوصله ضعف یا ابلهی در تو حرا گرو به نهار آن

خدا به دیگر مشی ای الفقار و کدلد تو حمال خود دیده ام لین رنگ

حرف میزنم و لکنه بدی را البلد الله شتن و با او نرد محاربت باختن نکند

خدا لذت سر ور لست در معامله دانند چه جور باس ای کاکس نی نمش

می فهمیدی [illegible] از وجه رنگ آسوده ام تا هر آنکه نمید دست ناز دارد خود

یا آنکه ظاهر او باطن هم رنگ است براحت اعتقادی و فکاکی خبر نه

ادراک

بر حق دشمن دارم با حق اسای مرا که را هدایت نداند دوست طفل
مشرب حقیقت نفس من بداند تا بقدر از دوستی من رنج نرسد
نشر کی باشد که از حیض این زن فحیه منش من که معامله نفهمان او را
نفس ناطقه و گوهر از تیز زوال عرصه دانش نفس لایزال مانند طهارت
یافته بمناسبت خموشی که آید استغفر الله استغفر الله الی عبد الخواهش
را عبد الله ساز هفدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه در
دار السلطنت لاهور نگارش یافت

یا فاتح ابواب علوم و حکم یا رافع اعلام الهی نعم عرفنا من فضلک ما لا نعرف
و علمنا من علمک ما لا نعلم نحمدک یا من ارسل الی الخلق رسولا امینا بشره
بخطاب انا فتحنا لک فتحا مبینا شعر المروج خیاله جلیس الخلوات المعین
جماله انیس الخلوات اضعاف اضاعیف رمال المعلومات اهدی الله من صلاة الصلوات
صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و تابعیه و احبابه و سلم و بعد فهذه
تحفه فتحیه و هدیه اقبالیه بمنزل المرعا من حضر الفقراء المجتبی بلطف الله تعالی
و تبارک ابو الفضل بن الشیخ المبارک فتح الله علیه ابواب فضله و اوصاله
و بین له آیات جماله و جلاله لاجل حضرت سلطان السلاطین کهف العالمین

ظل الله في الارض امام المتقين رئيس العرض مالك الشرق والمغرب ناصر علم الدين

المؤيد عند الله المنيب بجند الله سيفه مفتاح الفلاح وذكره مصباح البقاء

سنه صابر في مضمر جلالة بالملك بز الولاية خطاب المعظم ... على مصابيح

النقباء وطالب العيش وطالب اللقاء سعد قصر الفرح

للعين ذي عارض تحت النصر ذو نص الكرام تحمل الحر المرء طالع الطرف

وفي قدره فاز السلام الراعم خليفة فاتح صاحب الغايات بهمة الرابح الثابتة

وساحر مناكب النهار نعمة فيه المحاسن المصطفوية شاه زاده الله

والارشاد وزد دوست الحيوة ومهلكه قوم هاد مسكت طيبات

الفيض في جمايل نمايد وتسلسلت في جواب الحمد مناهل محامد

تقديم ربيع العدل والاحسان في مهب شمال بكر رته

ونسيم روضة العلم والفضل من مصب زلال مراحم حافظ حدود الله

بجد لا رسم للمحارم في ايامه ولا حد لاحد الا ان يتعدى من نفاذ ذلك من

نهى المنكر امر معروف من لديه وضد المعروف فعل محمول الا بشد الحد

احاطت الحجا في طايفة الاعجالة ولا امن للاوصاف عن العنق في عطاف كماله

فانظر كيف انتزاض بلاغ اللفظ بنعت بيان القبائل غير ذي اوله ادوم التقاص

عيني

بيض الطريقة من عمان نوالا بعد خمولها وانظر الى علو شانه ولاحظ
سمو قدره ومكانه فان اقبال العالم من اوتي غلمانه واما جد الملوك
من علي اقدم اركانه ولا تنفس احد بالتساوي والتوازي والفتح عاشق له
في المعارك والمغازي ابو الفتح جلال الله محمد اكبر بادشاه غازي لا زال اعلام
دولته مرفوعة من السمك الى السماك وجباه الملوك معتبرة في تزايد بابه بالارك
ولا كان دعا مزيد دولته متوطنا في الباني وتوجه حصول فتحه ونصره متمكنا في
خيال الاجل ابي عباس زمانه الايمن شرفت به تحصيل جلائل العلوم في اوان
الصغر اللهي عن غوامض المفهوم وهما الان في فتحه حصول المطالب وفي نصره
الوصول بالمآرب فاذا حصل له فتح جديد على ممالك الشرق باقتناء الغرق التاغية بالقتل والغرق
انشرح صدري اقصى ما به انشراح المنشرحين فتزايد روحي وسروري حينا بعد
حين فاثرت تهنئة هذا الفتح ان افسر الوقف الاول من سورة الفتح لما فيه
من اجتماع خمسة اشياء وهو الفتح المبين وغفران الذنوب المتقدمة
والمتأخرة واتمام النعمة والهداية الى صراط المستقيم والنصر العزيز
وهذه الخمسة كاركان الخمس لهذا السلطان وهي المقدمة والقلب
والميمنة والميسرة والساقة مقدمة جيشه انا فتحنا لك فتحا مبينا وساق وينصرك الله

نصرا عزيزا الا ان الحمد والنظر لاولى للغرة سابقة ولاحقة وقبل الشروع نذكر لبيه
ما تقدم من وجه كتبت وما تأخر انه وقع بعد المقدمة والخاتمة من ذكر الطرفات
للملك القيوم كما الاتقان الحث مع الملك وتتم نعمة حضرته وبعد الصلوات
مستقيما وتخصيص اتمام النعمة بالميم التخصيص زيادة الرافة وعصمة
تفيد وما وجد الوردت ما لا بد منه تحقيقه وتفصيله داد عنه فوائد نشر نقده
حسب الاذهان المقدسين وفوائد نفيسة جلبت بما امر المحققين وفوائد
لست افضت على فكري الفاتر دلائل نفيسة ضيعت من غير دينى
الفاصر والمرجو اللطف بهذه الصحف الفتحية وفاتحة الفتوح الرسائل
تجلت صور معاني ومدلالات لنضالة نخلت فاتمة مقصودي بكسوة جماله
ثم نقيت لك وجه معاني في مجلس الله وصور معاصدي مشاهد فقد جماله
مولعه ومثاله قطعة لسعي وبشرى للمجهدى فجعلت فوتة وما لا بد فيه فتونه
دعا بقاية وتقوية بهذه القوت اشتغل بعد ادم للدرس وذكر الحق للذي للات
الغث رخلت عن شطح اسعت مقر لها فتبع السطح
تاريخ تمامه الاحصاء للتسميتي بشاب الفتح اللهم اجعل لنا مجالا في السماوات
ظهور ذرذاته كاللذة في ورق البوح وتجلياته بحرمة كمال النبي وجمال آله
واصحابه الكرام

[illegible] الله [illegible]

شبستان عالم فروغ [illegible] انسان [illegible] نصرت [illegible]

عدالت [illegible] خاتم [illegible] جوهر [illegible] عنوان [illegible]

طغرا منشور [illegible] غیبی چهره [illegible] صورت [illegible] خلوتخانه

[illegible] معبود [illegible] دقایق [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] عقده [illegible] فهم [illegible] صنعت

[illegible] آداب [illegible] ارزاق [illegible]

[illegible] کنوز [illegible] کلید [illegible]

[illegible] انتظام بخش عالم کون و مکان

بدست [illegible] خشم [illegible] احداث بدست عدل [illegible] ظلم [illegible]

ز سنگ [illegible] خون [illegible]

[illegible] زمانه [illegible] [illegible]

الهی [illegible] جهانیان را جهان [illegible] دشمنی [illegible] عالم

باشد [illegible] عظمی [illegible] فروغ [illegible]

از اسباب [illegible] نوع [illegible] عالم [illegible] لطف

بجد از عجیب‌تر عاشقی این مرصّعه اگرچه شکر ایک سالی [illegible] تا آمده
از نسای رغم نجات دلعه بزان ثبات یاری بو [illegible] الا [illegible]
با گلزار خادم [illegible] الله [illegible] نی تو [illegible] له [illegible] با [illegible] نقص
از حضرت آدم [illegible] غایت عدم [illegible] فرای باکان این
کلان گوی نسبت تا دند را جان نماری [illegible] الله [illegible] این قحبه [illegible] دنیا باز
خریدی [illegible] این [illegible] الله [illegible] که کینه [illegible]
برای دلم [illegible] الله [illegible] در کار [illegible] خرید و فروخت [illegible]
جان [illegible] آن دیده [illegible] سرمایهٔ هستی خود [illegible] الله [illegible]
[illegible] کم [illegible] طبعیان باشی و [illegible]
بیت [illegible] در میان [illegible] دنیا و [illegible] عام و قحبه [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible] است و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و [illegible]
[illegible] الله جهان آدم [illegible]
[illegible] آن [illegible] میان [illegible]
[illegible] الدین [illegible]

یکابور

عروس زیبا سنا یکی لیلیکا ابتسام جان او لنه لتحانه بمنت خبر ...

جبهه تر تیب لنا منظر یسار انجاری لطمان و مقام آلام رونکات

خوش شیر و شاه ملا میکرد دور او بادلی موفار وصت عشق و شمع جمال

اندر ولکد کو سمع منشوط لین الدنیا الن آنها به داشی گشت کور باطن

در آمد شد لیق فر توت بجمعیت دادن بادعد انا العکس خیرات نفی

شادی و ماتم گشته دهمول لذات لیق شراب فنا لتماشا کم حوصله شادی

او سبر و نقش گذاری او درنشیمن الکلام فنه دانعدام لین تنت هست تا

معنی الفتی لیو بردبای خواهش او نیک عبد الدنیا الن به معاد نیست

با فرا هم آوردن تیر گیهای ساقی دهصال متصد میان ست این نن صورت

صکنداشته خوعدان و مردود درویش ضمیر گشته ارشاد راه رای د

درست الحراف نمودند اما در دفع مکان لین حالت مزور سالانجاد طرق متحیر

شد. و دست بدامن مکر و حیله زد، نجات خطا بجهد ابنا الدنیا ال

به دولت با فنون بدر وبداول در سمت ذکر یافت کمبار بیان ایات

درست کفتاری و ولایت کلاه بگوشه دهطلب سلام و دفع نقارت

صوری و مدالت ملتی گردید. هملک کسب خدمت قطع محض کمر بسته نکرد حیرت

قدر ۱۲ ملازمم ۱۲

ت

تا آن اذیت می دهد غیب بجوی در الابس در اندو بارهای شخص تجربه

چو دیگر کرده اند در اول قدم فرو رفته نیمه نیما گر چه از درست باک

اندو لشوی شولیده را بالا کشد نگردد در آن درجه جز اند عظیم است و لهذا

مولانا روم مثنوی بادیست هر که را در عقل نقصان افتاد کار او خدا جمله اول

او فتاد چه با جمله کمال معنوی و بال ظاهری از طرف سبحان الله

لکن او در صد اعتراض چه طور میکنم زیرا که ما را در گاه جو

جز رضا مندی و خرسندی هر چه کنند آن بعد از آن چه تماشا

خود مقامات و نحو مقامات فهم نمایم طبیعت ملی کی در بعد [illegible] الله

اخلاط فاسده دانشهای رسمی پاک بسوخته بجلای ضمیر رفت

سانه علاوه حسن صورت و سیرت در دلم با الفاظ [illegible] طلب است

نجات [illegible] کلی و اتصال [illegible] نشد ... صد و دو بیست بلده

لاهور [illegible] روزی از روزها که خاطر مشوش بود ملفوظات

شیخ آداب المریدین مشغول بود دل هرزه گرد [illegible] سخنان

این طایفه نسخه بمقتضای ماخولیای خود داشت سعدای خام [illegible]

وداد یقینی حکیم ابو الفتح در صحیح [illegible] آدمی که معنی آید

دیوی را حق الله الله را که تمام خانوادۀ نفس را طعمۀ باز ام اهل مسکین و قوت جان

و قوت عقل حکمت این رباعی با ابیات مناسبات به شیخ نجات است به

غم و غصه آن نامه را با تمام تسوید نماید لیکن چون شعور به کار رباعی را

مناسبتی تمام بود بذکر آن اختصار نمود [illegible] اسرار اهل تحصیل احوال نه

بنز دور با خاطر حضرت و بال [illegible] تا خوش نکته دیده و دل به سال هرکه

ندهند را اهل فقال الحال هرچه خاطر به همچو سلکه حرکه کرد

ایلکی مژدۀ امید و نوید وصال به [illegible] تعالی ذلک [illegible] ابوالفضل

مبادر سالک را که حسید لذت موهوم دنیه ملول لذت العتبه سیاحت انار

ذات را با سوس سهل [illegible] تا با نیکی گشت تحت کری آواز کاه بهانه

عذاری خوش قدسیات کلام را لایق [illegible] بجمال معنا ادران

فطرت ذلیل دارد [illegible] نقاره بها دفع [illegible] انعام چیان حظوظ

در احوال معاشرت لذت تسوید العداق کوشش و الله اکبر [illegible] رحمة

در خجلت نفس و بالت تا از جهت لا اکثر [illegible] نقاه خم وسی [illegible]

نطار را باشد للسب وما لغی هوس در فتح باب خصلت [illegible]

المآکر از نفس موجه کذا [illegible] الله [illegible] باحمد [illegible]

وحیات

آنچه [illegible] از اول زبان قلم آمد بر مستبصران پوشیده نماند
که قصد اصلی و مطلب اقصی دریافت [illegible] و آن نیست جز [illegible] وجود بخشنده کار
این جهان [illegible] کرده اند ارباب کشف و شهود [illegible] مقصود [illegible]
و طایفه بوسیله جهد دلیل و برهان برسند و علمای این مقصد القصد کرده
کامیاب نگاشته زمرهٔ اول اگر چه بی گردیده اند آن جماعت را
صوفیه گویند و گروه حکمای اشراقیه خوانند و طبقه اخیر اگر نیز بالا اصغا
دارند متکلم نامند و الا حکمای مشائین دانند این خلاصه تحقیق است
در سید جرجانی در حاشیه مطالع از محققین قدما نقل می‌نماید آنچه [illegible]
تست بدان هدایت فرمای نمیقه ابو الفضل مبارک عفی عنهما
منتهی نشد [illegible] فتن دیده ور اگر چه [illegible] فرصت است
بازار [illegible] گفتن به [illegible] درست و گریبان [illegible] خود گفتن
هنر کاری فرمایانه جوهر را بیان کردن [illegible] حرف سر گشتن دکان
دارای جوهرهای بالا معامله مستوجب خطاب چه احتیاج [illegible] مقدمات
معنوی در تجردات قدسی اند در میان [illegible] مستعد [illegible]
دم اند و نامحرم را در خلوت سرای سلطانی راه نه که دل باش

لکن شامای خوف و اشتیاق خیر که شته بعد قطره از دریا و ذره یا از بیضا

بیست اجتماع منصب داند یافته شکر بسته باسالی باشد [illegible] یاد [illegible]

بیرون منه و بیهوده بخرد و ش در مبادلات و حاصل انداز و باستان نیما فلاد [illegible] نو [illegible]

صدیست [illegible] هزار مردوم شد [illegible] از اوالنصاب با وجه [illegible] اقسام اصلی

تمام جهدی نی و با شخصید [illegible] تولات ولی چه زمان ابلی خصوص نسبی دید

دریافت احوال از منه سالفه بسط [illegible] بنیان خرد مشریان

الاولیای و اصلات داشتی در صنع محصولات تجارت بکار [illegible]

و [illegible] اعلا [illegible] با بدلا و ان از رنگ با جه اسید داشتن زهر خود را

بنیان کاذب جهدی تحمد سے لا تنکا بوی از جه تمام تر لک ترافت از صند

اسباب بسیار تفاوت از منه دنیا بین ابهای آگاه از هر تو خواندم [illegible]

برانکرد ، با تو سکه البرآنت در حرکت عادت و للاخراج زنگ نا پایدار

از عنوان بیه این شیخ تا حال در نه اعارش علوم و نه الجاس پیدا اد [illegible]

دیدی نبیله از کمی نت حیف باشد بالرالابش بد ثبات

در خبر نمایش در جسم احوال نزار خلاصه بحکم دلاد انتظام اسباب

لا یعنی حرف نمای و از حرف بلند و دریافت لا جمند در کار [illegible]

تو پال

بیا تا ... شد بعد روزی دو بار از دلان عینی ... فرزندان آدم ند ... ملک اند
شده ملت ... زبان سر انجام ... زالکار ... سعادت ... ید الکفار
... بیان ... دیگر ... مجنون ... حرابست ... علاج
... حاصل ... سار ... که هست ... دشمن ... دلدار ...
نشد ... بمشغول ... عشق ... که ... مجلس خواهد ... عشق ...
... طلب از ... حلوه ... رو ... طمع ...
از ... آتشه ... آب حسن
نشه ... نوشته ... اگر ... سخن ... خاطر ...
و نفس ... خویش ... با ... ایام تجرد ... اکر ...
... در ... دل ... قدمی بر دل ... مقصود ...
باز ... جانانه در ... رفته ... آمد ... ماه ... در ... دل ...
... آتش ... خویش ...
... آنست ... معلومست ... بانداز ...
در ... کنی ... مدلانه ... رفته ام ... کمال
... آن ... جمال ... رفته ... کاهید ... آید

غنامی

... (در حاشیه) ...

کاهی

لا انصاف که با دشمنان عموماً خبر ایشان بقصد نیکو ... بر ایشان

با دوستان برای زینت ... میانه کنند لذت ... معدوم گشتن ... بگوید است

لا انصاف چنان بود ... فطرت ... صلح ... آنان است ...

دوستان ... نظر ... نسازند و خطاها ... صلح جدا ... اند

او را ... سبب ... معصیت ... و کینه ... از

... الخواص ... چون ... ادب

با دشمنان دوست ... با ما نیز همین قیاس ... کنند

... با ... می باشد و با دیگران شطرنج دوست ...

... دشمن ... در جهان ... در کمین او دارد

بر ... آمد ... که با ... و ...

از روی ... کارخانه انتقام ... دریا ...

... تفوق بجوید ... است ...

در ... دنیا ... که ...

... چشم ... است ... باشم

... والله ...

از امثال

برا ما کی الا تر نظران کرده رضیق یاری برسد اشال سنه ماه زوال کرد که بالا بود یک

دیما ترک علم جلیت یکا قسم رعیت ملیه عبور نموده رجا آگهی با خود

فرو رفته بود ظلمات طلبیده و افتاده الا نجات عقوبت بجود و با جمعی خدمت

نموده بالا و سر انجام داده اند و مجال ملال منصب جد الله کرم آمرا از امر

کرستان صوران بی ساخته و اند بر سر نقش شکل جنس جامه ارا الله بالا عام

عهد آن نوشته نمود که کامیاب حشم عنصر ممبار بد ملال بیفکند که ارض معلوم

تا نهان کرشت حق اذکر نشت ایمکس کرشته کاندلایکر نزد حضرت الهی وقت رای

حوصله

دم پایین والا جمید درهانت والا بان تن لا او کر نی نیکی و محمد فتح باشد

جمیع جمید و افیت خود منکفم بر آنیه از طرق تر نظرالان و نور شب باد الله المنی بی

استغفرالله حضرت در کمین نهادیم والا زدم و قبول تر نظر احمدی اش

بسند بنشانیم الله الرحمن کرد الله اعصب اند رئیس مد باشم هزدهم محرم سنه

هزار قریب آیت حضرت حضرت کار بر آمد و بعد از و مرحوم شد

نجر دنیش و حدت الالهی کنج جار ملت صحت عقل است و کثرت تعلق لا

حضرت صدور ایمان پیش پنجشنبه نزد شعبان سنه هزار و یک الله الفضل مبارک را که

بیست و سه اشنا سال شرایع وصد از تمکنات خشک طلب بیهجه کاک آمد در ملا زحام

و از قرب ملک معدل [illegible] آمد . پیش کمال صحبت بهم شرف بود کسی عالم

دلکش نسیمی [illegible] و قلعه‌جات [illegible] کمال نظام [illegible] جانب استقرار خانه شهر از

[illegible] دو [illegible] از کمال تفویض [illegible] را ایام زان [illegible] صحبت بسته یافته [illegible]

بهشت نیز گشته مطلق محیط [illegible] سعود وقت تا گزیند وطن رسید ایزدی دارالخلافه

موشی [illegible] کوس [illegible] صبح ماه مرجان سنج رفیق آیا [illegible] سرائی

[illegible] ایران [illegible] نشان رفت [illegible] دست [illegible] حرمت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] احوال [illegible] کشتی [illegible] ناظر [illegible] زبان ترجمان [illegible] صاحب [illegible] دلان [illegible]

[illegible] چند [illegible] اقالیم [illegible] لباس [illegible] سفر [illegible] احد

باشد [illegible] عین [illegible] سوخت [illegible] ابیات [illegible] رفت [illegible] سبب

باشد فاصله [illegible] اندیشه مبنی للطبع گشته [illegible] آن [illegible] نوشته

[illegible] سودا [illegible] در [illegible] را [illegible] و [illegible] گراید را باطن و شورش

[illegible] کار [illegible] نور [illegible] محور [illegible] نور [illegible] کرد [illegible]

[illegible] نیک [illegible] خاطر [illegible] بجانب [illegible] چشم [illegible] کار [illegible] خوف

[illegible] آید [illegible] تا [illegible] نکند [illegible] بنیه [illegible] عاقبت [illegible] نکند

نیست شکسته [illegible] حیرت آب [illegible] تنهای [illegible] و [illegible] کردند [illegible]

تواتر

این مرا

از دوله جهان چو حالی تبه ـ تا بخند جهد روزی جهد ـ ببیند این بر را

جهان اسپهانی که بهار سبب اصفهان ـ گرد بند او ـ بر رو جانی آورده اند

کش نیالی ستاند از بار زید ـ تا نازل سرو عدالت که بهر ـ جهان نظر بازیهاست

که جهد او دارد بهر ـ امان الا بدند بیت تا ـ بیرونی الغ الملک تا سبیل

نسان ناز کام که ـ برای این بهار دو شر نیز هر چه ـ جیران کن بسر آن برم دوکان

طلب در کشان گرد این خود تیغ در از ـ بهره و لاکل جای او کار تا ـ بند اند هم یا مقیم

گشت بار خطه در ملال بسبب عمرکه آن کار ـ در آید کسی عزیز نیاسا ـ داشته در خود جان

رشته بر محمود بار شوخ ول در جو ـ تربیت فرد و کتاب صدر فرق ـ در دست ایت آمد

الدار خود صحن بر زین که ادار آن هوا از ـ تقیم الله صحبت وضع باز ـ علم ارقات جبین زلالم

نامه نماید شفق و ترود ـ نا زکر بحر عشق چنین ـ بند نه از اوج دولت از ملک

طرز عرض جمع المحو و داشت ـ صفت این لطف آمیز تا بر آن زیر ماه خطه نخبه تا آن

دمی یاد دولت این از دهم ـ شد که خمخانه سنگ بی تلاقی عبد طالع او در

تهای کشته کار اکبر جلوه دست شراب آید ـ آنند رست زیر کاله تقصیر اللاله جانست

کنند که وان کار دل کاه بیان چو شبه اندیشه در او لکن بهتر بست و بر فطرت گردو حو بسم

دعوی به سند ـ نسبیر عطرآمیزی و تیز مستی و ارود لاد بر بند و تیز فطرت عالم ادراک دو

جمو تنی

زبان و بیان کجا و چه بجهت و التیجه کسلی حسد که از حرف الف و لام در دست شد
دیگر در الف و حرف هه فایده شد همه حرف های اکبر الفی تا اکبر خاطر بیت
کزان روز که نفس هیولی گلوله شده از دوستان به خاطر او بی همی ...
از تو کس بی دشمنان از دو جا و ... دوستان از ... هات چه میکرد
معامله چار او که محل رواج بازار تمیز است مدتی بکار آید نه دشمنی از ازار
بجملا النتیجه بعهد او نقصد الداستان فطرت بی نیش زبان ... آید و
... زبان ... و خود ... هیچ ... مسودات
... با جهان ... محل ... نیست ... در
... در آید ... ... مشکل شد
... باشد ... پس همان ... که در ... باشد ... سلطان وقت
و ... از طعن و تحسین ... ... بیست و سوم جب
سنه نهصد و نود و هشت در دار الخلافه لاهور مرقوم شد از روز جلوس
بیست و هشتم ... اکبر سنه سی و ... پنجشنبه چهاردهم محرم سنه هزار و یک
... در ... ... افتاده این نوشته ... طالب
... ... اجر ... آید ... ... از سواد ...
از ... ... ۱۲ ... ۱۱

دهر ورق چند در ضمن رسم بیاض نامند و لسان التحقیق بالقول الیا خوانند

سیاه نامه و حالت متعدد خصوص الفاظ رشحه و زبنان قلم شد بی که الکلی که

آینه آیات نجات وای دو جا و فلات قیامت تا انتها غیر نوشتن تمام و حالت

سنجیده شد [illegible] و السلام [illegible]

بعض [illegible] برداشتی [illegible] کمین ورق [illegible] کرده ام [illegible]

تحرک خاطر در تسوید این اوراق و داشتن این مناسبات [illegible]

پیوست و مخصوص شدن بالیه کرده از حرس آنکه [illegible] این طبقه را [illegible]

خوش ایام [illegible] آنکه [illegible] ساخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ورق چند سیاهی ساختم و [illegible] مشغول ساخته فارغ خاطر [illegible]

بس [illegible] [illegible] خبرت [illegible]

[illegible] کثرت [illegible]

مدا[illegible] و [illegible] قصب التحقیق [illegible] اگر [illegible]

[illegible] در کل [illegible] اگر [illegible] لا [illegible] بالغ [illegible]

[illegible]

بادیه پیمایان را از ترقی نفس الامری مستند است العیاذ بالله تعالی که بر شعر باد

بچشم حقیقت بین بیاض لیل الحمله سیاه کرده معنی نگر لیلان

حرفهای لطایف معلوم بعد عشق این آن مرضی خط درست و ذکر

ادراک از قول رسیده باشد و هذا الحرف الحزن وال الحزن

نمقه العبد الاقل ابو الفضل مبارک عفی عنه سنه اثنی و تسعین و تسعمائه

آنچه از اوراق این دانسته در معرفت کیلان یا ان مجمل نظر اسعاف

رفت اورا اسرار او الحزن از کیلان دانسته چه حظ از انظار جمال او

لایق بدین جز چند نکات بصورت معانی نغز نکات را این جمله داشتن لالان

پسندید و این گنجینه اسرار انظار الحزن شد در دوران الیه لالان بدل

بیا تعبیر کرد اورا صاحب نغز تضمین که از اینها خاطر هر اندیش دانسته

بزم لالان ملک تعلق داد تا در آن روی رکاب و لا فضل لیشان بدیگر

معامله کنند و این محفل ال جلیس مجمع جان گشته از انده شاد

احوال حرف در جان آید با سبل که بر کنار الصراط است بلا ملام

متاع را ان را به کاسه باد و لکن با دیر غم حاسد باد و سبحان الله

حسن چنین که در سرای خانه میگردد در رحمت در پیش داد که ام اهل وفا بی

لالان

ارادهٔ ابتکار بمن ادبی نمی لیکن چون از دست گنجها و این جبر کج بر سجه

می اندیشم لعل الفضل که کنار آن بست بمدد خواهی شناسای خرد بیت از غربت

دانش و جلاوت کردار باز و اسر انجامش بخواهش نجات بخشند بحرمت هفتم ساحت

نجات اندیشه سال نهصد و نود و هشت هجری لاهور

محکمات مجموعات است مرا در این سطور دربارهٔ مر کار احوال بعضی سخنان طایفهٔ علمیه نیز

راه رود که بعضی از آنها خود را از طایفه دانسته از علم نقیض استجبال

ببیک لغو و فسق نکرده جهل مرکب جهل بسیط آمد لیس در بعلم شتافته

بموطن جهل در آمد در رشته معاملات دنیوی و الکاه کار حیات

در شتی چون لا ابخالف بسپردن با فطرت بلکه طبیعت بتقدیرات

بمثل بست شنان دنیوی و چه تغییر آن در او مید شکوه اشتغال دنیا

بروقت لکن لیکه و مولا لیکن لا ابطال ابد حرص و طغیان دل آز

بمهمات سر کار جهد سینا گذشت رمضان سال نهصد و نود و هشت

دل ... در گردش بازار جهان و جهانیان ... میکرد و ... خرید

و فروخت و سود و زیان و زیانیان ... خاطر بایعان و مشتریان

... کالا ... خندید با خود ... آورده ...

آن گفته بود و روشان کن ایشان هم تمامی شود و که نه بخت گلگون از گفت و کوس سبک

چه قدر [illegible] لعل وار [illegible] ربط [illegible] زاده و ابلیس زکار و نقد [illegible]

چه تعیین نماید که نفس جنبد [illegible] کار و لذت و رباط با سلامت

مهات سیه [illegible] هم سرکار با منتظم شود و بهلم [illegible] الله موفق آمر للاذاخر

خردمند ملجام لهن مقید شد لذت خارف دنیوی باز آمده خرا [illegible] زاده

یک رنگ بزرگ [illegible] شکیبد مولانع صحبتی نیز [illegible] کردن این مرد

امرد عشق هم [illegible] خورش [illegible] نظرات و [illegible] طبیعت

میرنج اندر [illegible] جمع لذت و بال صحبت باشد [illegible] آورده [illegible] یاد شاه

[illegible] ساخته [illegible] ساند و [illegible] مردانه رکار کرده [illegible] [illegible]

جز [illegible] بیان نماید باور [illegible] و کلام [illegible] این سر کرده [illegible] مردم [illegible]

لذا [illegible] عشق [illegible] جمع [illegible] کوته بنیان خشم [illegible] پیوسته

در خلوت [illegible] سکو بنده جمالی با [illegible] اقدم الخدمت [illegible] طعن

[illegible] طالب علی [illegible] حتی با [illegible] سرلد سیاهیان

[illegible] دل و زبان آشنا [illegible] عرق خجالت [illegible] بیده [illegible] هم

اینکس پیدر [illegible] توفیق آمر [illegible] تمامی این کار [illegible] و الا بر آمد و درمیان

ادنا دان

۱۰

الان رسیده [illegible] تمام ساله‌ان [illegible] و این خواهش [illegible] کرد

در پیدا آمده است انجام یافته کامیابات [illegible] جهت

در فرصت کل چنین [illegible] شوق [illegible] انجام نیست خبر

[illegible] کردن [illegible] خدای [illegible] عدم [illegible]

پس این کار بجهت تصحیح نیت و توفیق اهل [illegible] قوی [illegible] بود

شروع کرده شد [illegible] و ما توفیقی الا بالله [illegible]

خاطر [illegible] جهت [illegible] حال [illegible]

[illegible] دل [illegible] چون به بیاض [illegible] بود

این بیاض [illegible] صاحب [illegible] اختیار [illegible]

الی الصراط المستقیم [illegible] کرد

[illegible] ثلث [illegible] ثلث باقی [illegible] است

در بیمای [illegible] که [illegible] کنند [illegible]

قناعت و در [illegible] کل در حالت [illegible] کامیابات است و

تحقیق [illegible] نیست [illegible] کامیابات [illegible]

جه [illegible] کامیابات [illegible] است

[illegible] ۱۲

[illegible]

در [illegible]

در نفقه ان حسنات الابرار سیئات المقربین بخاطر خوش نویس که عهده

جز این نمی دانسته باشد لهذا بیان مایه بطلان نقد ابرار در بیجا و ممکن [illegible]

حضرت حبیب رفته بمحاسبت بطلان [illegible] است عبث [illegible]

ممکن در مصاحبت نفس ناطقه مصروف شده است علمای رسم و حب دانسته اند

تخلیه رذایل و ثانیا تحلیه فضایل منحصر در کتب علمیه رسمیه و از انجا این حسن

دفع در العبارت رسمی نیست گذشته حسن صورت و سیرت را در دام [illegible]

از نظر انداخته بخلو خاطر مستعد میگردد و در زنگار خاطر نگوش دلکول [illegible] انجا

راه نیست سبحان الله العلی العظیم مقر الفضل مبارک بلده الهور

سنه ست و تسعین و تسعمایه [illegible] مبلغ یحیی [illegible]

حرف [illegible] خانه [illegible] آباد جهان مرزنوش را [illegible]

و [illegible] تحفة العراقین [illegible] اکر عراقیان [illegible]

[illegible] از [illegible] یافته بتحقیق [illegible] سالار [illegible]

جویای [illegible] باد [illegible]

با نیازمندان [illegible] هم [illegible] مردم [illegible] کردن خاطر انداخته [illegible]

[illegible]

لا

بالاخص [illegible] مصرع [illegible] وصف [illegible] بکمال وسطای [illegible] لسان [illegible]

ابوالحسن [illegible] و [illegible] کنند [illegible] نمی‌کند [illegible] در آنجا [illegible]

[illegible] حواس [illegible] نقش [illegible] از [illegible] کتاب و [illegible]

نظر [illegible] طبیعت [illegible] طبیعت [illegible] اسباب [illegible] طبیعت

[illegible] الکه [illegible] آن [illegible] دیگر [illegible] ملاحظه [illegible] و ملال [illegible]

طبایع معاشران [illegible] باشد [illegible] ضمیمه [illegible] دستهای دیگر [illegible]

[illegible] از نکته [illegible] جواهر [illegible] باقی [illegible]

این نامهٔ معنی [illegible] بدان [illegible] جهان [illegible]

[illegible] کنند [illegible] معنی [illegible] این [illegible] نامه [illegible]

[illegible] و خوراک [illegible] نه [illegible]

این نوید خاطر افروز خدمت و نواز پرستاری حضور خداوند ساسان

اورنگ آرای صورت و معنی اسکندر شکوه ارسطو دانش [illegible] تقلید کرده

پایه افلاطون [illegible] کشورگشا [illegible] پیش [illegible]

[illegible] نامه [illegible] هر [illegible] زبان [illegible]

بارگاهش نیارست [illegible] دانش [illegible] این خدمت [illegible]

یادرده

۲

یار از بخت و ملکی سعادت اندوزی داشته که بزبان زرین سخن کار بر آورده

... ندوش اندوزان دل مبادا تا آنکه برای شعبده انگیز و جمع ... داده هم

ام صد سال هزار اندر چهار جوی دل و شکیب بپای جان کرده بر اورنگ کلاه فیلاور

حنف بزبان دانش اندوز رونق زنگ ملالی تیغ و قلم علم افراز گردی گردد

کام گوش کاملان مهم سبب رونق رشته کان گنجور آسا آشنای دستور العمل

دستوران ... روی ابجد بار او بنو دخت لغلبا افتاب آموخت برآمد

کار اعلاء دانش اندوزان بهتر در وزنگار تا کار نشستند و جهت پروان ما آری

نقش

... بزودی نشستند عزت راس بپا دار اندر خند که از لوح روزنگار ستر

... آن نیز و داشتی بر آسمان در او بخشی و بزبانه در لغادی آنکه آسودی

تار و پود لیک به خیمه اندر بگسیختی و پیوند زدند و سپس را ستردن

بالعقت دانستن بخت است از هم بگسلانی کی آن بدی ... گوهر

لکن نشستم در طلب گستن در دست به پنج رسیدی جایگاه آه بد علیم

ادیم در نشستن نه از آسمان بر زمیان سخن میل مرد آنم اندر بیابان شوریده

تر ست نزدیکتر بحسینی از اندیشه باز ماند و اوراق مال و ماه در هم

نو دیده آید وقت بسیار در آید سیلاب عدم زود در آید وقت

فزارکین

در کیان انجم هم نغل نغانند و هم ... مستعر استعدادی آن زنند
صورت معنی و معنی در او برو کار از جا برد زند یک بخبدی
پس نه بیند بیک آید آزادی زمینیان از این بیخبر العود رسیده و دنی
آزادی آسمانیان برگشته هم از آن فند کام نخبی ... ولادت ... گرید
هم انسان دانش و نیک گریزی از نوی اندوختند ... دانش و بینش
زیرا که اجل جان شکفت او چو جان بیند جان میرد ... زنده ...
... دریغ تیره روان عشرت ... خاطر خسته ... دیانت
برخی از باستان نامه‌های نظم و نثر ... بیمار
جان غمگین و دل خونین ... درین گلستان ... دیگر ...
همزبان بیکروی غم ندارم ... ولادت ... افتد
نفس ... تجدید ... ولادت ...
... کند ... آزادیان هم ... کار ... نغز ... گاه
دانش منشان ... بسیار ارجمند است ... آزادی ... پراکنده
وقت ... خاطر ... بجای کوه ... الست
برگرفته نزد دلدار گریبان ... انجام ... دل کوتاه ...

سنا بحث از لب با دریا دانست نعمان گاه و میان خون گرفت

رنجه بنشست بینات چه روی گوهری بیناست

ابوالفضل مبارک مطالع کلمات تیز زلال صعود دور بیادگار

باطل الغاز خود را از سطیان جای گذاشته

از شبان کرد دار الاسلام میگرفت و نفس الغز الغاز صحه کل

گرانی بحث عامه شد از خراسان بزم معنی دل مانده بعد تا گاه حسن

ابجدی را که از امرا مخصوص ترتیب اندیش العلامه جحط الکاتب به همانه

سلاطین خاطر را سنگ دل نقش رضا بامو

دریده گاه کنار ابرو دل میگرفت و گاه جرم دل آگاه و فنونهار

خود ساطع دل میکرد و در خند این گردان دبستان را الملح خبر

بیش باز یکبار سر این خود ای نفس بجای دولت در الغاز

یعنی صاحب حکمت و الغز و معادل خراسانی ابر الغز

رفت بربست غلغله در بزم سلطان و الهام نهار ترا از اول

روی این الذم پس از پس صد بیت الکاتب که از بیت و لذت

آویسل خود را در لباس ادا کند ... اگر در بیت ... در خطر

داد فطرت

ای برادر ۱۲ مراد

برادر دوست یار معاشرت بلکه مادر مهربان تر سلمه الله الغنی سلامت و با آن نیز طی

تا بسی این مرور ایام اتحاد و یکتایی با او به سلسله دوستی درگذشت ...

الغرض سر رشته عهد و وفا در دل خود استوار کرده اصلح کلمه

لست ذاتی خوش نژاد ... افضل ... دوست ... حال

... صلح کلی ... مدید ... عام ... بال ...

... صورت و معنی با شکیبائی ... مسکرد ...

... احترام آن ...

... خود ...

بحال اشغال پیش رفتم و مجموعه ...

ضعف ...

... حالت ... بیشان ...

چنانچه در مدرسه ... نادان دانسته ...

دانش ...

حق سرکرم ... سبحان ... العرفا ...

نظم کشیده ... وقت خویش می آید نگاشته می شد ...

مطالعه اوراق احکام بستانی مرقوم شد و در وقایع حالات خود الان محمود کاتب

شد [illegible] که در [illegible] انفاس قدسیه باد یافتیم نظر کرد های خود [illegible]

این جزء الانجم [illegible] الازمنه [illegible] مرضیه سطور نسخه باد [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] کرده اند و ثانیاً بدوام لطف [illegible] مشهود اللوح مرقوم [illegible] بکت [illegible]

در سندی دالفضائل بدرخه عنایت پیغامت [illegible] الطلاق [illegible]

مطلق رسانده [illegible] ساحت القتال حقیر نجد [illegible] مراجعت از کابل [illegible]

[illegible] در دهم ربیع الاول سنه نهصد و نود [illegible] رقم شد

دانشمند [illegible] کمالات [illegible] حکیم [illegible] صحبت به [illegible] دریافته [illegible] ملک توانند

دعوت ادبی [illegible] اعتقاد [illegible] گرسته [illegible] البوالند [illegible]

[illegible] داده [illegible] الازولیت [illegible]

[illegible] ماند [illegible] کرده شد [illegible] پایعلم [illegible]

[illegible] بدست [illegible] العاملان [illegible] بلند [illegible]

[illegible] جریان کرده [illegible] ادراک [illegible]

[illegible] سندی الاحرت [illegible] نجات یافته [illegible]

[illegible] سندی [illegible] خانه [illegible]

شاهد

ـی بنده مراسمه گردید بر پایان شیب و فراز صور و محک اسباح و پست و بلند الفاظ

کار کا بنیات نگاه کام طلب است بر حرف لذات در مراتب علم و مرتبه [illegible]

حاصل [illegible] دلان سرای [illegible] و شکوک [illegible] الحد [illegible] شغول گردد — بود

و بر رشته شمول است قامت به استقامت [illegible] شد و [illegible]

غریب [illegible] الکاسه [illegible] اند از کتب صوفیه [illegible]

حوصله بر فراز و صول [illegible] بر آمده [illegible] از سر کرم [illegible] تخیل [illegible]

خدا داده ادا بسته خلوت عزت [illegible] الحام [illegible] از [illegible] و سر گردانید [illegible]

عبد و عجز و نثر و نظم مشغول [illegible] اصناف [illegible] می‌کند [illegible] انتخاب

دیوان خاقانی [illegible] و بخشی چند [illegible] وقت [illegible] آمد بحضور [illegible]

[illegible] بکر [illegible] باد [illegible] بر سان [illegible]

در سنه هزار [illegible] دار السلطنه لاهور رقم پذیرفت [illegible]

آرای صورت [illegible] صد دام [illegible] و هزار کمند [illegible] در [illegible] کار [illegible]

حفظ حروف [illegible] غلغله [illegible] بر [illegible] شیب [illegible] — [illegible]

بر کرم حوصله [illegible] طلب ختم داد [illegible] الله [illegible] در شغب [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] دریای افهام [illegible] از دست که [illegible]

[illegible] سخن [illegible] لست [illegible] محمود [illegible] از رحمت انجام

دانش چو کوه [illegible] کرامت [illegible] آنکه زین قطره [illegible] بهشت [illegible]

شده [illegible] عهد [illegible] با تجدید [illegible] زمان چون [illegible]

[illegible] قدر داد [illegible] از کرمت [illegible] قوت [illegible]

[illegible] اما آنچه افزود [illegible] خجالت [illegible] علاج [illegible] خاطر [illegible] آید

عطا [illegible] کاه لباب الالباب [illegible] حکیم سنائی و خاقانی جان خجالت [illegible]

از [illegible] خجالت [illegible] رسید [illegible] العالمین [illegible]

[illegible] بشری [illegible]

[illegible] منظور [illegible] لا اله الا الله [illegible] عبارات

[illegible] عطوفت علیای [illegible] دولت

[illegible] قدرت [illegible] ضیافت [illegible] صاحبان معارف

الذین [illegible] اسباب [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] داد [illegible] سوداگری [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

محرم الاول

بجم ربیع الاول سنه [illegible] درالعریضه حضور رسید

که نواب با شعور ملکی محمود [illegible] عازم [illegible]

[illegible] بالسلامة [illegible] باید سرور [illegible]

[illegible] الاحسان والعیش [illegible] [illegible] [illegible]

واز چهره [illegible] چاپار [illegible] رسید [illegible] حاضر در [illegible]

ملتفات [illegible] [illegible] یکبار [illegible] جمع [illegible] داد و در یاد [illegible]

مدح [illegible] [illegible] بخیال باطل [illegible] اسباب جمعیت [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] [illegible] انجام [illegible] للفقیر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد [illegible] صوری و معنوی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چند [illegible] [illegible]

تعلق [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible]

تعلق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] لازم باشد [illegible] اصلی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و معانی عقاید آن حکیم سنائی غزنوی که در غره همت آباد تقلید فرا ترک نعمت کرده

عذب تحقیق بود [illegible] احبابی رجاء از دریچه [illegible] تو لطائف و بدیعه

[illegible] سنائیه مع الاخوان وقت سنت و یک [illegible] را

تقلید ان المتعلقین [illegible] دل لذت [illegible] محبت [illegible]

تا در همین قرآن خاطر یار محبت [illegible] که دل بر آید [illegible] صحیح

را محبت بخشید [illegible] اگرچه از سنائی قصیده گوهرهای ابدال [illegible]

و دلالات [illegible] گرفته [illegible] از سنائی مثنوی کو کیمیاگر [illegible] سنائی

اول اگرچه [illegible] همین حکیم خاقانی [illegible] درست اما [illegible] دوم [illegible]

اول [illegible] اگرچه [illegible] حکیم خاقانی [illegible]

[illegible] حکیم محمد [illegible] داد در قالب [illegible] آن

[illegible] دینی [illegible] عقبی و آن دریا [illegible] گفتار [illegible]

[illegible] سکر [illegible] احوالات [illegible] حدیقة الحقیقة

انتهی [illegible] بیستم شوال [illegible] نهصد و نود و نه [illegible] بدار السلطنة

لاهور اما این [illegible] حدیقه ده هزار بیت [illegible]

از حدیقه تمام [illegible] دل [illegible]

[illegible] دادم

[illegible]

عنایت فرمانید از الفضل بالک عفو عنهم احسان [illegible] از نبهای بالابر
اثنای [illegible] در تعلیم و املای [illegible] اعلا رقم ثبت کشیده بودند تا که در
در اقصی [illegible] تن بلبل بوستان ستایش گوگلستان جان کنار خوش و در جا
تا رسیده بر آورد آثار [illegible] بجا خاطر هیچ نخورسند بالاین مشغول است
در مدایح سخن است [illegible] حروف از مذکور در اثنای سخن [illegible]
و تحقیق اثنای درمیان آمده بندی شورش دل بی حاصل را آب بدیدار
دگاه هر گاه خاطر [illegible] می آورد و مراتب سخن است [illegible]
برای تحقیق [illegible] بر دستهای [illegible] از کلام [illegible]
بر صفحه مثل زبان [illegible] و تحقیق [illegible]
بحار [illegible] کیان جهان بیاسا دل [illegible] دیوانش جابجا
افتاده [illegible] بان حالت [illegible] سخن [illegible] موقوف [illegible]
تا [illegible] خانه [illegible] در تحصیل کتاب [illegible] کوشش [illegible]
گاه باد [illegible] خاطر [illegible] سراپای آن نگارستان صورت [illegible]
زیب طفلان [illegible] بازیچه هر [illegible] کار است [illegible]
یغمای [illegible] بی چند [illegible]

چون نشست باشد و این لفظ [illegible] در معنی افتتاح است بسم الله [illegible]

الطور و این حرف لا هو صورت [illegible] تعالی [illegible]

نماد و [illegible] سرکردا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

در شکل [illegible] را با امثال [illegible] کویا داده [illegible] بر اتمام

[illegible] سکندر شکل [illegible] طالب [illegible] کل [illegible] خارستان [illegible]

آسوده [illegible] عدم [illegible] الفاظ [illegible] کرانه [illegible] شد [illegible]

خفته [illegible] ایام [illegible] استقبال [illegible] این [illegible]

[illegible] را [illegible] [illegible] الفضل [illegible] شده

است [illegible] دانسته زبان اعتراض [illegible] ازدیاد

[illegible] رایش [illegible] [illegible] کرده و دست [illegible]

داد [illegible] [illegible] بیست و چهارم ربیع الاول

سنه [illegible] الله [illegible] الفضل

مبارک [illegible] این مجموعات [illegible] المطالب [illegible]

[illegible] را با [illegible] مبارک

ممر

تقاضا در است مرتبانه و هوشمند بلند ... پیش الله اهانت از رقیب

آورده پنهان با دیده طلب کی آدانه نگارند این نفوس با ابوالوصل از رکیب

در گلشن علم بلبلند فطرت عالی دگردادرست و زرست ابون ما شورا

میدود شت اگر نیاز ... پای سپهر عقده گره شند دم نقا ... نیز خطه وجود است

ند اولاد فخر ... در معیت عوالی الفات ... مجموعه مشتمل بر حالات

خود و والد دانش منش در تذکره آثار ایشان ... حیث ... اشاده احمد ایشه

بر شوق دل تو انسانی سیل عبارت خوش و ملکیت عزیز بهجت افزای نشاط مشتاق

لسنه ... از بو نسیم شگفتگی زمانه بنشک آمده از صهبای حسن پر دل

بوده ... تا اگر خط مغشوش در طبیعت تا ذکر ایشان را آن با قیمت

را الله اجا که ... با از فطرت ... باد الالفاظ بر ثبات معنی لعاز از

راقف ... در سال اوسطی است مولانا مطالعه او عدالت یحول

حکم سواد صورت لعدا بیاض دل می آراست دیدا بازی نشار گان

تماشای محررات ... حکمت ... مسرت آرای می شد و مولانا بخاطر

رسید که بجهت عموم ... چهار و نقل خود دادری دفعه این مجموعه که حالا در این

لباس بر آورده و پیرایه تمام سواد حوال ... تا ترقیان ... حاله عالم افروز

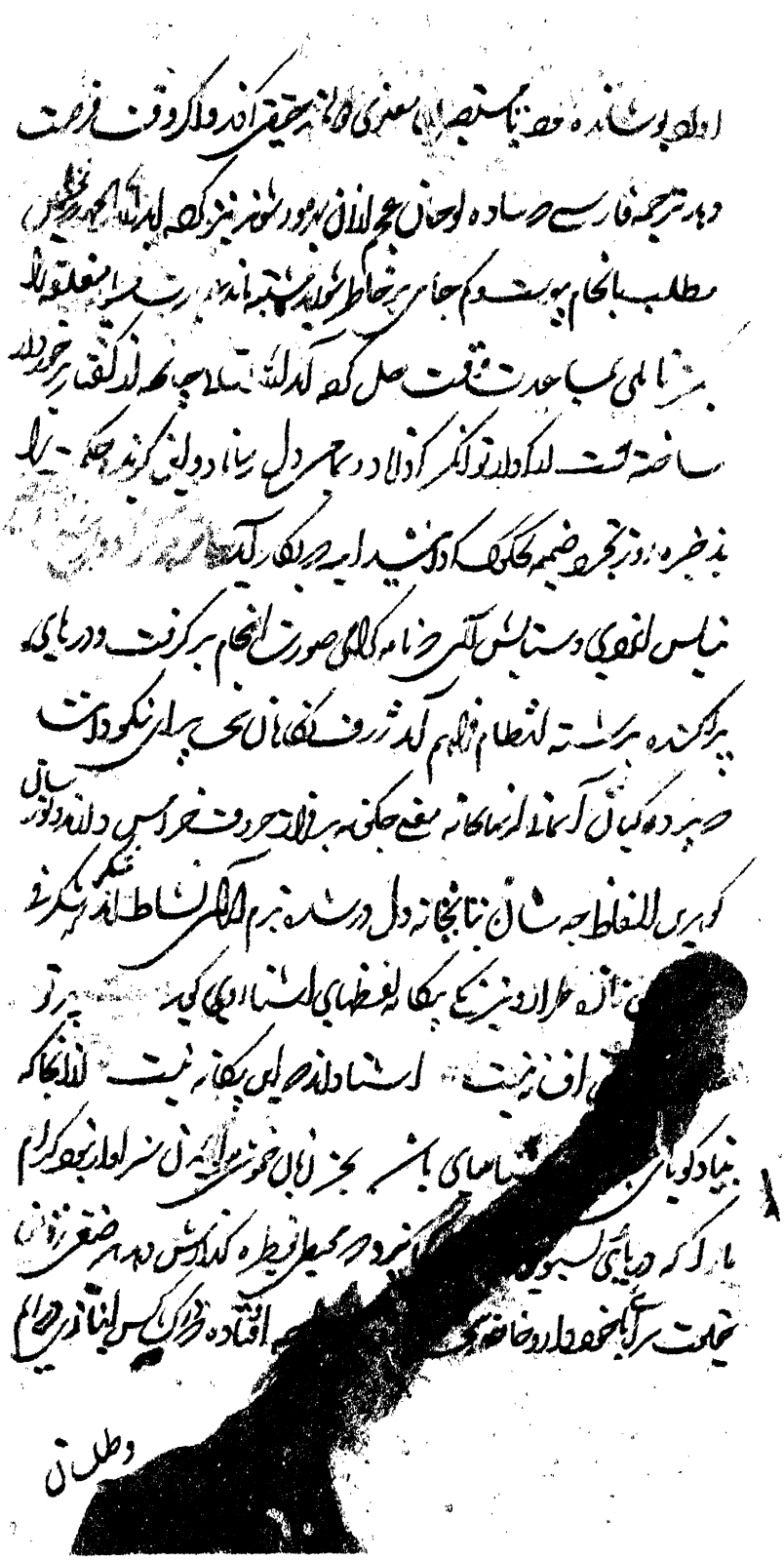

وطلبان لازم اند دوش خاطر کریم محمد الی باشنیدن بیت تو پا لکوید
بگوش ... با خطا نکوید تو باید اسرار ایشان بود آنکه درستان نازدکا
نزدیک نزد بادی ان دو مضمون ... صحبت ... الی الکی نقد
دانشمندی آن فارسی ... پدر ... آن ... نزد ... باید
جمع آسمان لاف ... الف ... العلا بسه هزار بیست که ...
پیش از دو معانی مرو ... بیان ... بوستان ...
سر بزند بجان لیلی مجنون ... استانهای باستان هندوستان
از باطن فیض ... هزار بیت ... که دو دو از
هفت پیکر هفت کشور به چهار هزار بیت ... سکندرنامه از نامه ...
در همان قدر ابیات ... سه ... همان روز
الف ... کتاب ... بوستان در ... بسمله بیتی چند ... لعزلد
... و همان در ... قسم ... دل و علم و نظم و نثر
داستان ... باقیست ... آن ... اوقات نظم
... ال چه ... الی ... القلوب ... بر دو
ملک ... از ... طاق ... بخاطر ... تخیل ...

در جهت سرگرمی ... الفت دهی بطرف کاری آمده و شغلی بس

نه بالضرورت میلی دل شد تا آنکه ... نوبت عقلان ... خامه ... بار آخر

از داستانهای ... الفت ... طالبان ... سوالم که ... ز بخت ... آمد ولا

... بیان ... تمام رسید ... چون ... شعر و ... ریخت ... نهاد لد

نطرت مقدس ... کجا ... برداشته ولکن ... الا ... کاولت

چندان منزلتی نهد و این حال ... الا ... یکتا ... سیم شمار

را بنظر شاعری نگزیده خلاف ... جواهر ... الحق ضمیر ...

بیوید ... شیوه لنابلی لقدیکی ... آمد ... درستی ... وعادت

یادی با آن ... سخنها را این جوش ... کمترالالال ... دلها

ترانه‌های خویشتن را ... قافیه بیمار ... دلی ... شری

همزبان ... بوجه در ... نامه‌های باستانی ... زرف ... نکو ... بیبی

و پاس ... نامی ... که ... در صنایع ... تامل ... هر چند دم

سازان نیک ... در برافراختن ... کاخ والا اساس نخست

کوشیدند ... نامدی ولکن ... روز افزون معنوی همه

خاطرستردن نقش هستی بود نه نگارین ساختن ... طاق بلند

نامی

نامی اکبر یا سال سی و نهم اکبری الهی ظاهر او بنات بسر رسید اکبر
آن ذات ... هر انفس و انفاق ... طلب ... تا پایان ... آمد ... فرمود
و آن ... به ... رفت و بخت ... ناله ... تیر ... دل
بخت ... آید با ... فرصت ... طلوع ... اختتام ... رسید ... دل
... کار ... طلب ... نفاس ... آید ... خوش ... برآید
بانگ ... در ... تا ... بس ... کرد ... احمد ... آورد
... پس ... چهار ... صد ... قبول ... بستم ... کرد
بس ... آن ... نه باز ... گشتم ... پیدا ... علم
... ماه الهی سال چهل ... صفر ... الله ... کرد
... کو ... فرمان ... رسید آن ... خلاط ... لذا ... بار
... پیش ... بهشت ... تقدس ... خواهش ... سوی
... کند ... حال ... حال ... باز
کمال ... حال ... خلق ... مغلط ... بچاهان
... در ... رفت ... زرد
ناظران بخوبی ... نشست و کرد ... مردم ... غم جای ... بادا

سست نشین را دل بهم [illegible] بند در سیاه کلفت پژوه مدحت سرائی [illegible] در نقاب کشید

دل از مدحت خان [illegible] خلعت [illegible] لب بربست [illegible]

دل را او هر بار [illegible] سف کشیده استاد دل را [illegible]

[illegible] گاه حضور [illegible] کشید و بنیان [illegible] را [illegible]

[illegible] در [illegible] دستان [illegible] بزم و رزم [illegible] پیمانه عشرت [illegible]

مقاصد انفس در دل [illegible] گره [illegible] رخت [illegible]

[illegible] بادیه [illegible] آه در جگر [illegible] گره [illegible]

از جهان [illegible] جهان [illegible] طلب [illegible] دل بسته [illegible]

از دل [illegible] جنت [illegible]

دستان [illegible] بیانکست [illegible] کام [illegible]

بی باک [illegible] تعلق [illegible] و همچنین هر طایفه [illegible]

دل [illegible] و افسوس بر کشید داستان صاعقه [illegible] گفت در

نیامد و به بار [illegible] قلم [illegible] هر گاه جهان [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

دل [illegible] در [illegible] جای گرد [illegible] تا [illegible] دل [illegible]

باشد
نراز چهد کردم در دل اینجنو نوشتم موج بیرون بیم رنجم لدر زبانی

خلاص بعاطفت یاری در بیان آن مردان محترمی که ابکوه [illegible] البیان

لطف بجا نخست دل قهر آن ادب اهل صورت و معنی [illegible] دیگر [illegible]

دینی کرالله [illegible] بجا دیدن [illegible] حکایت تا جان [illegible]

در بیچاره [illegible] زلد رنگ [illegible] حال [illegible] و چه چاره [illegible]

غربا [illegible] [illegible] خاک [illegible]

نعم اللعد [illegible] [illegible] جان الکر [illegible]

سبحان الله [illegible] [illegible] [illegible] تقالب [illegible]

گری [illegible] سراپای خاطر آن [illegible] بخل [illegible] بوستان [illegible]

دلاور (margin)

با خاطر [illegible] [illegible] [illegible] بوقنول [illegible]

رفت و ناتمام آن پیش آمده کس بدان روز مباد که انجام سخن دلاور

آن [illegible] تقدس [illegible] دل [illegible] بدان بارگاه

بی اندیش ادم [illegible] بجلمهای [illegible] [illegible]

تا بیر در [illegible] خموشی [illegible] تا گر [illegible] خاطر [illegible]

نزند [illegible] آن دمساز دل [illegible] ذکر جمیل [illegible]

صحایف آن قرطاس دلکش بلکه نقش بیش گرفت روز شب سپید شوند

بینشی و بالاتری که شعر بستن نقش پنجاه هزار بیت شد هیچ سخن مرد ماند

و آن لعبتان نخیله بلکه طاق شناسای که شده از جمله [illegible]

بیت و بساطی برسیم و دل صد جا در کرد پنجاه هزار بیت که لطف و فکر نگار

نگاشته که ابر چمن تازه دریای شبستان حجت [illegible] نورسته ها

بوستان برای این کار آمده انجمن از دوستان کاندرین دوا [illegible] جویبار

بیاض شوید و حفظ کرد ایام بهار خامه نگار [illegible] سفر کرد ملک تقدس بود

منظر آمده و بزم مرآت القلوب ابیات و اشعار جان چهره افروز

بهم زبان محفل آشکار یکتایی [illegible] بر انگیخت چون ترانه نوسیری

آن گروه سامعه کوب که پای همت افسرده [illegible] و [illegible] دل بر

خوانده لحظت لحظت ادا شد و هر طایفه لطیبان نگاشته بیش

آن را نگار نیز چنان ساخت در بسط کاغذین نمود داد سامان

داستان داستان معقود ترکیبی گزین و هر سخن تازه [illegible]

لذید لیع برکات هر که هرین داستان بر اندیشد لالان [illegible]

لیاقت آن جمله نمایش از وجه و هر در شاهوار در سلک [illegible]

داشت

در لباس الله الحمد لله که گوهر کف آمد و شبنم از قطره [illegible] از الله و بعد تا [illegible]

منظم نشو نشو سخن سنج ساز نظم و نثر انتظام گرفت [illegible] الحمد لله الحسن [illegible]

روز [illegible] و [illegible] رسم ادب بگذارد و الا زاهد [illegible] انگشت جا داد آدم را

شاد دلی کرد [illegible] دل می‌نهد داستان [illegible]

ن [illegible] پرتو آمد [illegible] دران که هوش [illegible] گرد

به که دلهای آسوده را سرمایه خوشدلی [illegible] تقدس آن [illegible] دل را بکار

آگاه دلان [illegible] مغز نوشت انجام [illegible] بر گفتار بر خوانند حسن

خاتمت [illegible] فروغ فیض دلها پدید آید از عقول [illegible] و خبر [illegible]

نسیم [illegible] دل [illegible] نو [illegible] صباحی فطرت

خروش نشاطی [illegible] بحمد الله [illegible] داستان [illegible] سطر [illegible]

آدم [illegible] نشاط [illegible] خوانندگان [illegible] بند [illegible]

با [illegible] نام [illegible] باز [illegible] نام [illegible] دل دوستان را [illegible]

و از طعنه دشمنان [illegible] بحمد [illegible] به فرق قلم [illegible]

[illegible] خط [illegible] تصویر [illegible] سپاس [illegible] قدرت

نقاش حدوث و مصور امکان [illegible] پیشانی آسمان [illegible]

بیرون بینش او زعم آید حظ را تعالی بصیرت انسان که نو بیسته شده باشم

جهان چون لالهزار با تمیز دیده کلش و سقف چون سینا با پیش

دیگر در بین کار شگرف برنگ آمیزی محو دل با یاد … رنگ ترقیع …

عیان بر دیوار نوشت توسل بجوید بر آینه … جمال غیبی بر نظر اورنگ

بر دلاغه باشند که حظوط شعاعه دیده نقل … بقرار

تو ماسو جمال لوحت جنان … ابیات … سبحان الله که خطوط و …

منظر است نگارش … کلک تقدیر صنع جادیت نقطه وجود را از صور

ایجادی و نقوش تکوینی توست … مرکز تعظیم جلال الهی دل

ذکی و دین پرور بال تو بکجا — هم ز درس … تا ذکرت — و هم …

پای لب در نوشت — حرف شناسی لب سوی نور از دل الله خبرت باز

آمده دل را بخیال جلال نعوت اوست. زبان بر وقت …

هم نور دیده چراغ بینش — هم جسم چراغ بینش نور الهی میکند و زبان را بگفتار

آثار نتایج حق شناسی و لطف پرستی ضمیر زبان نگارین میسازد و دست را

با دل همزبان میکند و قلم … را از زبان گوشتین همراز میکرداند …

شکر نعمت منعم حقیقی به … با لعلان نقش … میکرد در لیقه … آن زبان ها را

طراز

طراز زبانهای باستان را که [illegible] زبان را نغز [illegible] جهان را افروز [illegible]

[illegible] قدس الحقیق [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible]

رونق [illegible] بیان [illegible] کرده است آن [illegible]

زدی [illegible] شعر [illegible] زبان [illegible] افروز صورت

[illegible] وحدت [illegible] افروز دانش

را [illegible] بود [illegible] است [illegible]

[illegible] ذات [illegible] دادار [illegible]

جهان [illegible] اگر [illegible] تا [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] معنی [illegible] افزای [illegible]

[illegible] جمله [illegible] بیدار [illegible]

[illegible] صورت معنی [illegible] دانش و دل [illegible]

[illegible] شاهی [illegible] نظر [illegible]

جهانگیر و جهاندار و جهان [illegible] رزم [illegible] جهان [illegible]

غازی [illegible] جهان [illegible]

در ظل [illegible] دولت [illegible] دار [illegible] دار [illegible]

[illegible]

این صحیفه شریفه [illegible] عالی [illegible] از فیض جلایل خصایل [illegible]

[illegible] جمع لطف شمایل خو [illegible] و [illegible] [illegible]

با صد عظمت و جلال در [illegible] ابتهاج سلطنت [illegible] صدف

عظمی [illegible] جلال [illegible] [illegible] مستوفی [illegible] رضات

آن [illegible] للاطلال [illegible] رفعت [illegible] تخت [illegible]

به [illegible] سلیم [illegible] [illegible] شباب [illegible] ادراک [illegible]

بارک [illegible] ظل ظلیل [illegible] آرای اقبال [illegible] صوری و معنوی

[illegible] کند [illegible] قضا و قدر [illegible] خانه [illegible] عقل [illegible]

و [illegible] کمال [illegible] زمره [illegible] آن [illegible]

اقبال [illegible] کشیده [illegible] جلایل حقوق [illegible] افتاد [illegible]

همت [illegible] نسبت [illegible] خود [illegible]

تا [illegible] در [illegible] شهنشاهی [illegible] نظامی تازه [illegible]

[illegible] تا [illegible] اعجاز [illegible] عصر [illegible] آفاق [illegible]

[illegible] آمد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بالعباد [illegible] [illegible] تحقیق گویند

دراز

۱۸ ... زلم لید باز ... که ایرالدوغی برلعلان ... کافه ... دولت

دولت آن نامه سخن بری و لطافت ایت بحر و هدایت بر ما د

شدی درج دولت و سعادت و حصول عنایت افزایش اولدی

جه اینجنین ... سرور آن ... که ذوق ... وصول تاپدی

حق ... دولت ... اشارتله غیبی نیت قدر تعلق

جه کوره دلالت ... عطف ... سماعت ... صورت و تمتعات

معنوی ... آیت و عیان عالم قدس ... زیاده سعادت اولدند

یعنی دولت قدس آن مجموعه ... السباب ... قرارشد بکلس ...

معنی گلستان ... بهار ... ادراک تا آنچه پرده ... نهایت

لعل الیه حجبت ... اولدن قدم ... اشیا ... اظهار تحقیق

شناسند ... باطن ظاهر ... نور ولدر ... مظاهر اولان

ظهور دلالت ... تلون ظاهر ... دریافت ... تنوع

ادو جزیکسند ... خاطر ... تنجید ... بیان

ملال ... حاقیت ... لطف ... رسانید ... عشق

در حجت ... در آید و نقاب ... حجاب ... برجوع و عوان

علی الاطلاق بنیاد جمال حسن را بمرآت جمال جهان آرا گشته پیش

نظر دلارا داشته خاطر فیض مند خویش را باین طرز دلپسند عشرت انگیز

و شادی آمیز دلارا در بهار مسرت افزا اقتضا نمود

بخطوط استادان کار پرداز که در دیده دوربین خجسته شناس جام گیتی نما

مطلق توجه عالی مبذول داشت الحق طلسم [illegible]

[illegible] کار قلم [illegible] بهر گشای روحانی کتابه است

تقدیر نقش و نگار یافته بلکه آینه جهان نمای و اصطرلاب خجسته گشای معنی

است که بر اعلا جمالی وجود تعبیه نموده اند تا دیدبان ظاهر و خبر رسان باطن

باشد راز دار سخن ترجمان دل مغز جان قوت دست سویدای سفیر ضمیر

است اگر وساطت او نبودی بسا حقایق گوناگون دانسته ماندی سخن مایده

افضال بر حاضران بزم و دانش طلبان آرایش بخشد و خط [illegible]

جویان دور و نزدیک خوان نعمت ترتیب دهد اگر نه قید کتابت کودکی ماند

شگفته معنی رنگین و لفظ جان پرور اگر خط نبودی سخن آهنگ نداشتی و دل

را از گردشهای ارمغان کمتر رسیدی صورت پنهان بیکر دود انگارند معنی قلبهای

چراغ هدایت معرفت شناسند ظلمتی است در وی هزاران نور بل نوریست

جبال

شناسان

[illegible]

رخان نارسید که حشر باشد چه داری تو زانکه اقبالم آنجاست سبیل وطلعم

هوس رسیده سلامت شناس تحیت ولتی ... الغزل با دوست ... ایت

... آنکه طلسم ... کنجینه معنی راه با انشاد او ... دلا ... و

... کوای و باجانانه کلیه دولتی خیال ... کوه ... در ... کرم

... سیف ... سعادت ... بالکه ... نسبت خاص ...

... راه آن بجناب کبریا نعمت ... تدبر ... ایه ... آورد

تجرد ... طمع نخست و سلطان دل اورا ... ستان خیال ... در ...

... درمیان تجرد ... فرستد ... باتفاق ... قضیه ... کتب

... ولا انجا که بر ان بام شتافته ... کوش زود آمده مرحله مرحله

... روابط تعلق ... نجوت کده دل ... شتابد ولا انجا وحدت سرا ... تو

... شوری ... یکی ... زبان ... دل آن ... آسمان ... سیر ...

... زبان ... آبادی ... ساقی ولا انجا ... بر ذوق قلم ... جسور

عرصه ... آباد ... حسن ... ولا انجا ... لطف ... اثر ... الا

... بدال ملک ... جلیل ... آنان ... ساقی ... ذات ...

... زهی ... دل ... خانه صورت آمد ... ان مراحل که گفته

بعاد منزل دیگر ... فاذا هم ... تلک بغیره و کلا عبارت از چهار حالت است

چه اولی در دل اندیشه آن کار پدید آید و رغبت او بآن باشد و بعد ...

و طلوع کنند دوم دل او انجذاب نماید و شوق آن پدید آید آنرا ...

خوانند سیوم دل عزیمت جزم در سر گیرد چهارم آن کار را ...

بجلای ظهور رساند بار ... جویای نگارش نگاهی زرد ... ریب ...

از ... نکته ... بیننده ... تحالی تجرد و تعلق جهره ...

و جلوه نما کرد چون آیین خاص توقیع حسن خط نگاشته آید باز ...

[illegible] عام التصویر البدایع نگارخانه وجود ذات ... حسن ... در ...

... او جلوه دادلها حضرت ... صورت و معنی تجلی ...

دلالت این است صنعت تصویر ... غلط ... نموده

میکند علی الخصوص مصور ... غرایب نگار ... صورت ...

چنانچه بیننده نگار ... میبیند در حیرت زده میرود و ... جان ...

... حرکات و ...

هر آینه بعجز خویش و قدرت ... اعتراف ...

... خط ... ساده ... رقم ...

تابع

[illegible] بود در مرحلت [illegible] پیدا [illegible] [illegible] که اند و انکشند [illegible]

لکن این تصویر نمود [illegible] لیکن پیدا شد تا دیگر بطور خاص [illegible]

یافت [illegible] نیست [illegible] [illegible] آن عام علوی

از [illegible] [illegible] [illegible] اسباب [illegible] الفاظ

هر غرابت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بلا

معنی [illegible]

در حالت تصویر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

می‌کشد و خط تصویر [illegible] صورت [illegible] هر طایفه [illegible]

مطالب [illegible] [illegible] مخصوص نقش می‌کنند [illegible] تصورات

صورت بر [illegible] صورت دلالت می‌کند [illegible] [illegible] صورت [illegible] دلالت

بر الفاظ می‌کند و الفاظ بر معنا سبحان الله [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] حروف خط [illegible] [illegible] حرف [illegible]

لازم بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مراتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برداشت

که نفسی است خاص و [illegible] دیگر [illegible] است [illegible] [illegible]

هر گاه [illegible] [illegible] یکدیگر باشند [illegible] [illegible]

بشدت چون ... آنرا از قرع ... آمده بود ...

جوان ... آب ... تموج ... سبب ...

و آواز گردد و بعضی گفته اند ... بجهت ... بسبب ...

هوا است تموج و بعضی بسبب بعد ...

حال صورت ... کیفیت ... معلوم شد ...

...

را ... و عارض ... در ... زیر و ...

... اند ... کیفیتی خاص ... و تقطیع اجزای

هوائی عارض صوت ...

از هم جدا شوند آنرا حرف خوانند شیخ ابوعلی سینا در رساله این کیفیت خاص

صورت را حرف گوید و جمعی ... صوت معروض ... کیفیت خاص

را حرف گویند و بعضی ... مجموع عارض و معروض را حرف

شناسند و ... آنکه این نزدیک ... باشد و ... حرف ...

حال عدد ... هر طایفه را ... اختلاف ... و آنچه در ...

... مستعمل است ثبت شده بیست و هشت است

نزد ... و لام و الف ... طایفه ...

[illegible]

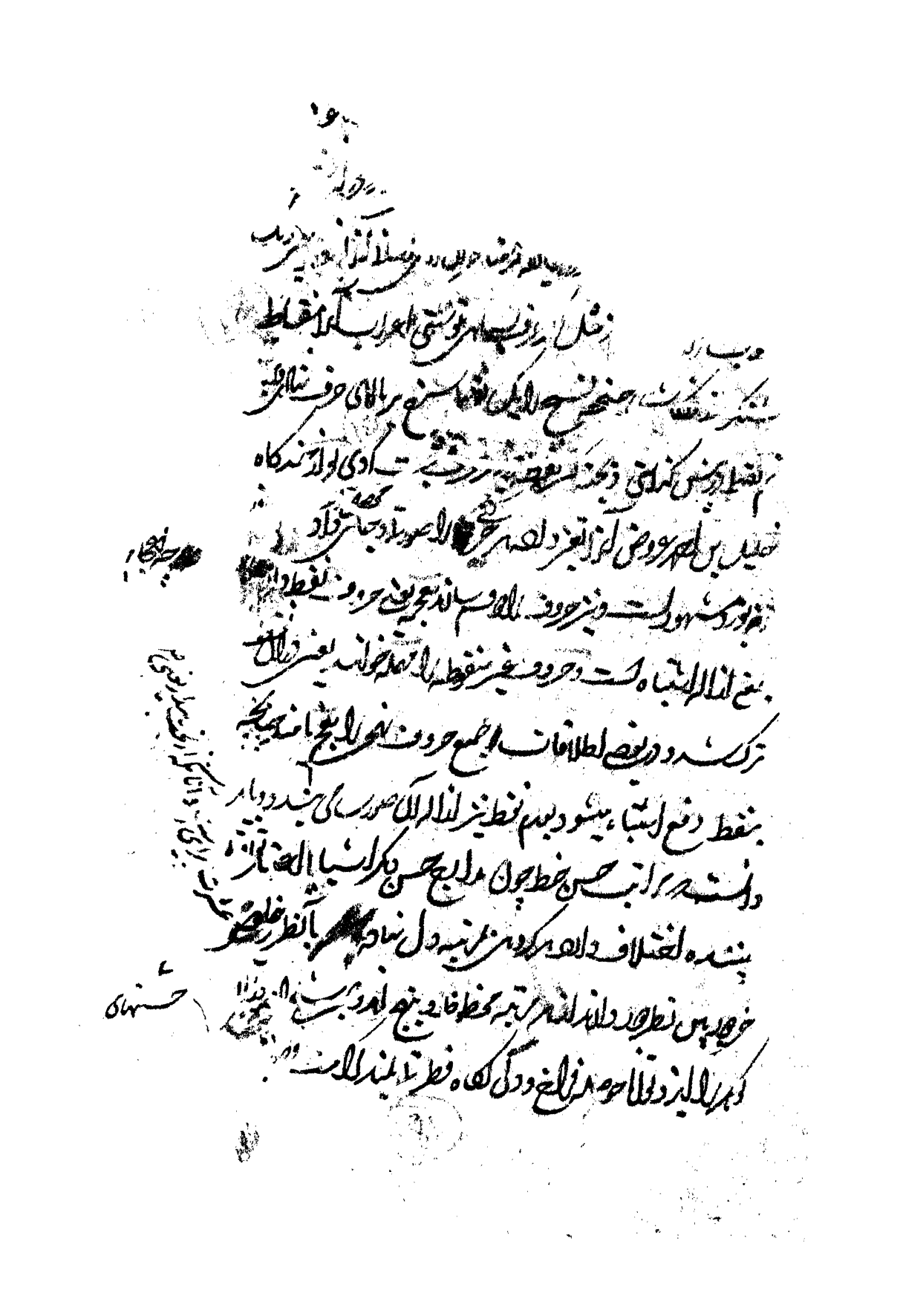

سه خط ... ح

... ام ... ... تا اورا

... ... این ... ...

بنشین ... ... و رسم آن ... در جدول

دایره ... ... جزو ... داشته

انجمله خط هندی و سریانی و یونانی و عبری و قبطی و معقلی و کوفی

و ایجاد ... ... مصطلحات ... ...

بیع پدید می آید و در بعضی ... ... اسناد عبری ... ...

نسبت کنند و طایفه ... ... گویند خط معقلی ... ...

... در خطوط اعتبار سطح و دور است ... ...

دور است ... سطح و معقلی ... سطح است و کتابهای عبادات ...

این خط است ... ... خط معقلی

آنست ... ... آن است ... ...

و ... ... میان ... ...

لا ۷۴

۹ [illegible]

بر ضمیر خوانندگان عزیز خاصه اهل [illegible] بد

خطوط شش گویند و آنها بدین تفصیل است ثلث

ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق و بعضی از اهل [illegible] از آن استاد

خط [illegible] یاقوت مستعصمی [illegible] نسخ [illegible]

[illegible] جلی [illegible] کنند [illegible] نسخ [illegible] و توقیع و رقاع

رقاع و محقق و ریحان چهارم [illegible] نسخ [illegible] جلی و محقق

[illegible] ریحان [illegible] این [illegible] مشهور است [illegible]

خط [illegible] یاقوت [illegible]

در خطوط [illegible] شیخ [illegible] سهروردی مشهور است [illegible]

سیوم مولانا یوسف [illegible] مشهدی [illegible] مولانا [illegible]

پنجم [illegible] میر [illegible] خط [illegible] تعلیق [illegible] رقاع و توقیع [illegible]

ششم [illegible] خط [illegible]

و در این خط [illegible] مولانا عبد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر

[illegible] هروی و مولانا [illegible]

[illegible] جمعی دیگر ولیکن این نسخ قسم [illegible]

[illegible] نویسان [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق [illegible] خط [illegible] ابداع

[illegible] نستعلیق [illegible] استادان [illegible]

بعد ازو مولانا جعفر تبریزی که مولانا اظهر [illegible] در وضع خاطر [illegible]

[illegible] خط نستعلیق [illegible]

و از خوش نویسان این خط مولانا اظهر [illegible] مولانا سلطان علی

مشهدی است [illegible] مولانا اظهر [illegible]

[illegible] خطوط [illegible] از شاگردان مولانا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان محمد خندان و سلطان محمد نور و مولانا [illegible]

[illegible] مولانا زین الدین [illegible]

بطرزی خاص [illegible] مخصوص است ذکر مولانا سلطان [illegible]

و نقش بوده است

زین اکثر مکررات خطوط مولانا سلطان علی

و به فهم نغز دلکش بس لطف تصرفات نمایان یافته

رسید میان خط کاتب و خط سلطان علی چه فرق است جز به خط الا

بجا به کمال رسیده ام لیکن از شاگردان مولانا سلطان علی و طلاقت در خط است

حسین تبریزی و میر سید احمد مشهدی و مولانا محسن علی مشهدی و مولانا

محمد یوسف و میر معز کاشی و میر ... اصفهان است و طلاقه

در نستعلیق خاص ... حرف که ... در خط

خلاف ... صاحب نقش دلپذیر ... گفت مولانا محمد حسین کشمیری است

... بال رونق ... چون مقتضای سخن ...

... نگار ... ملک ... عنبر ... مستوفت

ابوالفضل ... همان بهتر که دانایان سخن سنج ... زلف

... صورت و معنی ... نگار ملک ...

نقش نظارگیان ... گلستان ...

بوده ام

رباعیة و نیز

و از بس ... عشق کار دل او

عشق سخن ایستادن الله ولی بخت

لا کشتن ... سالا دیدار بهفت ... بر لب ... باده

لالی پر بند و بیجاده ... روی بخشند از لطافت صورتی

رخساره دل می برد از ... ببری ... لاله و لالگی

ابرام و دو صد ... بر لب ... ساغر انجام ... لعل گون ...

غنچه لب بحری ... خسته ام دست ... است

[illegible] حرف حقیقت چگونه بر زبان آرد — هیچ حرف ... [illegible]

دل هر که ... مجموعه هوس ... مستی کس ... بعنوت

ز هوس دلم هر گاه گشت چون خموش ... میان ...

چند حلقه‌های در است به دست ... هوس ...

دل هوس ... مفتاح ابواب کار ... الغیب ... قفل ... محمد

بیل صنعت دیوا

الا نگار رسیده نیست با فاتح ناطری

دریا اهل هستی بکار نکند آدم و عمارت ...

سبع آن در کوت گنج صلح کای غزیر اله حال با تا بام

لعل و برکنده نظری برخاکدان تهید آمد لغز اخت و با جانب

کنجور گنجینه غیر منتهی خاک بیزی خاکستان تعلق تالاد کرده در نظام ح

ز ... ماه چهارم آذرماه للمر سنه ... و نعت در کتاب ...

رسید آیین دارا ... آمد یکی مثنوی تمام ... رسید

کتاب ... بسال ... از او ... شد ... شرایط مذکور

دین استیهای کاذب است ناگزیر انتخاب منتخبی از او کرد

نسخه ... له بعد برداخت و در ... و ز ... نظام

له های خود انقطاع ... ساخته ...

ک

ز لعقار

نوعجب [illegible] این صحی [illegible] صاحب کتابی بیر

بالی بذبان دلنا بادشاهی سرزد که معنی بین رقم [illegible]

در عهد نوشیروان عادل [illegible] از حرد لین [illegible] تبریزی لالنجان سلوک وعید

سلطان تا تا نی تنزلهم نظام ترتیب داده است جاه [illegible] لبالی

[illegible] سنان بعد یکی ولیط بلندی منه ردور تا مدر [illegible] اودا

[illegible] شامرور بعت [illegible] نفدانت لین [illegible] خرالکه [illegible] صد [illegible] نبردان

نسخه عدالت از حضرت لو بر سکنه لیل بر دکر شبستان [illegible] اد را که

در [illegible] تنک آمد بعد بر دی رور لطافت چابکی باک نظر لال داده

لیم عجم الفاظ عربی دعبارت بجد شک [illegible] لبنان بعید [illegible]

شعوری بر معز [illegible] از [illegible] لکهان را پای دیران را عصای [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نان را سرمه در چشم کشید ننه مرد ها را اجلا نان کرد است

[illegible] [illegible] ساخت نه نفس عنصری را در [illegible]

[illegible] [illegible] لطلاق کشود و دیکر دنسان به للالی [illegible] دربای

سهو

بخشید

[illegible]

بود انیس ... امر ... المصلحت ... التمام ... و ...

تمام آن امیر ... داده ... بانواع ...

... سهیل ... آمد ...

اتفاق افتاد ... که این کتاب ... عبارات ... ازین

عبارات ... بعضی ... تشبیه الفاظ

مغلق ... شده ... صورت

و ... آمد ... عقد

عالیان ... سعدی ... هر کس در ...

... مولانا حسین ... استعمال ... از

کلیله و دمنه ... طبع

... آورد ... دیباچه ... صفحه ...

... طالبان ... انوار سهیلی ...

عالم ... انوار سهیلی بر گردان ...

و ... کتاب ... حکایت ...

... خلاصه ...

نامه دولت [illegible] تا آن [illegible] آن را [illegible]

شد و [illegible] به دلیل [illegible] مراتب آن [illegible] بدایع [illegible]

نقد جمعیت [illegible] این جوهر گرانمایه برای [illegible]

خواص [illegible] [illegible] زبان شیرا [illegible]

گشت و بر همگنان وضوح یافت [illegible] [illegible]

رونق [illegible] لعل [illegible] تقبیل [illegible] خنده [illegible]

زان [illegible] نظاره [illegible] زبان [illegible] گشود [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] چراغ

افروختن [illegible] مطلوب

[illegible] خاموشان کنج

دریافت [illegible] رونق [illegible]

[illegible] النفس [illegible]

و گرنه [illegible]

وقت [illegible] دریافته زبان [illegible] سلطان [illegible]

زبان [illegible]

دانا

دانا ... دانایان زنان و لب بسته تا ... سخن ... از زبان حیوانات گو

آمده است در چنین هزار نامه کسب الادب و القدر ... و از آمدن

جلوه ... یک نامهای دبستان ... بیفزاید ... دین الحیاة

بگیرد و سلطان ... در ... الالباب ... تند بنام زبان حال

بود و دیگر ... حکیم اندر کار ... چو دیگر ... اندر کار (۱۴۲)

هم دیگر کان آمده ... در ... سلوک حکمت کار را بر ...

کارنامهای ... نامهای کلیله النواظر ... دستور العمل ...

شده محتاج ... و زیر ... المسند ... زبان الاحتیاج مطالعه کلیله

و دمنه ... و کلیله و دمنه را منتی بین طایفه ... امروز ...

دو نکارست ... طبیب نفوس آسوده است این ... خردمند را

از دفتر ... احوال زبان از زبان وحوش و طیور باید گفت و ...

فهمانیدن ... تمثیلات کودکانه باید زد ... زبان حال ...

... زبانهای گذشته و ... حاضران وقت و ... رسته

... احتیاج ... زبان حال و زبانیان حال ... بر گذشتگان ... زبان ...

جهان ... گروه ... ادب ... امروز ... زمان ...

آن
مکی بیند آخر زیان، علام الجواب کفی بی خصه ازید
دلیل باشد بچوب را خرد ردش سبه بیند آنزد کار با تجربه کران
را امتحان میند : ابر ززر تجربه نشکر دلالت بجوانان جا میکند آنرورند
حرکت باید بر جا مانده کیفیتعر و زعقل لشرش بلند بر سرکت
ولکن درز نیز زمین بکیرد للاذ و مند لیفعار و زر بنیت نیز ایمان
نیز سپس آنرور بیرانکا مکی سبه امر و ز عفا لذکبوتر سم دارد آنرور
دسته لا بان الذیعلیح لیفعامرو ز کعید کامیاب است آنرو زمی دردام
حیله لیفعامرو ز حید دلم است آنرو ز در بر انداختن بد لیل ان
دست بچنین تدبیر باستی لیفعامرو ز بر دردنان وحیله اندز ان
به پای خود برداشتن آنند دبرای خود دسیاست کاه بادکسی افتاده
روشناد مبادا معاصرت دوستان محتاج لیفعامرو ز ریحلت سالم احتیاج
الله میان بردار است آنرور بالیحه از دیم آزرده، بیعالعرو ز نمک
دلکر او روی حرکت نیند آنرور ناحلال جانوری بر نمی آنند امر و ز
دوان کار نو ایمان می نیند امروز جای یک لذایذ، وقتی آنکه
امروز عف پاه در کاه برد بسند آنرور یک لذاید ان الاولاحیم

بالا
بالحق

بلکه [illegible] برخلاف امروز دیدند [illegible] که شیخ خود [illegible] نزد شاه بود

[illegible] امروز سلطان [illegible] لاغر [illegible] مکاره [illegible] می شد

امروز [illegible] از جمله [illegible] وقت [illegible] و هدایت [illegible]

بکرفته بود مردم [illegible] ظلم و [illegible] ملک [illegible] بکرد [illegible]

[illegible] با خود داشته [illegible] نمی کند [illegible] حیرت

[illegible] می زند و [illegible] دیگر [illegible] آب هدایت می [illegible]

[illegible] سالی [illegible] میرفتند و امروز نوبت [illegible]

امروز [illegible] و [illegible] تکلیف [illegible] و امروز العادل [illegible]

تکلیف [illegible] چرا چنین باشد چرا امروز [illegible] ظلمت [illegible] و امروز [illegible] آمروز

[illegible] تصحیح میکردند [illegible] و امروز [illegible] بکتند [illegible]

و امروز [illegible] میشوند [illegible] و امروز [illegible]

[illegible] درست [illegible] و امروز [illegible]

امروز [illegible] آمده [illegible] امر فرمان

و اگر [illegible] نکردم و [illegible] بار [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] است یا [illegible]

• بحمد الله ... خطا و اللهم ... ملک ... با خیالست ...

بی نا بعد ... چون ... کرم ... فارسی ... فارسی ...

ب نا ... بر دوش کلک نقاش ... الله

... نسخه الکریم ... سعادت ... بعد ...

... نجم ... شد آنرا ... الله اصل ... نام ... خورد

... انتظام داد • اند در نظر ... اصل ... خورد

... نعت ... خلعت ... کرده ... تخیل دادش ...

... گذشته ... خانه ... عام ... در نظر

بی ... نشان ... آورد ... افسون

... نظر ... باز نامه ... عالم الاصل ... بیش العالم ...

... باز دم ... نسخه ... یافت

این کتاب ... للمقصد ... للارب ... در آمد ... دمش

... در ... اللطیف ... آورده ... ملک

... درآمد ... دریافت ... تکمیل ... دهای ... درآورده

... شد ... مطلق

رسانی

رسائل ... لله سبحانه الذی بسبب جهد ... کلک سخن ...

سوال ... بدهد شکر که ... زبان ... و ... اجزای ...

از مال ... الکسوف ... شرح ... از جهت ... باشند ...

... گر ... نسبت ... و ... به ...

از ... سخن ... بی ... انجام ... ب ... و ...

... آن ... از ... بلطف ... دستان

برای ... کفیدار ... دکان ... نسبتی ... جای ...

از ... سکر ... گرفت ... جاودانه ... گرسی

به نکته ... و ... معانیست ... هر دو ... نگار

... انعام ... آن ... کان ... گفتار

دانا ... انجام ... شکر ... بر کرفت ... پیچ ...

روان ... هر دست ... دهان ... تیغ ...

به کمال ... و ... و ...

... العقال ... که ... برگرفتند ...

... زبان ... شان ... معنی و تمامی

را این مال علت شکاری جهای از عمر برداخته دل کداینه خاطر آشنوئی

دیوان نهاده هش برکران زلیخی و توده نار عشقهای فروده ولان

بان سر سر لب اید بیدی تقلد شرح نوع شناسای کاخستان نقد خراب

ورنظر آید واقع نامی تاریخ سر لوار جولانگاه بستان خشت جه سلسله

اند است نگاه سعادت زبان جام صورت نمی خفتا کیرم ناکفتن

جولای کر ایما به نفاس پاکیفان از درست نهید و سنج سرای نکار

به روزان بخیری شهر لیکه نخرد لاله دلا ونه آگاه ز دونکه در بند بستی

کرلالی و بیه بیاکرده نغید بخوف لیغ بار نامه فرو شد لذ منزل

تباه برشت و هزره لایان خوید سر بکام بعای خفتار درست کفتار یادر

آور نفدروشم لذروشتیان لبد ابه کفته بدر اشنی حق اللله باطل امیر

کاوبندند و برنکان آلذمراق جهان کرزبان بد سرانجام دهد برای

کور و بی هنر تباه کاری داستانهای بیم و امید برنب ختبتخ دارد ارزی

نادانستی دامیز ما کسی تا دستی مادار نفس بو قلون نامجولی آیجی خس

انگاشت دو داغنهای غم دیده دیب کتب گرفتاران خیال برسند السمار

نا معلد آدنیا انکاد بیدکست اینه داری سند دو انتابالج لکرد دورس

حاد نسی تخلیف بازم بکفتار دلاویز خبیث به اچند دوازان دلاستی

یشقان

بیشگان ره می آمد و بساد و جان خیر اندیش ... برانداز زلف ... به

از گل ... پیچ و تابهای او معانی عقده بتکاپوی علم دلان ... حلقه

شد در میان آمد و از بیم ... آن ... کش ... و بجود ...

و مقام اکمال طبیعت شعائر را فتنه برخاسته و سیلابهای او ...

بر جوشید کرده آرد مردم کوتاه بین لامرکز بر جوانان فرسوده ... گشت اطفال

آمیز نگاههای ... اند و خفته و در میان لطف جاوید افتاده و از غنودگی

بخت و خوابیده ... مجالی که بر تکیه‌های ... سیناهای در نورش کاه صعود و معصر

از علائم ... ظاهر و باطن ... از کرد آمیز ناه

برگزیده ... خاک ... اند و ساخته

مصر ... [illegible] ... ترکله ... رسید درشت ...

تمیز ... پیدا ... عموم جان ... اولیا

... در خواب ... و در ظلمت کاه غفلت ...

دعم ... [illegible] ... ساحت ...

ره بردن تیغ ... کف آتش ...

... دل ... خاطر ... حقیقت ...

حضرت کرسی همیشه گشوده آید طرز آسمان از لطایف نقش گوهر زهره نهان
غلامان اندر برابر ایشان خجل بود چنانکه ترا گوهر الماس تو زان
سیب لذت کرین منزل زاده اند در سر حلاوت و قناعت چشم دل است
دریافته تا خجل شده کرسی و تا سزاوار که نیکو خاک گوشت نا سایی
از دل لذین به در صنعت کرسی دست نیست عالم والا هر چه برانگیزند
تو دری برخیزند و زبان و دل نکویش بر آلاینده را همی دانند که سیری
و زرف نکتی بکار نمیروند و حکایت بیرون تو نقل ناظر حسینی
چون شیفته و لیکن کجا از و ختم بیدی و قدسیان عشق خرد درونان باستان
بجا که رسیدی بحث رو نقشیت بر سواد بادیه که انداز کوتاه عمر بود
و فیض ساقی باحق بوند تا فتح کار شناسان صد هزار مشغولی
از احوال بر آن عیوب نگاه نمیکنند با گفت دست و جسم
از صدق ثبت به بین نقص گناه صد هزار کریم لغزش نظر
بی کنند و چرا بر ریگ خاطر حسب فیض ایزد است ترا
مشغولان بی معقول تر اند مشغول از دل بلال گرفته زبان معامله
برکت دلکشه عالم و فطرت عالی کتاب حکم
تا به دل لطف کرده خرمان حقایق آنها
دارست

دست دانش و دانش باد کان او [illegible] بهای نزد جهان [illegible]

این زر دست جانی لذت [illegible] [illegible]

[illegible] فصل [illegible] ما در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کار آموده [illegible] تخت ابر [illegible] جهان [illegible]

نفس [illegible] [illegible] الکمال جوز زادان معنوی باشد

تا جمله دلی بردکیان [illegible] [illegible] بدایع نرم و رزم و [illegible]

جدل و [illegible] [illegible] والاع [illegible] [illegible]

آدمی و طرق معنوی ملک [illegible] [illegible] دانایان و اغلوطهای [illegible]

و دان و نشیب [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] بزرگان [illegible]

اقبال ناممکن [illegible] خرسند [illegible] بسیار [illegible] جهان

عقل و شهادت و [illegible] جهان بوالعجب و [illegible] از [illegible]

ربع [illegible] دل [illegible] تاریخ نامهای باز گوید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عمر دوم [illegible] دانش [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

آید و [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر

بهمان [illegible] بود اول که شب [illegible] صبح رنگ [illegible] آفتاب کلاه دلند

اندیشه از لا حواس بر بیرخاصه لذت حجیم و [illegible]

عوالی [illegible] نوکرد و دلند دست [illegible] آثار پسندان لذت دوش پا بود

حسن بعد لذت لعد زد و نیز در عطا خانه دولت کرا [illegible]

وال ملال و دلداری خم دست او افتد و حبس مجنون دلکش [illegible]

تعلق بما نا ترا بدامت الله بعد بو اللعب خاطر مملا بجوش [illegible]

نوزند و دست تهی و دل خالی از دوش نمایند و بدین [illegible] دستان

والائی که بهمین دست آویز تعلقات لست کجا فرود آید و چکونه چنین

مطلق [illegible] مطلع عالی نطاق شود امروز از اندیشه دو و بار [illegible]

به [illegible] صبح کل بسپرند و [illegible] لاخ تعید برد از کاه [illegible]

ابد لکن نوید شناسای کوش سعادت در آید چه چه [illegible] و دل

بار آراسته شکفت حقیقت کار است چه دل بزبان کنز الله و خامه

بکام خود سپرد و همه ناکان [illegible] عقل لذت و [illegible]

بهمت بد [illegible] نگار [illegible] الله کوهر [illegible] تکوین را [illegible] نوشت [illegible]

واز معنی حشم و [illegible] اعوز غفلت روند شید از دو عول

را سعادت است رنگهای لبع شود نور نشست [illegible]
نمود به ده از حس چنانکه از گوناگون اسمای آنده حیرت از آن [illegible]
دلها گشت دم گردد آن [illegible] ده از روح باز دلها [illegible]
یکی یافت [illegible] کار کان او [illegible] افتد [illegible]
عقل ز ذوق [illegible] است دست دیگر دهان باید در هر یکیان [illegible]
دارد گوهر [illegible] دیدکان دل بنای برابر آید آن [illegible] عقل [illegible]
شد دل از یک [illegible] یابد [illegible] که نیز یک آگاهی [illegible] و اسباب [illegible]
بگفت گوی [illegible] هر گزین محل بر خواند چون [illegible] بالیقین [illegible]
یک [illegible] بر کز [illegible] زبان دوکف [illegible] معقول باشد [illegible] خرد
را معقول [illegible] اندیشگاه [illegible] بیرون [illegible] خاک [illegible]
را که ام [illegible] که دست تصرف بر [illegible] عقل [illegible] که [illegible]
جا خلوت [illegible] سلطنت باز [illegible] لطف [illegible] و [illegible]
کسی تهدید [illegible] مرد [illegible] هر [illegible] برابر [illegible] خیر [illegible]
[illegible] در خلوت [illegible] محال باشد [illegible] هستی [illegible] گشت [illegible]
غایب [illegible] که کار [illegible] اندیشه [illegible] و [illegible]

بند ... یاری بیکار او ... از بس از خطوط دلستانی و کوته ... الف موی گره
از رشتی قدر بی آیینه ... کمالی صورت ... جان کی آورد ولذت بغیرت ... بی کمال
بند به پرسش که ... آوازه ... صورت ... های ... هست افزود ... خوردن
های ... از اکبر وقت ... غیرت ... حال ... و آینی ... لطف و حظ
... واضح آید تا شناسای ... و ... طلبان ... گشت ... شود
... بر آن ... و ریاضت ... زنجیر ... بر ... انگیخت
... آید بر انجام ... پس ... خندد ... بند ... چو ... جلد
... و ... آید ... جان ... برده ... آنکه ... ایزد
... کناره مانده ... بر ... از دست ... بسیار ... سخن
از ... و ... لله ... گرانید و شناسا ... قدر استاد
... بالا ... طایر ... بر ... اوج ... بند
... آن ... بند و معادله ... چهار ... و ... نیز ان ... بران ... اساس
... به رویش برانید و پا ... حکم ... بیرون نهاده ... بنده
کار ... د ... لیکن ... و زمانه ... ساز ... گریبان ساحت
بند ... بند ... باخود ... مفت ... بال ... بند

اندوزان ... [illegible]

نور ... [illegible]

سر بر شد بر دامن بلند سر کرا است و الحق بود تا بر جایهای که وصف

کرد آن علم و عمل از دو جهت که برای لطف آن کرده نیست ... الکتاب ... ابو ...

نقاب ... و ناکرده هیچ نابوده در ... بسر دریای ...

... لیست تما ... نمود و لذت ... فلک

... حسب تا کار ... زمین ... زمانه ... و در ... پیش ...

در کار — نمود که ... مشهد ... وز حسد ... و لذت که کار در ...

یکی ... نفت ناگاه ... سعادت ... تو ... خاطر ...

سکالی ... آمد ... شده ... بجا ... نگشته ... دیگر

خوش ... شده لذت ... چون خموشی ... میان ... بسیار

چون ... درست ... کلید ... خطاب ... قلم

... بر ... و سعالت ... در کو ... درست ... خیال

خاطر ... تسبیح برگرفته در خیال ... بت یاد ... زبان ...

... بر ... نیاز نامه ... رخصت ... زبان ...

... حسب دیدار دو ... تماشای چشم ... بام ... فصد ...

بی ... گرد ... دل ... و لذت ... حکمت ... رخت کرا ...

بجود آدم ... چون [illegible] الله ... تا کنم [illegible] نکو خدا

از دل اعظم شهنشاه عالم [illegible] زلال دولت جاوید آید

[illegible] رسد [illegible] از زبان [illegible] پدید آید و دلها ز [illegible] مکنون ضمیر

[illegible] دریای [illegible] حل کاغذ [illegible] آداب [illegible] زبان [illegible]

[illegible] سپاس نعمت رسد که گزارش یافت [illegible] چو رخ

[illegible] کام خویش [illegible] بکام خویش بیش که رسید [illegible] جان

کمال [illegible] لذت جان [illegible] جلوه [illegible] حرف [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] خامه [illegible] زبان یکتا [illegible]

برای [illegible] آئین [illegible] دست [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] معنی [illegible] لفظ دانسته [illegible]

[illegible] بوی سجع [illegible] فاصله [illegible] فصاحت [illegible]

[illegible] کار شعر [illegible] الفاظ وصف [illegible]

[illegible] ترصیع [illegible] اقتباس [illegible] استهلال

تجنیس

[illegible] تلمیح [illegible]

دستها [illegible]

قدم

۲۰۴

[illegible] اگر بعد از آنکه معنی حالش نماید و تو بر قدرت [illegible] و [illegible]

دل از تحیر الکن گشته‌اند و بحس عبدی [illegible] استعارت [illegible] از او گویند که

شناسد که آن صواب است از خود [illegible] اللهم پیراهن [illegible] انداخته‌اند [illegible]

تا از طمع [illegible] بر شاه [illegible] تحسین مشکل [illegible] باز [illegible]

او با او [illegible] عام [illegible] آسمان دست [illegible] دفتر [illegible] و [illegible]

چغان [illegible] دل [illegible] و [illegible] بخت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] اغراض [illegible] پیش گرفت

[illegible] کار [illegible] دستان [illegible] راست یافت

[illegible] که [illegible] دیده [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] طلسم [illegible] شکستم بدو [illegible]

دارد [illegible] نبیند [illegible] جام [illegible] اگر [illegible]

و [illegible] پیراهن [illegible] آتش [illegible]

و [illegible] بعد [illegible] دیده [illegible] و غارت [illegible]

بود [illegible] گشوده [illegible] بخت [illegible]

کار [illegible] دیگر [illegible] دست [illegible]

[illegible] جمع آورده [illegible] رسیده اند [illegible]

[illegible] سای [illegible] و همیشه [illegible] طلبی بکرد کاینده کار آنجا [illegible]

داده [illegible] پرورش [illegible] کالاستغنا ساز [illegible]

و جهان کاهی و دل کز این نشستند و زبان طنز [illegible] غبار آلای ساده دلیها

[illegible] کرده گریستان کار روز به غم آسیاسان این

کنج گوهر [illegible] [illegible] دیده مدعی [illegible] نظری

[illegible] دستی [illegible] زر [illegible] آید [illegible] برکت

[illegible] رحمت [illegible] چرا [illegible] نگاری [illegible]

[illegible] آید چرا این [illegible] دست [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] که امید [illegible] آید [illegible]

[illegible] [illegible] دیده [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] سر انجام [illegible] کار [illegible]

[illegible] [illegible] غزل [illegible]

[illegible] آید [illegible] کالای [illegible]

[illegible] عام [illegible]

[illegible] کز [illegible] دیده [illegible] افتد

[illegible]

[illegible]

بسم الله   حشو بر نقاب بسته ای جو لیس شکسته بود
دریں باغ که آب رویش از لاله چو چهره آید شکفته به کنار سخن سرایان
آید سخن درست عبارت سخن درست و گلزار تنگی او دهان دانند و درین آن کاه نکته
که از آن بساط فراهم آید گفت فرح معنی لفظ با آن خدمت جدول مانند بر تو
افروخته نزول صعودی فراهم دم کرده چو خواجه سیحی بر دلکشان صفت بکار
ضمیر را به زبان حروف در آنجا ملک حلاوت و بالعجب نه معنی زاغ خسته گردد
چمن تا از نظم دلپذیر عرض داکوش را بر از نه دو جان را بیالاند چه با هم گلبند
در نه آن سرشت را که مرده جان باز داد و نقطه پیوند چو با زه گذارد و داستان
را بیاراستی و آنچه با آرایش صورت معنی شاه سخن را پرایه بندد و لفظ
برای عبارت المعنی بر فهم ذکر میدهد و بکر را بد دارد و خشک بوده کران
نمودن ان الحمد را با باید که درست و ربوده در نگار باشد و هم چو
و اینجا معنی گلگونه اللّه بر دلین نمک و نیکوی را از انتظام گردد و بخت را
بیاید و درست و در عشق درست و گفتار لفظ را حسب عجوزی بخت و بادر
توسن فن و گیتی فراهم آید و نثار منبی بر دو عنایت داد و درو حال
دو ... و هر که را هم لطف بسیار و لالئم و لوازم آنچه دارد و حکایت

ال

از ... حضرت ... آن ... بی ... را گرفته ... برای ... و ... او

را از پیش آمد صلتی   [illegible] سواد [illegible] نظر لوی بهیا نز نقطه با

لکی داد   [illegible] بها [illegible] چلاقحت شکر   [illegible] الدوکر فقد تالحکم

شکسته ایلک خونین بم که رخسار خار ا کجنه زدست [illegible] ایال

[illegible] مرتکاب مسح دل ان محفل زانار قصه بعد بیکر نرجیان

دول آسمان بوعده [illegible] ان [illegible] لستعلین حلال دلستان

[illegible] خرسند که زنانه چیتن [illegible] بقایی [illegible] ند مراد [illegible]

ولاد دل الذکنینی لسباب افسرده ترکیات افزون [illegible]

لکی طلع [illegible] قاتلدر [illegible] صدر [illegible] الله [illegible] باز کرفته [illegible]

[illegible] تعلق [illegible] با نور [illegible] ضمیر [illegible] نعمه باطن [illegible]

[illegible] لیکن لذ [illegible] کادر [illegible] کام زبان زمان تازه

[illegible] دل [illegible] ده لا براکنده تر [illegible] دنو [illegible] نیستان لند [illegible]

بر [illegible] ملکه دنو [illegible] بر [illegible] الایاز [illegible] یاکون [illegible]

واقعه [illegible] ایام [illegible] اذکه چهره دستی [illegible] ناپدید [illegible] کرد در

[illegible] نسبت [illegible] نقاب [illegible] کاین در [illegible]

[illegible] افر [illegible] لیکدا [illegible]

نقالت

صفت رسم [illegible] نخست فرستادن قضا و مطالع نور یافت بنا

[illegible] عیشی شکوه [illegible] معنی آن [illegible] که در دم [illegible] زبان [illegible] فرست [illegible]

مرکز آن روضه قبا [illegible] در پیش [illegible] رقا [illegible] مقصود دیده [illegible] آمده دل آهنگ

کاشانه‌ای پر خلعت و خانه بهشت و پایه [illegible] نور برای میان

بالا [illegible] پر دللاله عزت بدست افتید کاخ [illegible] پرکنده [illegible] کمتر [illegible]

[illegible] سخن برای کرده [illegible] سیمین [illegible] های کلامت و خود [illegible] و حظ

[illegible] کلاه [illegible] خطاط کوبا [illegible] سخن [illegible] از او [illegible] دل

[illegible] نقش [illegible] نغمه [illegible] سنگ [illegible] فقد [illegible]

[illegible] دفتر انتظام [illegible] و دو [illegible]

[illegible] روز سعادت آمد بخت دید و در دولت گشاد

[illegible] بدید داد ببلبل نطق از گل طبع [illegible] بردی [illegible] نجیب

از [illegible] خبر [illegible] بنام [illegible] خوانده و نا خوانده در آمد در

جشن [illegible] زمان [illegible] خوانده بخش [illegible] جای گرفت

[illegible] برسانند و [illegible] ها [illegible] در کرد [illegible] آن [illegible] همت

درنگ [illegible] آویخته [illegible] نقاش [illegible] حالی [illegible] بهمه آثار [illegible]

تواند

[illegible]

[illegible] دیدم [illegible] تا [illegible]

[illegible] صبح [illegible] صحرا [illegible]

سفر [illegible] علاقه [illegible] در زبان [illegible]

و دل خموشی و شیفتگی باطن [illegible] اقبال [illegible]

درد [illegible] افتاده است معشوق دل [illegible] افتاده است

این واقعه [illegible] افتاده است درویش [illegible] افتاده است

[illegible] آنست [illegible] چند نگاشته [illegible]

[illegible] نگار آید و حق [illegible] آیین خواهش [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] از پرستاران [illegible]

[illegible] اضافات و نسبت [illegible]

[illegible] جا [illegible]

[illegible] عشرت [illegible] رخت [illegible]

[illegible] طوفان [illegible]

صد [illegible] پرده [illegible] موج [illegible]

[illegible] عرصه [illegible] ابوش [illegible]

لیکن در هوای این [illegible]

فرساید

[illegible] جا ... ملاحظات کرد یا از زر و زر بادیه پر آنکه

از وه نیاورد ... آن دو جانب ... نگاهند باد در دو شهزاده ...

شعله بیچاره نگار ... از ... زر و بیخ خول و ... برانند

... رنگ آمیزی جهان صورت ... رشک ... بر ده

... و جان گذاری بد کو ... پنجه سر باری لختی بجیب ... درختی

... نکو بد که ... نکو کار ... در لباس رخوند ... رهزن

... و ... از ... خوبی یک ... فدی بقا نکند ... بود و لا ... دو

... سینه ... یک جاودان ... افتخار دانند دلدار و عشوه

... جانب ... زبان ... تهمتن یال ... شماره سعید ... آید ...

... در کار سنا سان زبان اند ... نظر ... تخیل ... و فسو ... شانی

... نظر ... کرد کان مهر ... جهت ... آن اظهار ... بد

... افتاد ... سرمایه سر ... کام ... خرسندی ... عفت

آن ... را دا ... کنند نمای جو ... با ... اند و دو ... ایمن

... جهت ... گان ... از ... سخن ... بکران

... بعت باد ... زوال خواهند ... آن پایه ... دی

١٢٠ | ٤

... لله

اندازه شان [illegible] برکار و چه جاده که زینت خط [illegible] پیشنهاده

[illegible] خط [illegible] ساده [illegible] تا عمر [illegible] چندانکه تو لازم اندازی

[illegible] یکموشه [illegible] شدی [illegible] لطیفه دیگر برکاره

[illegible] و باخبر ز [illegible] طاقت افزون [illegible] گردی و

[illegible] دلکش هر کردار [illegible] آغاز [illegible] نیکو [illegible] اولدی

[illegible] علاوه لطف ای و لطافت [illegible] زبان فصیح و بیان دلکش

باسمای حجت [illegible] شایسته [illegible] نمایدم

[illegible] زنگ [illegible] رقیب [illegible] باعلم [illegible]

[illegible] جعفری دارد از [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] سالک [illegible] گفت و شنود

[illegible] دنیا [illegible] الله [illegible] طلبان

[illegible] بعد [illegible] خطرهای [illegible] بدید گردم

[illegible] مردان [illegible] و آن [illegible] گذر [illegible] جاگیر جهان

[illegible] باید [illegible] دلکز [illegible]

دوران [illegible] آیینه [illegible] کرم [illegible] لازم [illegible] بسیار

چون

چون دل را انتهای سپردم
[illegible] دوستان قافله سالار ... آن ... [illegible]
دل نفس کار دیر کرد انشد و با ... ده ... سالک هم کاروان [illegible]
خواب غفلت دالان ... جهان ... [illegible] آمد دادم ... کرده
همدو که ... سیلاح شناسای روح ... و دید ... برجا ... [illegible]
نفس ... [illegible] ... کرد ... [illegible]
... [illegible] ... نظر ... [illegible]
... صوفیه و ... شناختهای ... آن ... [illegible]
آن ... با چنین ... بزرگ ... [illegible]
روی دیگر ... همان آیین ... [illegible]
... [illegible] ... آمیز ... و ... [illegible]
... زبان و دل ... ولذت غیبت ... [illegible]
... گشته ... [illegible]
... [illegible] ... آیین ... [illegible]
سپردو در ... آباد ... و ... دل ... [illegible]

> عرضه
> از خود دو ... هستی ...
> ... [illegible]
> تا چنین رهنمائی
> ... مندی ...
> ... [illegible]

کسانی قد کلمه قدسی داشت بجان

مانند یکی پیر کشف و سبط را نه بجا و نسخ [illegible]

وبجواب ان الله کرد بر ملک الله ای باید شست بمو بجا [illegible]

بنگاه فعله و حرص اندوختن [illegible] امای بجهت نقد ورزیدن مر [illegible]

قدم بجهت وجهی قرا پدر و پسر الله کرم را لطف بیاید و کی [illegible]

پخته اند و پله مالکی غاصبی آل این دشت بندگی سلاله [illegible]

الیست سخن بر او و گرفت و اندیشه کنان کم یا [illegible]

یا یکی مر آنکه کیمیای نظر او صید و بعضی بیعت را او [illegible]

و دل را فراغ یافته پدید آمد و از نبات و خوار دل کار [illegible]

بزرگی چاره نتوانست کرد و بخشش رهای یافت از غروری [illegible]

نطع بجیبی یا نهی کسترد و در کمین خویش منافقانه نشسته [illegible]

او وجه قولا سر درون برخی بدست افتاد و در سخن [illegible]

برخواست و اختلاف کرد و کاره مردم دل را الا لال نشان شگرف باز [illegible]

داشت و در منتقد باطل کرد فتوری شار بیت [illegible]

محفل کشود خبرای منکر و دانای حرمی بجرفت تمتع [illegible]

بیشتر از [illegible] تکمیل ولی دست علوم [illegible] بسیار اند

[illegible] آنکه [illegible] پیش بنده با این لکر جانی داشته اند و

که [illegible] نجات [illegible] و [illegible] گردش چشم [illegible] و گاه د

[illegible] روزه در این باسخن [illegible] [illegible] دلت [illegible]

کا [illegible] سلطان [illegible] درهم شکستی ناگزیر دست [illegible] باز دا

بیاید [illegible] معقولات [illegible] این مرد و بر حسب [illegible]

[illegible] از آن [illegible] اشناسان [illegible] دست [illegible] وزیادتی

[illegible] [illegible] والاتر و در [illegible] منقول

و [illegible] آمد و [illegible] دارد [illegible] ختم

[illegible] رفت و [illegible] و مذهب دراز [illegible]

[illegible] الکلام معتقدات بنده است [illegible] نشنیدند [illegible]

[illegible] بنفسه [illegible] ایشان و دیرین دوستان

[illegible] خاطر [illegible] و در شهرستان [illegible] عجیب [illegible] از [illegible] کلام

میانه [illegible] در بابان گاه از خلوت [illegible] ان ساط

[illegible] در [illegible] از [illegible] و گاه از کوه تر

الکمال

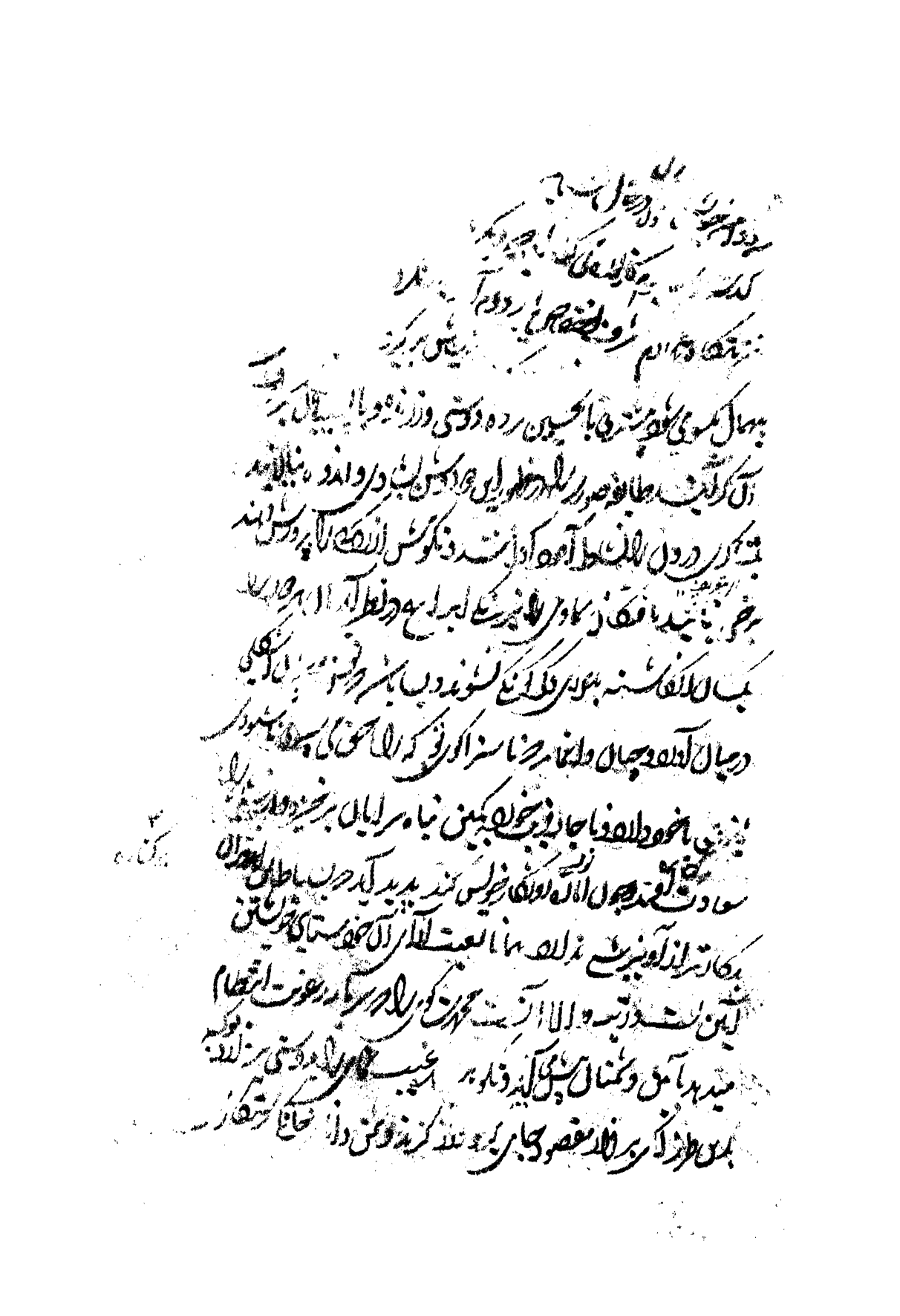

بدان من نیامده الا از نعمت ساز آمده

ای وجود تو از لطف کرم تو

گرچه ما از برون کم ... ای ز بحر سایان

... و چشم ... نزل

شوق ... نه نم ... بدامان ... همواره سلطنه نکوئیش هر گوشه

بعزیز و بسته نیامد ... نزد ... روی دریافته اند ... ... الا بهر ...

شده بیابان ... و یا ستاره ... بیابان به نزد ... روی دریافته اند ... از

ساعات ... و ... دلیل ... هیچکونه ... دیدی

... کرد ... سلطنت و کارنامه دست خواهش ... گرفته ...

... بدارد ... سای ... کردند ... از ...

... از ... دل بان حق ... و ... حق ... کرامت ...

... و فضل حضرات دولت ... آشنا

... ای ... علی ... صاحب ... غمت

... دوستان ... گرفتار بود ...

... سفانی ... سرنم ... ای ... اندازد ... چه گوید

... دم ... آوانی ... عذر ... گرفته

... زار ...

شوق

[illegible]

آسمان را سرفراز [illegible] سینه [illegible] خورد را

بیزه از بیم [illegible] در تقدیم [illegible] که مصاف [illegible] ولادت

و هوا خواهان یکدیگر [illegible] شعبه [illegible] باید [illegible]

[illegible] کار [illegible] خواهد [illegible]

در اندام منزل [illegible] باکه [illegible]

دهد و شاد خواب والبتین بکدام [illegible] کرد خورند [illegible]

سرود عام [illegible] کده [illegible] باید جای [illegible]

عمک [illegible] برگردان نیزه [illegible] خرام [illegible]

ولبناخیه امید [illegible] بستگی و [illegible] جای دیگر [illegible]

سنده بای بند شادی [illegible] خط منشور [illegible]

و هنوز جای کره نکرده [illegible]

با جبین آتش در دوزخ [illegible]

گاه بینش

[illegible] بوش مدحت میزند [illegible] بلند [illegible] و داستان [illegible]

[illegible] تازه می بخشد نه اگر هوشمند لذه آب به پرورش [illegible] تمام

و باد [illegible] دن میگوید همان بهتر که سر بوش خاطر بوالعجب بر نگرفته را از درد

بر [illegible] انفو [illegible] گوش زبانیان بر نتابد [illegible] جاد [illegible] آن نگنجد

[illegible] اگر گویم آنچه از اندیشه در جان منست با چو من حیران

[illegible] ابوالوصل مبارک ضمیر دانش پژوه از زمزمه پنهانی

[illegible] چرا سر امید حال خویش بیارگاه ظهور می آرد و در خلوت

گاه دل را بیگانه [illegible] چشم بینش از صفوت کده باطن [illegible] میکند

سراب را سرانجام دادن آیین کرام هوشیار است [illegible] همان قطع [illegible]

بار [illegible] افزوده [illegible] ایزدی [illegible] بجای آورد [illegible]

[illegible] داستان [illegible] تعلق [illegible] حقیقت [illegible] را از هرزه گرای باز آورد

و [illegible] را [illegible] داد [illegible] دو گوهر فطرت را [illegible]

بخشید

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible] از خد

و چون [illegible] شناس گزین [illegible] سته [illegible] بود شیخ و سی

کی [illegible] به [illegible] دان زن الستن کن مردان مرد [illegible]

منزل [illegible] خاک [illegible] دو سال [illegible] پای آگاه آن شکوه [illegible] الفتی کرده [illegible]

لذا [illegible] روزود دان منزل شناس [illegible] باد [illegible]

[illegible] لا [illegible] و قلم [illegible] زخم [illegible] شاد دم [illegible]

[illegible] تو [illegible] گونه بدین درم [illegible] تیغ [illegible] آر [illegible]

[illegible] قدمان دریا دل و لب ریزان [illegible]

[illegible] نامه های خویش [illegible] آری [illegible] الله [illegible]

از [illegible] در عبادت این دنیا [illegible] دوست [illegible]

نشاط [illegible] دیگر روزی [illegible] وقت [illegible]

[illegible] دل و لا [illegible] خویش نکوی

[illegible] ریاضت [illegible] گردد

[illegible]

[illegible] بپی نه نلوی قوم [illegible] جهد بود و اند الله [illegible]

ز [illegible] حوا [illegible] بند کاغذ بنجاه ال ادکار [illegible] لباد [illegible]

[illegible] غنوه مرغان [illegible] کلیم در [illegible] عید [illegible]

[illegible] جکم [illegible] ادم [illegible] دل [illegible]

[illegible] ولا [illegible] ها [illegible] وحال [illegible] ازبار

ولد [illegible] عفو و ملازک [illegible] کاخ [illegible] خاطر [illegible]

الحمد [illegible] کفه [illegible] اس [illegible] وزاو [illegible] العید [illegible]

[illegible] خراب کنه نوام نفس [illegible] وابد [illegible] وام

این غم [illegible] باکنه نوام [illegible] ولین غم [illegible] باکه نوام [illegible]

[illegible] کنی ابدلی کدشته [illegible] در دوست [illegible] دار [illegible]

[illegible] وجاده [illegible] در [illegible] بشورست [illegible] در رود

[illegible] ازل [illegible] ست نه در بوده [illegible] بت [illegible] ابد [illegible] بود [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

ترسم نرسی بمنزل ای اعرابی کین ره که تو میروی بترکستان است

اگرچه در [illegible] های شهرستان خمول چندی عزلت برد اخته به [illegible]

[illegible] افسرده لذلک از آنجوهر [illegible] در [illegible] چون [illegible]

[illegible] از حسن [illegible] تقدیس [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سپرند غنچه [illegible] قدسی حالش [illegible]

[illegible] کشور دیگر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] در زمره اولی [illegible] [illegible] را [illegible]

که چه کرد [illegible] نقص علم [illegible] نگاشته شد

[illegible] از [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] و آنچه [illegible] نکرده ام [illegible] [illegible]

را [illegible] کار [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible]

... امدی جود الادین

راینشتری اندک آنک حسن انجام کرت دحا

... اذحه ... لازکرچه ... سفند بهار کو [illegible]

زمان بنحو [illegible] دی اکرا کوجاو [illegible]

بس جشما اند کدالنقی بر سر دو باذرکان زبان عیلی ایلر

[illegible] ادار [illegible] عاقل ده به نیروی جهان کردی فیض ایه دی

[illegible] دینی [illegible] اداران اولکار جهد [illegible]

[illegible] مال جنیس [illegible] جان عزیز لقی [illegible]

[illegible] اری نبرد اوزاری کار کی [illegible] سوزی [illegible]

[illegible] افرادیش حزمت فرد دستاز دیاز داشت [illegible]

حلی خوفید [illegible] نخوت لازی اعتبار داده لانجشم [illegible]

زوقک زیاکامی نه مینه [illegible] ادر کرفتی واقون بدری بادی

بی لازی [illegible] عیش فراش کرد [illegible]

بعوس [illegible] وخطای [illegible]

[illegible]

[illegible] بالخط [illegible]

۲۴

بهال [illegible] ل کوردان [illegible] داغ [illegible]

عزیز و نیکی [illegible] درسپار روز [illegible]

[illegible] کوت و بیدار [illegible] کرد [illegible]

[illegible] لیرد اطلاع بهال آموختن و بیاد دادن [illegible]

کارشناختن و [illegible] ریختن را صبر سر دل صلاح سوی دیگر

[illegible] لبدی و خوف نمار خاموش [illegible]

شاذ لیش [illegible] و یکتی لعذو [illegible]

[illegible] طلبی و باز [illegible] کرد و برابر [illegible]

[illegible] در بار [illegible] دستی و آخرین [illegible]

[illegible] خاموش [illegible] میاس [illegible]

[illegible] توبیخ [illegible] تنبیه میاس [illegible]

[illegible] جمعت [illegible] و از [illegible]

[illegible] آخرین [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

دیگر

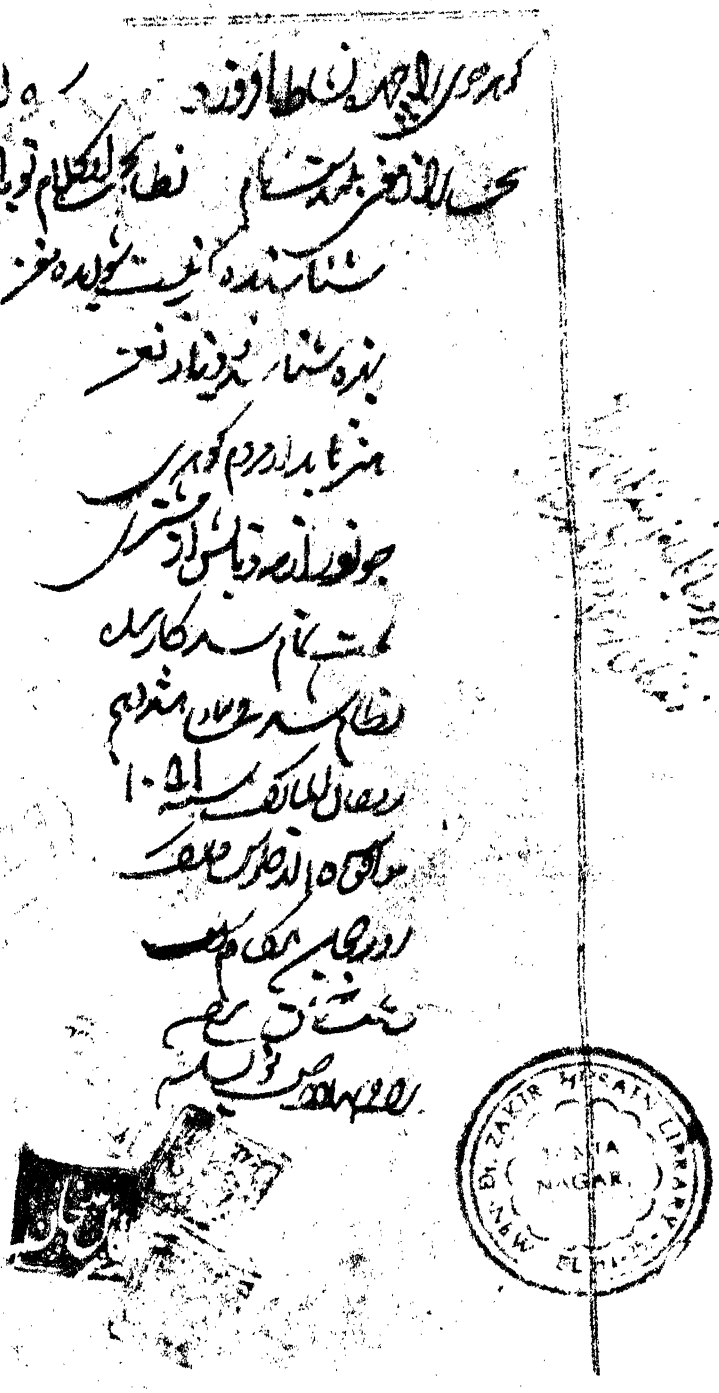

M. ZAKIR HUSAIN LIBRARY
JAMIA NAGAR
NEW DELHI